





- بشارت‌های انبیای الهی و دیگران
درباره ظهور رسول خدا (ص)
۱۰
- پیامبر اسلام (ص) و شیوه گذر از جامعه جاهلی
به جامعه اسلامی
۱۸
- هجرت پیامبر اسلام (ص) به مدینه
۴۸
- پرتوی از خدادهای عصر امام صادق (ع)
۶۵
- معارضه امام صادق (ع) با حاکمان عباسی
۷۸
- امام حسن عسکری (ع) و زمامداران معاصر
۸۶



۹۲-۱۱۹

پرسش و پاسخ



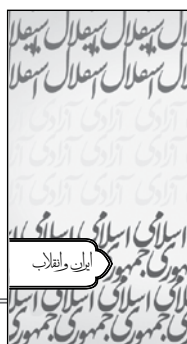
کتاب ماه
آذر ماه هزار و سیصد و نود و شش
ربیع الاول ۱۴۳۹ هجری قمری

لطفا برای بیان نقطه نظرات خود درباره زاد با شماره ۰۲۱۸۸۳۴۶۲۱۱ تماس بگیرید.
زاد از مطالب تبلیغی در حوزه دین و فرهنگ استقبال می‌کند.

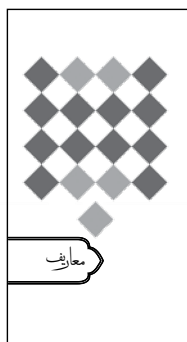
- ۱۲۲ عام الفیل ، سال تولد پیامبر(ص)
- ۱۳۶ شهادت امام حسن عسکری (ع)



- ۱۴۲ فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل بسیج
گزیده‌ای از بیانات مقام معظم رهبری
در مورد بسیج
- ۱۴۹
- ۱۵۶ تاریخچه قانون اساسی در ایران و جهان
وحدت حوزه و دانشگاه و چند سوال
به مناسبت ۲۷ آذر
- ۱۶۲



- ۱۶۶ شیخ مفید
- ۱۷۳ شهید آیت الله دستغیب



ابتدا

صبح برادری نزدیک است

شما بر لبه حفره‌ای از آتش بودید و خداوند از آن نجاتتان داد *
توصیف غریبی است این آیه از روزگار مسلمانان پیش از پیامبری حضرت
خاتم‌المرسلین (ص).

گروهی متفرق بر گرد آتش دشمنی جمع آمده بودند و به برکت وجود انسان
کامل نعمت برادری بر ایشان عطا شد. این جمع پریشان تا چند سال دیگر
بزرگترین تمدن بشری را پی نهادند و سرآمد علم و فن و آفریننده رسایل علمی و
تدوین‌کننده شیوه‌های تدبیر امور اجتماع شدند. از کنار دره آتش و در آستانه
سقوط به قله معرفت و ادب و حکمت دست یافتند. این عزت، ثمره نعمت
برادری بود.

تالیف قلوب به برانگیختن پیامبر انجام گرفت لکن شرط این نزدیکی دلها
پاسداشت نعمت رسالت و اجر رسالت بود. نبی مکرم اجر رسالت را مودت
نزدیکان خود برشمردند؛ و ما استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی.

این ریسمان الهی که باید جزء جزء پراکنده‌ای را به هم پیوند دهد تا از آن اجتماع
افراد، امت بسازد وجود پیامبر است. پیامبر قبله دل مسلمانان و هم اوست که
نقطه محوری همدلی آنان است. یادش عزیز و محبت بی‌شائبه مسلمانان نثار
ایشان است. بر این افزون، قرآن و اهل بیت، عدل آن وجود نازنین مورد مهرامت
بوده‌اند.

از روز رحلت حضرت خاتم اختلاف در جانشینی ایشان امت را چندپاره کرد.
اما مصلحت جامعه نوپای مسلمانان در دمیدن به این اختلاف نبود. نعمت
برادری نباید از دست می‌رفت.

در نامه امیرالمومنین به یارانش پس از کشته‌شدن محمد بن ابی‌بکر چنین
آمده‌است: ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، آسیبی بر دین وارد
شود که مصیبتش از حکومت نکردن بر شما که متاع روزگاری چند بیش نیست
و مانند سراب از بین می‌رود بیشتر است. (الغارات ج ۱ ص ۲۰۳)

این روش در دوره سه خلیفه در پیش گرفته شد. علی علیه‌السلام در خیرخواهی
امت از معاضدت خلفا نیز فروگذار نکرد. بعد از آن بنی‌امیه دشمنی با اهل بیت
را پی‌ریخت و بر آتش این عداوت هیزم تفرقه ریخت. تاریخ از قساوت بنی‌امیه و

بنی مروان در برخورد با پیروان اهل بیت داستان‌های شگفت و تأثرانگیز بسیار دارد اما بیش از آن گرایش دل‌های پاک به سوی آن خاندان را نقل کرده است. این محبت در جان همه اهل اسلام ریشه داشته است.

البته فضایل اهل بیت پیامبر(ص) علاوه بر اینکه در کتب دست اول اهل سنت مانند «صحاح سته» و «مسند احمد بن حنبل» از کتب حدیثی معتبر اهل سنت نقل شده است، برخی از بزرگان اهل سنت را بر آن داشته که کتبی خاص درباره اهل بیت(ع) و اخبار آن‌ها بنویسند. حتی برخی از بزرگان متاخر سنی مستقیماً به سراغ شرح حال امامان اثنی عشر(ع) رفته و به بیان فضائل و مناقب و خصائص آنان پرداخته‌اند. افرادی چون کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ ه.ق) در کتاب «السؤؤل فی مناقب آل الرسول»، ابن صباغ مالکی (متوفای ۸۵۵ ه.ق) در کتاب «الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة»، شمس الدین محمد بن طولون (متوفای ۹۵۳ ه.ق) در «الشدرات الذهبية فی تراجم الأئمة الإثنی عشرية عند الإمامية» همچنین حمدالله مستوفی (متوفای نیمه اول قرن ۸) در «تاریخ گزیده» و محیی لاری (متوفای نیمه نخست قرن دهم) در اثر منظومش «فتوح الحرمین» هم از خلفای چهارگانه و هم از امامان ۱۲ گانه (ع) یاد کرده‌اند.

محمد بن ادریس شافعی، معروف به امام شافعی یکی از پیشوایان اهل سنت است که در قرن دوم هجری می‌زیسته. اهل بیت(ع) در اشعار امام شافعی جایگاه ویژه‌ای داشته که چشم هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند. او در اشعاری که در درباره اهل بیت(ع) سروده، پس از ستایش خاندان پیامبر(ص) و ابراز محبت نسبت به آنان، محبت به آنان را فرض (واجب) از طرف خداوند و قرآن می‌داند و همه را به احترام گذاشتن، قدر دانستن و ارج نهادن به اهل بیت(ع) دعوت می‌کند تا آن جایی که نفرستادن درود و صلوات در نماز بر آل و خاندان پیامبر(ص) را موجب بطلان نماز شخص می‌داند. شعر امام شافعی چنین است:

يَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

(ای خاندان نبوت، محبت شما فرضی است که از جانب خداوند در قرآن آمده است. همین در عظمت شأن شما کافی است که کسی که در نماز بر شما درود

نفرستد، نمازش درست نیست)

این ارادت و محبت مخصوصا در اهل طریقت چشم‌گیر است. توجه شیعه به باطن و معنویت سبب شده است برخی محققان تصوف و تشیع را یکی بدانند و برخی بر پیوند ویژه آن دو شهادت دهند. آنچه معلوم است این است که تقریبا همه سلسله‌های اهل تصوف خود را به امیرالمومنین علیه‌السلام می‌رسانند و معتقدند خرقة صوفیه را حسن بصری از آن حضرت دریافت کرد. برخی نیز خرقة سلسله خود را به معروف کرخی از شاگردان ملازم حضرت علی بن موسی الرضا می‌رسانند.

مفهوم ولایت که ستون اندیشه شیعه است در نزد اهل عرفان نیز از مفاهیم پر بحث و مورد توجه بوده است.

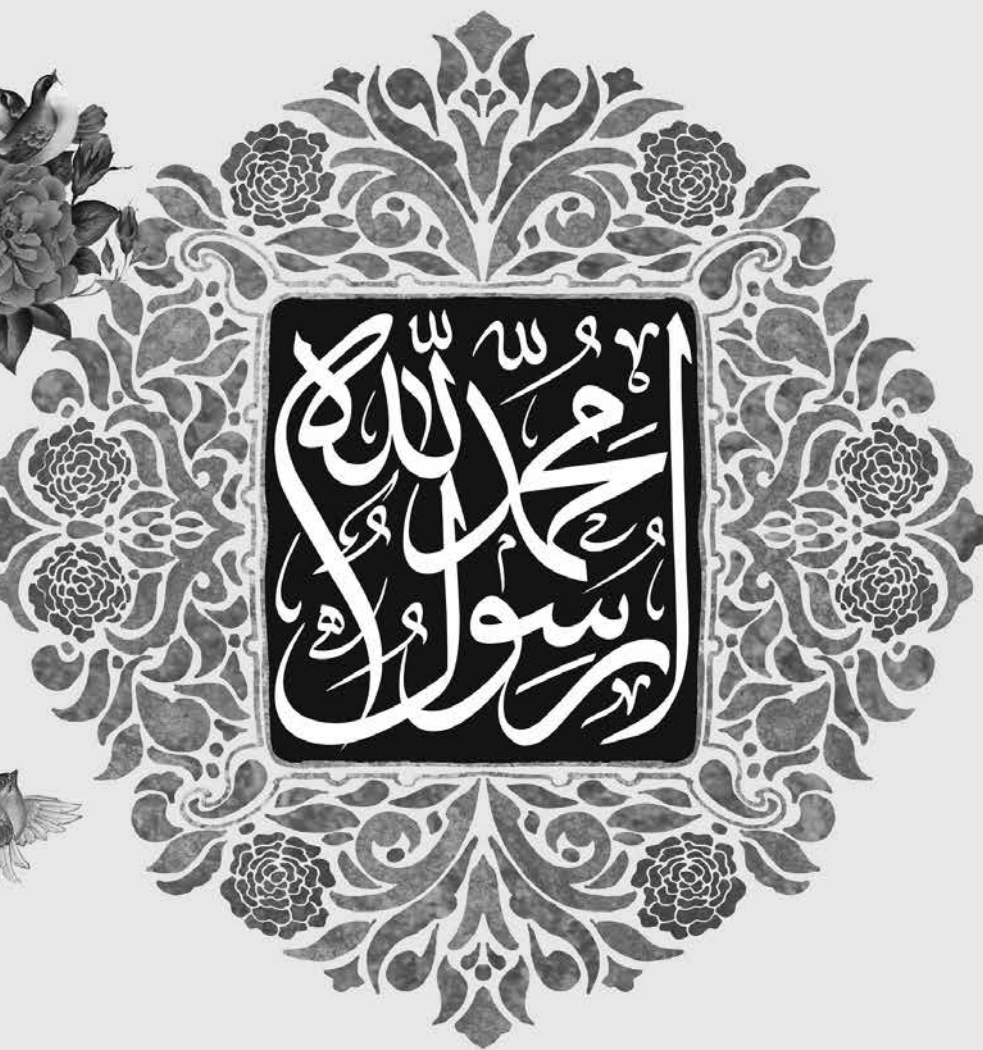
محمی‌الدین عربی که در فقه بر مذهب شیعه نبوده است بحثی مستوفی در این باره دارد و ختم اولیا را امیرالمومنین می‌داند؛ (توضیحات دارد این موضوع). شیخ حیدر آملی عارف شیعه و مرید فکری محمی‌الدین نیز این بحث را در تفسیر گران قدر المحيط الاعظم به حد بلند پختگی رسانده است.

این اشتراکات فکری بر مبنای توجه به باطن در اندیشه شیعه و اهل تصوف پیوستگی عمیقی در این دو ایجاد کرده است.

اهل سنت در تفاسیر خود نیز بسیار به احادیث اهل بیت پرداخته و نقل کرده‌اند. این پیوند عیان‌تر از آن است که به فحص و تتبع زیاد احتیاج داشته باشد.

در یک قرن اخیر اما اندیشه متروک و بی‌طرفدار سلفی با واکاوی آرای ابن تیمیه و به دست شیخ محمد بن عبدالوهاب با همدستی آل سعود دیدگاه جدیدی در افتراق دین و معنویت پایه‌گذاری کرده و با مظاهر باطنی‌گری و توجه به معنا مخالفت ورزیده است. این اندیشه با حمایت‌های خارج از دنیای اسلام رشد کرد و آخرین ثمره‌اش تفکر منحط داعش بود.

این روزها که آتش افروزان تفرقه‌افکن در بیابان‌های عراق و سوریه آواره‌اند و در پی سایه عنایت اربابی هستند که دیگر نیست، دل‌های مومنان امیدوار به این نعمت الهی است که " فاصبحتم بنعمته اخوانا. "



قَالَ اللَّهُ
مَاذَا لَكُمْ

معارف

بشارت‌های انبیای الهی و دیگران

درباره ظهور رسول خدا ﷺ



برخی از اهل تحقیق بتفصیل در اینباره قلم‌فرسایی کرده و حتی جداگانه کتاب نوشته‌اند که از آنجمله می‌توان کتاب «راه سعادت» استاد فقید و محقق ارزشمند مرحوم شعرانی و مقاله محققانه دیگری را که در کتاب «خاتم پیغمبران» در اینباره درج شده نام برد که چون با مقاله ما که درباره تاریخ تحلیلی اسلام است چندان ارتباطی ندارد و بیشتر بابت نبوت خاصه رسول خدا «ص» ارتباط دارد تا با بحث ما و به اصطلاح یک بحث کلامی است نه تاریخی، نمی‌توانیم وقت خود و شما را با این بحث گسترده و عمیق

بگیریم، ولی بهمان مقدار که مربوط به تاریخ می شود یک اشاره
اجمالی نموده و می گذریم:

طبق روایات زیادی که در کتابهای تاریخی و حدیث و سیره داریم
بشارتهای زیادی از پیمبران گذشته و دانشمندان و کاهنان در باره ظهور
پیامبر بزرگوار اسلام «ص» وارد شده که به اجمال و تفصیل از ظهور و ولادت
و بعثت آنحضرت خبر داده اند، و علامه مجلسی «ره» در کتاب بحار الانوار در
اینباره بایی جداگانه تحت عنوان «باب البشائر بمولده و نبوته» منعقد کرده
که بسیاری از آن روایات را در آنجا گرد آورده.
و بهر صورت قسمتی از این روایات همان هائی است که در تورات و انجیل
آمده مانند:

آیه ۱۴ و ۱۵ از کتاب یهودا که می گوید:

«لکن خنوخ» ادریس» که هفتم از آدم بود در باره همین اشخاص خبر داده
گفت اینک خداوند با ده هزار از مقدسین خود آمد تا بر همه داوری نماید و
جمیع بی دینان را ملزم سازد و بر همه کارهای بی دینی که ایشان کردند و بر
تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی دین بخلاف او گفتند...»
که ده هزار مقدس فقط با رسول خدا «ص» تطبیق می کند که در داستان
فتح مکه با او بودند. بخصوص با توجه به این مطلب که این آیه از کتاب
یهودا مدتها پس از حضرت عیسی «ع» نوشته شده.

و از آن جمله در سفر تثنیه باب ۳۳ آیه ۲ چنین آمده:

«و گفت خدا از کوه سینا آمد و برخاست از سعیر به سوی آنها و درخشید از
کوه پاران و آمد با ده هزار مقدس از دست راستش بایک قانون آتشین...»
که طبق تحقیق جغرافی دانان منظور از «پاران» -یا فاران مکه است، و ده
هزار مقدس نیز چنانچه قبلا گفته شد فقط قابل تطبیق با همراهان و یاران
رسول خدا «ص» است.

و در فصل چهاردهم انجیل یوحنا: ۲۶، ۲۵، ۱۷، ۱۶ چنین است:

«اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید، و من از پدر خواهم خواست و
او دیگری را که فارقلیط است به شما خواهد داد که همیشه با شما خواهد

بود، خلاصه حقیقتی که جهان آنرا نتواند پذیرفت زیرا که آنرا نمی بیند و نمی شناسد، اما شما آنرا می شناسید زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود. اینها راهه شما گفتم مادام که با شما بودم اما فارقلیط روح مقدس که او را پدر به اسم من می فرستد او همه چیز را بشما تعلیم دهد و هرآنچه گفتم بیاد آورد».

که بر طبق تحقیق کلمه «فارقلیط» که ترجمه عربی «پریکلیتوس» است بمعنای «احمد» است و مترجمین اناجیل از روی عمد یا اشتباه آنرا به «تسلی دهنده» ترجمه کرده اند و در فصل پانزدهم: ۲۶ چنین است:

«لیکن وقتی فارقلیط که من او را از جانب پدر می فرستم و او روح راستی است که از جانب پدر عمل می کند و نسبت به من گواهی خواهد داد».

و در فصل شانزدهم: ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۷ چنین است:

«و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم فارقلیط نزد شما نخواهد آمد، اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم اکنون بسی چیزها دارم که بشما بگویم لیکن طاقت تحمل ندارید، اما چون آن خلاصه حقیقت بیاید او شما را بهر حقیقتی هدایت خواهد کرد، زیرا او از پیش خود تکلم نمی کند آنچه می شنود خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد»

و قسمتی دیگر آنهائی است که از دانشمندان یهود و راهبان مسیحی و کاهنان و منجمان و دیگران نقل شده مانند سخنان دانشمندان یهودی بنی قریظه که با «تبع» پادشاه یمن گفتند (۱) و سخنان عبد الله بن سلام (۲) و آنچه از سیف بن ذی یزن نقل شده (۳)، و سخنان «بحیرا» و «نسطورا» (۴) و «سطیح» و «شق» (۵) و «قس بن ساعده» (۶) یکی از بزرگان مسیحیت و روایت ابو المویهب راهب (۷) و «زید بن نفیل» (۸) که باز هم برای نمونه بداستان زیر که خلاصه ای از نقل ابن اسحاق در سیره است توجه نمائید:

ابن هشام مورخ مشهور در تاریخ خود می نویسد: (۹) ربیعه بن نصر که یکی از پادشاهان یمن بود خواب وحشتناکی دید و برای دانستن تعبیر آن تمامی کاهنان و منجمان را بدربار خویش احضار کرد و تعبیر خواب خود را از آنها خواستار شد.

آنها گفتند: خواب خود را بیان کن تا ما تعبیر کنیم؟

ربیعه در جواب گفت: من اگر خواب خود را بگویم و شما تعبیر کنید به

تعبیر شما اطمینان ندارم ولی اگر یکی از شما تعبیر آن خواب را پیش از نقل آن بگوید تعبیر او صحیح است.

یکی از آنها چنین گفت: چنین شخصی را که پادشاه می خواهد فقط دو نفر هستند یکی «سطیح» و دیگری «شق» که این دو کاهن می توانند خواب را نقل کرده و تعبیر کنند.

ربیعۀ بدنبال آندو فرستاد و آنها را احضار کرد، سطیح قبل از «شق» بدربار ربیعۀ آمد و چون پادشاه جریان خواب خود را بدو گفت، سطیح گفت: آری در خواب گلوله آتشی را دیدی که از تاریکی بیرون آمد و در سرزمین تهامه در افتاد و هر جانداری را در کام خود فرو برد!

ربیعۀ گفت: درست است اکنون بگو تعبیر آن چیست؟
سطیح اظهار داشت: سوگند بهر جانداری که در این سرزمین زندگی می کند که مردم حبشه بسرزمین شما فرود آیند و آنرا بگیرند.
پادشاه با وحشت پرسید: این داستان در زمان سلطنت من صورت خواهد گرفت یا پس از آن؟

سطیح گفت: نه: پس از سلطنت تو خواهد بود.
ربیعۀ پرسید: آیا سلطنت آنها دوام خواهد یافت یا منقطع می شود؟
گفت: نه پس از هفتاد و چند سال سلطنتشان منقطع می شود!
پرسید: سلطنت آنها بدست چه کسی از بین می رود؟ گفت: بدست مردی بنام ارم بن ذی یزن که از مملکت عدن بیرون خواهد آمد.
پرسید: آیا سلطنت ارم بن ذی یزن دوام خواهد یافت؟
گفت: نه آن هم منقرض خواهد شد.
پرسید: بدست چه کسی؟

گفت: به دست پیغمبری پاکیزه که از جانب خدا بدو وحی می شود.
پرسید: آن پیغمبر از چه قبیله ای خواهد بود؟
گفت: مردی است از فرزندان غالب بن فهر بن مالک بن نصر که پادشاهی این سرزمین تا پایان این جهان در میان پیروان او خواهد بود.

ربیعۀ پرسید: مگر این جهان پایانی دارد؟
گفت: آری پایان این جهان آنروزی است که اولین و آخرین در آنروز گرد آیند و نیکو کاران بسعادت رسند و بد کاران بدبخت گردند.
ربیعۀ گفت: آیا آنچه گفتمی خواهد شد؟

سطیح پاسخداد: آری سوگند بصبح و شام که آنچه گفتم خواهد شد. پس از این سخنان «شق» نیز بدربار ربیعه آمد و او نیز سخنانی نظیر گفتار «سطیح» گفت و همین جریان موجب شد تاریخه در صدد کوچ کردن بسرزمین عراق برآید و به شاپور-پادشاه فارس-نامه ای نوشت و از وی خواست تا او و فرزندانش را درجای مناسبی در سرزمین عراق سکونت دهد و شاپور نیز سرزمین «حیره» را-که در نزدیکی کوفه بوده- برای سکونت آنها در نظرگرفت و ایشانرا بدانجا منتقل کرد، و نعمان بن منذر-فرمانروای مشهور حیره- از فرزندان ربیعه بن نصر است.

و بالاخره می رسیم به اشعاری که ادیب الممالک فراهانی در آن قصیده معروف خود سروده و مطلع آن چنین است:

برخیز شتربانا بر بند کجاوه
 کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه
 در شاخ شجر برخاست آوای چکاو
 وز طول سفر حسرت من گشت علاوه
 بگذر بشتاب اندر از رود سماوه
 در دیده من بنگر دریاچه ساوه
 وز سینه ام آتشکده فارس نمودار

تا آنکه گوید:

با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید
 کاری که تو می خواهی از فیل نیاید
 رو تا بسرت طیر ابابیل نیاید
 بر فرق تو و قوم تو سجیل نیاید
 تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید
 تاکید تو در مورد تضلیل نیاید
 تا صاحب خانه نرساند بتو آزار
 زنهار بترس از غضب صاحب خانه
 بسپار بزودی شتر سبط کنانه
 برگرد از این راه و مجو عذر و بهانه
 بنویس به نجاشی اوضاع، شبانه

آگاه کنش از بد اطوار زمانه
وز طیر ابابیل یکی بر بنشانه
کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار

تا آنجا که در باره ولادت آن حضرت گوید:
این است که ساسان به دساتیر خبر داد
جاماسب به روز سوم تیر خبر داد
بر بابک برنا پدر پیر خبر داد
بودا بصرم خانه کشمیر خبر داد
مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد
وان کودک ناشسته لب از شیر خبر داد
ربیون گفتند و نیوشیدند احبار
از شق و سطح این سخنان پرس زمانی
تا بر تو بیان سازند اسرار نهانی
گر خواب انوشروان تعبیر ندانی
از کنگره کاخش تفسیر توانی
بر عبد مسیح این سخنان گر برسانی
آرد بمدائن درت از شام نشانی
بر آیت میلاد نبی سید مختار
فخر دو جهان خواجه فرخ رخ اسعد
مولای زمان مهتر صاحب‌دل امجد
آن سید مسعود و خداوند مؤید
پیغمبر محمود ابو القاسم احمد
وصفش نتوان گفت بهفتاد مجلد
این بس که خدا گوید «ما کان محمد»
بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار
اندر کف او باشد از غیب مفاتیح
و اندر رخ او تابد از نور مصابیح
خاک کف پایش بفلک دارد ترجیح
نوش لب لعلش بروان سازد تفریح

قدرش ملک العرش بما ساخته تصریح
 وین معجزه اش بس که همی خواند تسبیح
 سنگی که بیوسد کف آن دست گهر بار
 ای لعل لبث کرده سبک سنگ گهر را
 وی ساخته شیرین کلمات تو شکر را
 شیروی به امر تو درد ناف پدر را
 انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را
 تقدیر بمیدان تو افکنده سپر را
 واهوی ختن نافه کند خون جگر را
 تا لایق بزم تو شود نغزو بهنجار
 موسی ز ظهور تو خبر داد به یوشع
 ادیس بیان کرده به اخنوخ و همیلع
 شامل به یثرب شده از جانب تبع
 تا بر تو دهد نامه آن شاه سمیدع
 ای از رخ دادار برانداخته برقع
 برفرق تو بنهاده خدا تاج مرصع
 در دست تو بسپرده قضا صارم تبار

و البته در مورد بشارتهائی که نمونه اش را در عهد جدید و قدیم و انجیل و غیره خواندید تذکر این نکته که در سخن بعضی از نویسندگان نیز دیده می شود ضروری است که چون غرض از ذکر این بشارتها در کلمات انبیاء و بزرگان گذشته اطلاع یافتن طبقه خاصی از آیندگان یعنی دانشمندان و محققانی بود که تا حدودی ملهم باشند و مغرضان و منحرفان نتوانند به آنها دستبرد زده و از تحریف و تصحیف مصون بمانند از اینرو این بشارتها معمولاً دارای خصوصیات زیر است:

۱- بشارتها معمولاً واضح و روشن نیست و عموماً در قالب استعارات و کنایات ذکر شده...

۲- در این بشارتها نام رسمی پیمبران که بدان نام خوانده می شدند ذکر نشده و معمولاً اوصاف و خصوصیات اخلاقی آنان ذکر شده مانند لفظ «مسیح» که در باره حضرت عیسی در بشارت آمده و «فارقلیط» که در بشارت رسول خدا ذکر گردیده...

۳- در بشارات زمان و مکان نیز معمولاً بدان معنی و مفهومی که نزد ما دارد ذکر نشده و بطور رمز و کنایه ذکر شده چنانچه در اخبار غیبیه ائمه اطهار و بخصوص امیر مؤمنان علیه السلام و روایات علائم ظهور نیز این خصوصیت بچشم می خورد که بخاطر رعایت همان جهتی که ذکر شد بصورت رمز و اشاره و کنایه مطلب را بیان فرموده اند...

و بگفته یکی از نویسندگان «مصلحت خداوندی ایجاب می کرد که این بشارات مانند زیباییهای طبیعت که محفوظ می ماند یا مانند صندوقچه جواهر فروشان که بدقت حفظ می شود در لفافه ای از اشارات محفوظ بماند تا مورد استفاده نسلهای بعد که بیشتر با عقل و دانش سر و کار دارند قرار گیرد». (۱۰)

پی نوشت

- ۱- زندگانی پیغمبر اسلام تالیف نگارنده* ص ۴۰.
- ۲- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۸۰-۱۸۶.
- ۳- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۸۰-۱۸۶.
- ۴ و ۵ و ۶- زندگانی پیغمبر اسلام ص ۷۷ و ۸۹ و ۳۸ و ۴۲.
- ۷- اکمال الدین ص ۱۱۱ و ۱۱۲.
- ۸- زندگانی پیغمبر اسلام ص ۴۱.
- ۹- آنچه ذیلا از سیره ابن هشام نقل کرده ایم تلخیص شده است.
- ۱۰- خاتم پیغمبران ج ۱ ص ۵۰۲.

منبع

سید هاشم رسولی محلاتی، درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام - ج ۱

پیامبر اسلام ﷺ و شیوه گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی

نجف لک زایی

به سوی یک نظریه توسعه

توسعه، دغدغه اساسی انسان معاصر است. بنابراین چگونگی، شیوه، ابزار و سازوکار رسیدن به توسعه و تعالی، پرسش جدی فراروی گرایش‌ها، نگرش‌ها، بینش‌ها، دانش‌ها و دانشمندان مختلف است.

برخی از نظریه پردازان با طرح تئوری‌های خطی بر تقلید از غرب اصرار می‌ورزند و برخی دیگر با تاکید بر الگوهای غیر خطی سعی بر بومی سازی نظریات توسعه دارند. مقاله حاضر با نگرشی از نوع دوم، به کندوکاو در تاریخ صدر اسلام پرداخته است تا مسیر جدیدی را در جهت بومی سازی نظریات توسعه بگشاید. مقاله حاضر به این سؤال پاسخ می‌دهد که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله چگونه توانست در فرصتی اندک و با امکاناتی ناچیز، آن چنان تغییراتی در سطح فرد و جامعه پدید آورد که پس از مدتی، جامعه‌ای کاملاً متفاوت با آن چه پیش از آن بود به وجود آمد؟

این مقاله با طرح نظریه محتوای باطنی انسان سعی می کند تا گام های اولیه را، با استفاده از داده های تاریخی، جهت طرح یک نظریه توسعه نوین بردارد.

مقدمه

یکی از ابعاد زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، شیوه آن حضرت در تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی است.

پاسخ به این پرسش که: پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم چگونه توانست در فرصتی اندک و با امکاناتی ناچیز، آن چنان تغییراتی در سطح فرد و جامعه به وجود آورد که پس از مدتی، جامعه ای کاملاً متفاوت با آن چه پیش از آن بوده است، پدید آورد، هر چه باشد، پاسخ به مشکلات عصر ما است. توضیح این که: اگر مهم ترین دغدغه انسان امروز، مسئله «توسعه» در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است و منظور از توسعه نیز حرکت از وضع نامطلوب موجود به سمت وضع مطلوب است، کسی که از همه بهتر، سریع تر و دقیق تر به انجام چنین امری موفق شده است، پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است. بایسته است که برای آزمون این ادعا، نگاهی هر چند گذرا به محیط پیدایش اسلام و اقداماتی بیفکنیم که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم در این جهت انجام داده است. شاخص های مورد بررسی، مقولات: فرهنگ، سیاست و اقتصاد خواهد بود. این شاخص ها بر اساس این مفروض مبنای بحث هستند که اندیشه، ثروت و قدرت، سه ضلع مثلثی را تشکیل می دهند که نشان دهنده سیمای تمدنی جوامع مختلف است. پیش فرض دیگر نگارنده این است که «توسعه» امری قاعده مند است، بر این اساس می توان در پرتو مطالعه جوامع توسعه یافته به طور نسبی به این قواعد دست یافت.

فرضیه مورد آزمون این است که حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در جریان تغییر، تبدیل و گذار از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی از شیوه فرهنگی بهره جسته است؛ به بیان دیگر، در راس اقدامات آن حضرت، اقدامات

فرهنگی و محتوایی قرار داشته و به تعبیر امروزه، آن حضرت از تئوری فرهنگی، استفاده کرده است. براساس این نظریه، پس از آن که فکر، اندیشه و باور انسان تغییر کرد، رفتار و کردار او نیز تغییر خواهد کرد، لذا تغییر در محتوای باطنی انسان ها عاملی سرنوشت ساز به شمار می آید. حتی وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تشکیل حکومت داد، باز هم به فکر و فرهنگ، اولویت و اولیت می داد. چارچوب نظری این بحث در نظریه ماکس وبر و سید محمد باقر صدر قابل پی گیری است، که در ادامه از آن ها سخن خواهیم گفت:

بنابراین مباحث ما از این قرار خواهد بود:

- (۱) چارچوب نظری؛
- (۲) جاهلیت و ویژگی های آن؛
- (۳) مدینه النبی و ویژگی های آن؛
- (۴) نتیجه گیری.

۱) چارچوب نظری

در یک نگاه کلی می توان نظریات و تئوری های ارائه شده درباره علل و عوامل توسعه و عدم توسعه را در چهار گروه طبقه بندی کرد: (۱)

الف - تئوری هایی که در بررسی مسائل عقب ماندگی و توسعه فقط به عوامل درونی و داخلی توجه دارند؛ نظیر تئوری دوگانگی اقتصادی و اجتماعی «سینگر»، تئوری مراحل رشد «رستو» (۱) تئوری «ماکس وبر» (۲) و نظریه محتوای باطنی انسان از «سید محمد باقر صدر».

ب - تئوری هایی که علل و عوامل عقب ماندگی کشورهای جهان سوم را در خارج از این جوامع جست و جو می کنند و در واقع فقط به علل خارجی توجه دارند؛ نظیر تئوری امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری «لنین» (۳) تئوری امپریالیسم «کائوتسکی» (۴)، تئوری امپریالیسم و اقتصاد جهانی از «بوخارین» (۵) و تئوری انباشت سرمایه از «رزالوکز امبورگ» (۶).

ج - تئوری هایی که در بررسی علل و عوامل عقب ماندگی کشورهای جهان سوم، هم به علل داخلی توجه دارند و هم به علل خارجی، ولی بر علل خارجی بیشتر تاکید می کنند. این تئوری ها که به تئوری های نئو امپریالیستی

مشهور شده اند، بیشتر از سوی کسانی مطرح شده که یا خودشان «مارکسیست» بوده اند و یا گرایش های مارکسیستی داشته اند؛ نظیر تئوری مبادله نابرابر از «امانوئل والرستین» (۷) و تئوری ساختار امپریالیسم از «گالتونگ» (۸).

۵- نظریه هایی که در تبیین علل عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته سهم بیشتر را به علل داخلی می دهند؛ نظیر تئوری توسعه نابرابر از «سمیرامین» (۹) و نظریه انسجام درونی از «محمود سریع القلم».

گفتنی است پیش از ارائه نظریه های جدید در باب توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی، عمدتاً در متون قدیمی به نظریه هایی برمی خوریم که در بررسی ظهور و سقوط تمدن ها و ویژگی نظام های سیاسی، به عوامل محیطی توجه زیادی دارند؛ نظیر آن چه منتسکیو در «روح القوانین» مطرح کرده است و یا این که به مسائل نژادی پرداخته اند؛ نظیر آن چه «گوبینو» بر آن اصرار داشت، ولی این نظریه ها اکنون طرفداران جدی ندارند.

با دقت نظر بیشتر درباره تئوری های مذکور می توانیم آن ها را به یک طبقه بندی دوگانه برگردانیم؛ نظریه هایی که در آن ها به اراده انسانی، به عنوان عامل و عنصر کلیدی توجه شده است و تئوری هایی که قائل به نوعی جبرگرایی بوده و در حرکت تاریخ جایگاه و نقشی اساسی برای اراده انسان در نظر نمی گیرند. طرفداران نظریه های جبرگرایانه با طرح مسئله شرایط جغرافیایی، استعمار، نژاد و یا قضا و قدر و مسئله سرنوشت، در مفهوم تحریف شده و نادرست آن، خیال خویش را آسوده کرده و با توجیه تنبلی خود و عدم مطالعه و کنکاش در علل و عوامل عقب ماندگی خویش، همه تقصیرها را بر عهده چیزی می گذارند که در بهترین شرایط، خود، معلول عقب ماندگی است و نه علت اصلی آن. جالب توجه است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در نظریه توسعه خویش، تمامی نظریه های جبرگرایانه را به گوشه انزوا راهنمایی نمود، چه آن که شرایط محیطی و جغرافیایی، شرایط ژنتیکی، شرایط آب و هوایی و حتی شرایط نظام جهانی و سیستم بین المللی، همه و همه مغلوب تلاش های مسلمانان شدند و نسبت به شرایط آن روز، در وضعیت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جزیره العرب تحول اساسی پدید آمد.

در این جا فرصت پرداختن به تمامی نظریه های یاد شده نیست، از این رو فقط به توضیح برخی دیدگاه ها، آن هم به میزانی که برای مباحث این پژوهش ضرورت دارد، اکتفا می کنیم. به عنوان مقدمه توجه به مفهوم «توسعه»

ضروری می نماید.

برای توسعه تعریف های گوناگونی ارائه شده است. این امر ضمن طبیعی بودن، ناشی از تفاوت دیدگاه ها، مفروضات، چارچوب های نظری و زوایای دید نسبت به یک مسئله است. برخی از این تعاریف عبارت اند از:

الف - توسعه به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی تر است [...] برای درک معنای درونی توسعه باید حداقل سه ارزش اصلی به عنوان پایه فکری و رهنمود عملی در نظر گرفته شود. این ارزش های اصلی عبارت اند از: معاش زندگی، اعتماد به نفس و آزادی که نمایانگر هدف های مشترکی هستند که به وسیله تمام افراد و جوامع دنبال می شود. (۲)

ب - توسعه به فراگردی گفته می شود که در آن جامعه از وضع نامطلوبی به وضع مطلوبی متحول می شود. این فراگرد تمامی نهادهای جامعه را در برمی گیرد و ماهیت آن اساسا آن است که توان و ظرفیت بالقوه جامعه به صورت بالفعل در می آید؛ به عبارت دیگر، در فرآیند توسعه استعداد های سازماندهی جامعه از هر جهت بارور و شکوفا می شود، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی. (۳)

ج - توسعه بهینه سازی در استفاده از نیروهای بالقوه مادی و انسانی یک اجتماع است. (۴)

در همه این تعاریف، مفهوم ایجاد شرایط مناسب برای افراد و جوامع در کلیه وجوه انسانی مورد نظر است. بنابراین، ضمن پذیرفتن اختلاف در نظر و منظر، از این جهت مکمل یکدیگر بوده و متناقض نیستند. گو این که در هر گروه، ملت و امتی، جهان بینی مهم ترین عنصر جهت دهنده به توسعه به شمار می رود. در این پژوهش مراد ما از توسعه، توسعه در معنای کلان و عمومی آن است که شامل ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فردی می گردد؛ به بیان دیگر، توسعه کمی و کیفی در همه ابعاد که نتیجه آن آبادانی همه جانبه است.

با توجه به مباحث بعدی این پژوهش که حول محور شاخص های جامعه جاهلی، به مثابه یک جامعه توسعه نیافته، و شاخص های جامعه اسلامی مدینه النبی، به مثابه یک جامعه توسعه یافته است، لازم است در این قسمت از بحث به مهم ترین شاخص های توسعه یافتگی و عقب ماندگی در برخی از نظریه ها، توجه کنیم.

سریع القلم که «نظریه انسجام درونی» را در تبیین دلایل خویش مبنی بر اولویت و اهمیت «عوامل و نظام داخلی» نسبت به «عوامل و نظام خارجی» در توسعه ارائه کرده است، مشتقات توسعه یافتگی را ذیل چهار مؤلفه برشمرده است: (۵)

الف - مشروعیت: محصول حل بحران مشروعیت، مشتقات زیر است: ۱- انتقادپذیری؛ ۲- جامعه بزرگ تراز حکومت؛ ۳- تحمل اندیشه های متفاوت؛ ۴- اصلاح پذیری؛ ۵- اعتماد به نفس؛ ۶- حساسیت به زمان؛ ۷- شکل گیری هیئت حاکمه به جای حکام؛ ۸- همسویی منافع عموم مردم با منافع هیئت حاکمه؛ ۹- وجود انسان های کیفی در کار حکومت و مملکت داری.

ب - نگرش عقلایی: محصول نگرش عقلایی، مشتقات ذیل خواهد بود: ۱- دقت و محاسبه؛ ۲- آینده نگری؛ ۳- نهادینه شدن مطلوبیت و کارایی؛ ۴- فردگرایی مثبت؛ ۵- مدیریت به جای کنترل؛ ۶- کنترل احساسات؛ ۷- یادگیری و عبرت آموزی از گذشته؛ ۸- وطن دوستی؛ ۹- نخبه پروری.

ج - نظام تربیتی: نظام تربیتی یک جامعه توسعه یافته و یا خواهان توسعه، به مشتقات زیر توجه دارد و براساس آن ها سازماندهی می شود: ۱- یادگیری کار جمعی؛ ۲- تفکر استقرایی؛ ۳- توجه به نظم و سیستم؛ ۴- حامل حافظه تاریخی بودن؛ ۵- تحمل؛ ۶- نظام قانونی پویا؛ ۷- نسبی گرایی؛ ۸- پدیده شناسی؛ ۹- اخلاق و مسئولیت اجتماعی؛ ۱۰- فضیلت های اجتماعی؛ ۱۱- هویت مستحکم.

د - راه ها و کاربردها: در این مورد مشتقات زیر مورد توجه خواهد بود: ۱- سیاست زدایی از پروسه تصمیم گیری؛ ۲- توان ترکیب و تبدیل؛ ۳- نگرش بین المللی؛ ۴- حساسیت به رقابت؛ ۵- متنوع سازی منابع تولید و درآمد؛ ۶- سخت کوشی؛ ۷- عینیت پذیری؛ ۸- مدیریت و سازماندهی؛ ۹- دولت ناظر و سالم.

«آکس اینکلس» (۱۰) در مطالعات خویش درباره کشورهای گوناگون، به الگوی ویژه ای برای «انسان مدرن» اشاره می کند. وی یک طیف از نوگرایی را - میان صفر و صد - برای اندازه گیری چنین الگوی تثبیت شده ای از عنصر شخصیت در میان افراد مدرن به وجود آورد. طبق نظر اینکلس، مشترکات انسان مدرن به شرح زیر است:

۱ - آمادگی برای کسب تجارب جدید؛ ۲ - استقلال روز افزون از چهره های

اقتدار مانند والدين و رؤسای قبایل؛ ۳- اعتقاد به علم؛ ۴- تحریک پذیری؛
 ۵- برنامه ریزی بلند مدت؛ ۶- فعالیت در سیاست های مدنی. (۶)
 برخی از محققان مانند «ماریان لوی» (۱۱) بر مبنای رهیافت جامعه شناختی به
 مقایسه جوامع نسبتا مدرن و غیر مدرن دست زده اند. لوی ویژگی های جوامع
 نسبتا مدرن و غیر مدرن را به این شرح بررسی می کند:

مختصات جوامع غیر مدرن عبارت اند از: درجه پایین تخصص، سطح بالای
 خودکفایی، وجود هنجارهای فرهنگی مبتنی بر سنت، خاص گرایی، تاکید
 نسبتا کمتر بر گردش پول، حاکم بودن هنجارهای خانوادگی نظیر وجود روابط
 غیر رسمی در چهارچوب ساختارهای رسمی و جریان یک طرفه کالا و خدمات
 از مناطق روستایی به مناطق شهری.

در نقطه مقابل، ویژگی های جوامع نسبتا مدرن عبارت اند از: درجه بالای
 تخصص، وابستگی متقابل سازمان ها، هنجارهای فرهنگی مبتنی بر منطق
 گرایی و عقلانیت، عام گرایی، ویژه نگری کارکردی، درجه بالای تمرکز، تاکید
 نسبتا بیشتر بر گردش پول، نیاز به جداسازی بوروکراسی از سایر نهادها و جریان
 دو طرفه کالا و خدمات میان شهر و روستا.

نظریه لوی، در مقایسه با نظریه سریع القلم، عمدتاً بر شاخص های مادی تاکید
 کرده است. روشن است که در بررسی جامع مدینه النبی نظریه سریع القلم باید
 مدنظر قرار گیرد تا نظریه لوی، چه این امری روشن است که انقلاب صنعتی بعد
 از رنسانس اتفاق افتاده است و توسعه صنعتی به معنای مدرن آن را نمی توان
 از جامعه چهارده قرن پیش انتظار داشت، اما می توان شاخص های حرکت از
 اقتصاد شبانی به اقتصاد روستایی را نشان داد.

دکتر همایون الهی مشخصه های کشورهای عقب مانده در قرن بیستم را،
 چنین بر شمرده است: ۱- وابستگی و دوگانگی اقتصادی؛ ۲- فرار سرمایه ها؛
 ۳- فرار مغزها؛ ۴- وارد کننده کالاها به صورت غیر متوازن؛ ۵- صادر کننده مواد
 خام؛ ۶- ضعف علمی؛ ۷- رشد بالای جمعیت؛ ۸- پایین بودن سطح درآمد
 سرانه و توزیع ناعادلانه آن؛ ۹- وجود صنعت وابسته؛ ۱۰- پایین بودن سطح
 آموزش و بالا بودن در صد بیسوادی؛ ۱۱- بیکاری، به ویژه بیکاری پنهان؛ ۱۲-
 نامطلوب بودن وضع بهداشت؛ ۱۳- فقر عمومی؛ ۱۴- تک محصولی بودن؛ ۱۵-
 وابستگی به تجارت جهانی؛ ۱۶- گسترش غیر عادی بخش خدمات؛ ۱۷- بالا
 بودن بدهی های خارجی؛ ۱۸- یک جانبه بودن تجارت جهانی؛ ۱۹- شالوده
 های نامناسب اجتماعی؛ ۲۰- تشکیلات نامناسب اداری؛ ۲۱- ناهماهنگی

رشد اقتصادی؛ ۲۲- پایین بودن بازده تولیدات کشاورزی؛ ۲۳- عدم امکان گسترش تجارت با سایر کشورها. (۷)

ماکس وبر در اخلاق پروتستانیزم و روحیه سرمایه داری، از توسعه یافتگی سرمایه داری در کشورهای جهان تحلیلی ارائه داده است که قطع نظر از ادعاهای قابل مناقشه وی، اصل چارچوب آن برای این پژوهش قابل استفاده است. به نظر وبر اعتراضی که از سوی کسانی چون لوتر و کالون به سنت های مسیحی شد، سبب قرآنت جدیدی از مسیحیت گردید و این تحول فرهنگی (مذهبی) سبب رویکرد جدیدی به دنیا و تلاش های اقتصادی شد. با استفاده از این چارچوب می توانیم بگوییم تلاش های پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم سبب تغییر محتوای باطنی و باورهای اعراب و متعاقبا زمینه ساز پیدایش جامعه نوین اسلامی شد. (۸)

سیدمحمدباقر صدر در بحث سنت های الهی در قرآن، (۹) با استفاده از آیه «ان الله لایغیرما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (۱۰) این نظریه را مطرح کرده است که: علت العلل تمامی تغییر و تحولات، خواست و اراده خود انسان است. این خواست و اراده هنگامی که در کنار یک اندیشه جدید قرار گرفت، سمت و سوی آن تغییر می کند.

به نظر شهید صدر، انسان ها (و به تبع آن جوامع)، با توجه به ایده آل های خودشان به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته اول: انسان هایی که ایده آل های خودشان را از واقعیت های عینی و خارجی می گیرند. این انسان ها ورای وضع موجود، آرزوی رسیدن به هیچ مقصود دیگری را ندارند و تمام همت آن ها به دست آوردن غذا، مسکن و لباس است. از نظر این افراد آینده چیزی جز تکرار گذشته نیست و بنابراین پیشرفت و توسعه در این دیدگاه فاقد معنای روشن و بلکه بی معنا است. این جوامع در چنبره تقلید و سنت هایی خشک و لایتغیر گرفتارند و در طول قرن ها هیچ تغییری در آن ها راه نمی یابد. قرآن درباره این گونه افراد و جوامع می گوید:

قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا اولوکان آباءهم لایعلمون شیئا ولا یتهدون؛ (۱۱) گفتند: راه پدرانمان را که یافته ایم ما را بس است. آیا اگر پدران آنها، نادان و گمراه بودند باز هم آن ها را بس است؟

قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه آباءنا و تكون لکما الکبریاء فی الارض و ما نحن لکما بمؤمنین؛ (۱۲)

(به موسی و هارون) گفتند: آیا شما آمده اید تا ما را از راهی که پدرانمان

را بدان راه یافته ایم باز دارید و شما روی زمین بر ما بزرگی کنید؟ و ما به شما ایمان نخواهیم آورد.

از نظر قرآن دو علت برای انتخاب چنین ایده آلی توسط مردم، ذکر شده است: یکی انس و عادت و دیگری سلطه حکومت های طاغوتی و استبدادی، چرا که حاکمان مستبد مردم را به عبادت خود فرامی خوانند و آن ها را از ارزش های الهی و انسانی تهی می کنند:

وقال فرعون یا ایها الملا ما علمت لکم من اله غیرى: (۱۳)

فرعون گفت: من جز خودم، خدایی را برای شما نمی شناسم.

قال فرعون ما ریکم الا ما اری و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد: (۱۴)

فرعون گفت: من به شما جز آن چه نظر و رای شخصی خودم ایجاد کند، نشان نمی دهم و البته آن چه نظر من است تنها راه هدایت است.

این جوامع یا داتریک حمله خارجی از بین می روند، یا تسلیم ایده آل جدیدی می شوند که ممکن است ایده آلی نجات بخش و یا گمراه کننده باشد؛ چنان که وضع مردم با پذیرش ایده آل جدیدی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم آورده بود، متحول شد.

دسته دوم: انسان هایی که علاوه بر نیازهای محدود مادی، از ایده آل های معنوی بسیار محدود هم برخوردارند، ولی محدود را به جای نامحدود و مطلق می پندارند، در جوامعی که این انسان ها زندگی می کنند حرکت جامعه تا زمانی است که به ایده آل جدید برسد و به محض رسیدن به آن، از حرکت باز می ایستد. در این مورد شهید صدر جوامع غربی را مثال می زند که اهداف خوبی همانند آزادی را در نظر داشتند، اما این اهداف چون محدود بود، سبب انحطاط جوامع غربی شد؛ به این بیان که: این ها حرکتشان را تا رسیدن به آزادی ادامه دادند و چون آن را هدف خودشان قرار داده بودند، و نه ابزاری برای رسیدن به کمالات بالاتر و برتر، هرکدام از آزادی به نحوی استفاده کردند. به نظر شهید صدر «آزادی قالب است، همراه آزادی ما احتیاج به محتوا داریم [....] وقتی ندانستیم قالب آزادی برای چه محتوایی ساخته شده، همین

آزادی بدبختی های خطرناک و بزرگی به بار می آورد». (۱۵)

این ایده آل چهار مرحله دارد:

الف - مرحله نوآوری و تجدد که در آن ایده آل حکم آرزو را دارد؛

ب - مرحله ای که مردم به ایده آلی که می خواستند (مثلا آزادی) می رسند؛

ج - مرحله توقف و امتداد تاریخی، در این مرحله طبقه مترف، آسایش طلب

و متنعم پدید می آید:

د- مرحله تسلط ستمگرانی که هیچ گونه عهد و پیمانی را رعایت نمی‌کنند. (۱۶)

دسته سوم: انسان هایی که ایده آل و آرمانشان «الله» است. این انسان ها ضمن این که به ایده آل نوع اول و دوم توجه دارند، اما آن ها را در جهت و خواست ایده آل مطلق و نامحدود؛ یعنی «خدا» می خواهند، چون دنیا را مزرع آخرت می دانند:

یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه؛ (۱۷)

ای انسان تو با کوشش و تلاش پی گیرت در عبادت و خدمت، سرانجام به ملاقات پروردگارت نایل خواهی شد.

این جا است که شهید صدر دو نوع پیشرفت و توسعه را مطرح می کند:

الف - پیشرفت فاقد مسئولیت؛

ب - پیشرفت مسئولیت آفرین.

از آن جا که برخی از حکومت ها و جوامعی که دنبال ایده آل هایی از نوع اول و دوم بوده اند، از دین در جهت اهدافشان استفاده کرده اند، شهید صدر هشدار می دهد که مبادا در این جهت اشتباهی صورت گیرد و ما نام هر جامعه و حکومتی را که از دین مایه می گذارد، در ردیف ایده آل سوم قرار دهیم. این همان چیزی است که همه عالمان روشن ضمیر و ائمه معصومین علیهم السلام و قرآن مجید نیز تذکر داده اند که بلعم باعوراهایی وجود دارند که ممکن است دین را ملعبه دست خود قرار دهند؛ کسانی که در زبان امام خمینی (ره) از آنان به «متحجرین» و «مقدس مآبان کج فهم» و «آخوندهای درباری» تعبیر می شد.

دین توحیدی، که جوهره ایده آل سوم است، پیوسته در حال مبارزه با همه گونه خدایان و ایده آل های پست و تکراری است، و همین، یعنی داشتن ایده آل الهی نامحدود و مسئولیت آفرین، (۱۸) رمز و پاسخ این سؤال است که چرا در طول تاریخ پیغمبران سرسخت ترین انقلاب ها را در تاریخ بشریت به وجود آورده و چرا پاکیزه ترین انقلابیون جهان بوده اند؟ و چرا در صحنه های تاریخی ما فوق هرگونه مصالحه ای قرار گرفته و چرا هیچ گونه سازش را نپذیرفته اند؟ توسعه و تحولی که حضرت ختمی مرتبت در جامعه جاهلی ایجاد کرد، تحولی بود از ایده آل نوع اول به ایده آل نوع سوم. دقت در ویژگی های جامعه جاهلی و جامعه اسلامی مدینه النبی، ادعای مذکور را روشن تر خواهد ساخت. اما

پیش از شروع در بحث بعدی لازم است به این سؤال نیز پاسخ دهیم که لوازم حرکت در جهت ایده آل سوم چیست؟ به نظر شهید صدر، حرکت در مسیر ایده آل مطلق متوقف بر امور زیر است:

الف - دید فکری و ایدئولوژیکی روشن نسبت به ایده آل مطلق، یعنی فهم درست توحید و عقیده داشتن به آن و متصف شدن به صفات الهی در مقام عمل؛

ب - حرکت اراده به کمک نیروی روحی حاصل از عقیده به توحید، به عنوان یک نیروی سوخت دائم؛

ج - ارتباط دائمی با ایده آل مطلق از طریق پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم؛

د - نبرد و مبارزه علیه ایده آل های پست و خدایان ساختگی به رهبری امام جامعه؛

ه - اعتقاد به آینده درخشان که نهایتاً وصول به کمال مطلق و قرب به خدا خواهد بود. (۱۹)

۲) جاهلیت و ویژگی های آن

پیش از ذکر ویژگی های جاهلیت، لازم است از نظر مفهوم، و نیز از این جهت که اولین بار این واژه توسط چه کسی یا چه منبعی مورد استفاده قرار گرفته است و هم چنین محدوده زمانی و مکانی آن، (۲۰) سخن به میان آوریم.

در این که جاهلیت برای عصر پیش از بعثت پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم به کار می رود، اختلافی نیست. هم چنین در این که حدود ۱۵۰-۲۰۰ سال قبل از بعثت را شامل می شود تردیدی وجود ندارد. اما از نظر مکانی، محل اختلاف است، چرا که جاهلیت یک صفت و دارای ویژگی هایی است که در هر مکانی آن ویژگی ها یافت شود، می توان این وصف را به کار برد. (۲۱)

از بعضی آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام چنین استفاده می شود که پس از اسلام نیز جاهلیت واقع شده و عده ای از مردمان با ویژگی ها و معیارهای جاهلی (۱۲) در جامعه مسلمین ظاهر شده اند. (۲۲) چنان که در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود:

من بین دو جاهلیت برانگیخته شده ام که آخرین آن ها بدتر از اولین شان می باشد. (۲۳)

و در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است:

همانا مردم بعد از تحال رسول خدا ۶ به [وضع] اهل جاهلیت برگشتند. (۲۴)
 علامه شعرانی در تفسیر این دو جاهلیت گفته است:

جاهلیت اولی به اصطلاح امروز آن دوره توحش انسان است که هنوز قواعد مدنیّت را در نیافته، خود را پای بند احکام نساخته بود. در آن عهد مردان و زنان برحسب غریزه حیوانی یا یکدیگر معاشرت داشتند و پس از آن که قومی متمدن شدند و محاسن آداب، مکارم اخلاق و احکام و شرایع را پذیرفتند، هرگاه باز به توحش باز گردند و شرم و حیا میان آن ها ضعیف گردد و مراعات آداب نیکو فراموش شود، جاهلیت ثانی است. بی عفتی و لاقیدی زنان از لوازم توحش نوع بشر است آن گاه که زندگیشان نزدیک به روش حیوانات بود، خداوند زنان را از آن گونه رفتار منع کرد. (۲۵)

برای اولین بار واژه جاهلیت، در قرآن به دوران قبل از بعثت اطلاق شده است، بدون این که محدوده مکانی آن مشخص گردد. (۲۶)

چیستی جاهلیت مورد اختلاف است. برخی جاهلیت را از ریشه «جهل» و در مقابل «علم» و در نتیجه به معنی نادانی گرفته اند ولی تعداد بیشتری این معنا را نپذیرفته اند. دکتر عباس زریاب درباره وجه تسمیه جاهلیت می نویسد: چنان که گولدزیهر در مطالعات اسلامی به تفصیل بیان داشته است، مقصود از جاهلیت، نادانی نیست. گولدزیهر با استناد به شواهد، «جهالت» را در برابر «حلم» می داند. مسلم است که جاهلیت در برابر «اسلام» است، و بنابراین، مقصود از جاهلیت، در قرآن، عصری است که با تمام موازین و ارزش های اخلاقی و دینی و فرهنگی، درست در مقابل اسلام بوده است. (۲۷)

هم چنین وی از قول جواد علی آورده است که در قرآن کریم گاهی جاهل نه به معنای نادان، بلکه به معنی انسان متکبر خودرای به کار رفته است. (۲۸)

از جمله دلایلی که برخی از محققین درباره نفی این ادعا که جاهلیت به معنی جهل و عدم علم نیست آورده اند عبارت اند از:

الف - تحدی قرآن: خداوند پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را در آیات متعددی از قرآن مامور به تحدی با مخالفان خود نموده است، حال اگر چنین در نظر بگیریم که «اهل جاهلیت» و دشمنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مردمی نادان و به دور از علم و ادب بوده اند، آیا این تحدی از نظر منطقی

می تواند مبین فضیلتی برای قرآن می باشد؟!

ب - آثار شاعران عصر جاهلی: آن چه از شاعران آن عصر به جا مانده، بهترین گواه بر بهره مندی آن ها از ادبیات پیشرفته است. مروری گذرا بر منظومات شعری صعلیک و اصحاب معلقات، که در این عصر می زیسته اند، به خوبی بیانگر اوج اقتدار ادبی آن ها است. البته افرادی چون طه حسین در کتاب «فی الادب الجاهلی» خواسته اند اصل انتساب شعر جاهلی به شعرای این دوره را مورد تردید قرار داده و این اشعار را محصول دوره اسلامی بدانند که این امر پذیرفتنی نیست.

ج - هدف بعثت: پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هدف بعثت خود را «اتمام مکارم اخلاق» معرفی نموده اند (۲۹) که این خود می تواند مستندی در نفی ترجمه «نادانی» از واژه جهل و جاهلیت تلقی گردد، بلکه بایستی آن را به معنی مشکلات و نابه سامانی های اخلاقی دانست.

د - نوع معجزه: با توجه به این که قرآن بزرگ ترین معجزه و مؤید رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است و با توجه به این که معجزه هر پیامبری با عصر و زمان خودش متناسب می باشد، باید بپذیریم که در زمان بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم، اعراب از نظر دانش ادبیات در سطح بالایی بوده اند.

ه - اظهارات لغویین: در کتب لغت نیز واژه جاهلیت به «نادانی» ترجمه نشده است. این منظور در ماده «جهل» ابتدا جهل را نقیض علم دانسته و سپس با بیان نمونه هایی، جهل را در برابر «حلم و بردباری» و در یک مورد، به تلویح آن را در برابر «عقل» دانسته است. در المنجد آمده است: «جهل - جهلا و جهالة: حمق و جفا و غلط».

از این نمونه ها به خوبی آشکار می گردد که «جهل» واژه ای عربی و به معنی پرخاشگری، شدت در عمل، ستم کردن و عدم بردباری است، نه صرف «نادانی».

و - احادیث معصومین علیهم السلام: در روایات نیز واژه جهل در معنای نادانی صرف به کار نرفته است، چنان که در حدیث نبوی آمده است: جاهل کسی است که به معاشران خود ظلم نموده و بر زیر دستانش ستم روا دارد و بر برتر از خود بزرگی فروشد و بی تمییز سخن گوید. (۳۰)

ز - سخنان اهل ادب و مورخان: عمر فروخ در تاریخ ادبیات خود می گوید: جاهلیت نامی است که قرآن کریم به عصر پیش از اسلام اطلاق نموده است،

زیرا عرب در آن عصر بت پرستیده و با یکدیگر به نزاع می پرداختند [...] گاهی فرزندان خود را زنده به گور کرده و شراب می نوشیدند [...] و چنین است که ملاحظه می کنیم واژه جاهلیت از «جهلی» گرفته شده که در برابر حلم بوده، نه «جهلی» که متضاد علم است. (۳۱)

شوقی ضیف در تاریخ ادب خود «عصر جاهلی» را دوره تکامل زبان عربی دانسته و معتقد است: عصر جاهلی زمانی است که زبان عربی خصایص کنونی را به خود گرفته است. (۳۲)

به نظر جواد علی، جاهلیت به معنای سفاهت، حماقت، حقارت و خشم و تسلیم ناپذیری در برابر اسلام و احکام آن می باشد. (۳۳)

به نظر بلاشر، اسلام بر تمامی ویژگی های روحی عرب ها مانند مزاج جنگی، حساسیت عربی، قساوت در انتقام و مسائلی چون شرب خمر، قمار بازی و آن چه در ردیف آن است، صفت جاهلی را اطلاق کرده است. (۳۴)

اکنون نوبت کاربرد این واژه در قرآن کریم است. در قرآن کلمه جاهلیت چهار بار به کار رفته است:

۱- درباره گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که با اکراه و انفاق، در جنگ احد شرکت کرده بودند:

... و طائفة قد اهتمتهم انفسهم يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية؛ (۳۵)

و گروهی دیگر هم بودند که فقط در غم جان خویش بودند و اندیشه های ناشایستی در باره خداوند داشتند که همچون پندارهای جاهلیت بود.

۲- آیه ای که در آن خداوند مردم را از پیروی از احکام و عملکردهای جاهلیت نهی می فرماید:

افحکم الجاهلية بیغون و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون؛ (۳۶)

آیا حکم جاهلیت را می جویند؟ برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟

۳- در خطاب و هشدار به زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و نهی آنان از جلوه گری همچون عهد اوایل جاهلیت، آمده است:

و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى؛ (۳۷)

و در خانه هایتان بمانید و همانند زمان جاهلیت پیشین، زینت های خود را آشکار مکنید.

۴- در توصیف کفار مکه، خدای متعال می فرماید:

اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمية حمية الجاهلية؛ (۳۸)

آن گاه که کافران تصمیم گرفتند که دل به تعصب، تعصب جاهلی بسپارند. در آیات دیگری، بدون این که از لفظ جاهلیت استفاده شده باشد، به برخی از عقاید، احکام و اخلاق رذیله جاهلی اشاره شده است. مانند: بت پرستی عرب‌ها، (۳۹) زنده شدن و مردن را به طبیعت نسبت دادن، (۴۰) جن پرستی بعضی از اعراب (۴۱) خدا را دارای فرزند دختر دانستن و پرستش فرشتگان به عنوان دختران خدا تا این که مشمول شفاعت آن‌ها قرار گیرند. (۴۲)

هم چنین در قرآن به بت‌های لات، عزی، منات (۴۳) ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر (۴۴) که اعراب جاهلی می‌پرستیدند، اشاره شده است. از ویژگی‌های دیگر اعراب جاهلی، مواردی است که در قرآن از آن‌ها نهی شده است؛ مانند: قربانی کردن بر بت‌ها (۴۵)، یاد کردن از پدران در مراسم حج به قصد مفاخره (۴۶)، جدال و فسوق و عصیان در حج (۴۷)، ظلم به دختران و منع کردن آن‌ها از ارث (که زنده به گور کردن دختران، (۴۹) مختار بودن مردان در ازدواج و طلاق نامحدود زنان (که قرآن با در نظر گرفتن طلاق رجعی و باین آن را محدود ساخته و از طلاق «ایلاء» و «ظهار» منع نموده است. (۵۰) علاوه بر این که با تعیین تعزیرات و حدود، رابطه جنسی را سامان داده است).

هم چنین در قرآن کریم سفارش شده است:

و همگی به رشته الهی درآویزید و پراکنده نشوید و نعمت خداوند را بر خود یاد کنید که دشمنان همدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت داد و به نعمت او با هم دوست شدید و بر لبه پرتگاه آتش بودید، او شما را باز رها کند. (۵۱)

به گفته مفسران، آیه مذکور، به جنگ‌ها و خصومت‌های ریشه دار و دیرینه دو طایفه اوس و خزرج اشاره دارد که اسلام آوردند و با هم متحد و مهربان شدند و در بنای اسلام، سنگ تمام گذاشتند. از جمله محمد بن جریر طبری ذیل آیه مذکور چنین آورده است:

قوم عرب خوارترین، بدبخت‌ترین و گمراه‌ترین قوم بود که در لانه ای محقر و کوچک، میان دو بیشه شیر (ایران و روم) زندگی می‌کرد. سوگند به خدا، در سرزمین عرب چیزی موجود نبود که مورد طمع و یا حسد بیگانگان قرار گیرد. هر آن کس از اعراب که می‌مرد، یکسره به دوزخ می‌رفت و هر آن که زندگی می‌کرد و حیات داشت، گرفتار خواری و مشقت بود و دیگران لگد مالش می‌کردند. سوگند به خدا که در سراسر زمین قومی را نمی‌شناسم که خوارتر و تیره بخت‌تر از عرب باشد. وقتی اسلام در میان ایشان ظاهر شد آنان را صاحب کتاب، قادر بر جهان، دارای روزی و مالک الرقاب کرد. (۵۲)

بنابراین واژه جاهلیت در قرآن نیز صرفاً به معنی «جهل» و درمقابل «علم» به کار نرفته است. البته به نظر می‌رسد دلیلی براین مطلب که جاهلیت اصلاً در معنی عدم علم به کار نمی‌رود، وجود نداشته باشد و می‌توان «عدم علم» را نیز یکی از مصادیق اهلیت به شمار آورد و قوی بودن اعراب در زبان و ادبیات، منافاتی با عدم علم ندارد، چه آن‌ها در بسیاری از علوم جاهل بوده‌اند و حتی، ضمن قوت در ادب عربی، تعداد باسوادانشان اندک بوده است.

در نهج البلاغه نیز جاهلیت مورد انتقاد و توصیف قرار گرفته است. از جمله حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

همانا خدا محمد را برانگیخت، تا مردمان را بترساند، و فرمان خدا را چنان که باید، رساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین (علی شردین) را برگزیده بودید، و در بدترین سرای خزیده (فی شردار). منزلگاهتان سنگستان های ناهموار، همنشینتان گرزه مارهای زهردار. آب‌تان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار. خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان. بت‌ها‌تان همه جا بریا، پای تا سرآلوده به خطا. (۵۳)

هم چنین در خطبه ۱۲۶ می‌فرماید:

همچون بدخویان جاهلیت مباحثید که نه در دین فهم دارند و نه شناسای کردگارند.

نیز در خطبه ۹۵ می‌فرماید:

او را برانگیخت، حالی که مردم سرگردان بودند و بیراهه فتنه را می‌بیمودند، هوا و هوسشان سرگشته ساخته، بزرگی خواهیشان به فرودستی انداخته، از نادانی جاهلیت خوار، سرگردان و در کار ناستوار، به بلای نادانی گرفتار. او که درود خدا بر او باد، خیرخواهی را به نهایت رساند، به راه راست رفت و از طریق حکمت و موعظه نیکو، مردم را به خدا خواند.

روشن است که در گفتارهای مذکور، انحطاط فکری اعراب، در کنار خشونت طبیعی و انحطاط مادی و معنوی به تصویر کشیده شده است.

به تعبیر یکی از اندیشمندان معاصر در شرح گفتار امام علی علیه السلام در خطبه ۲۶ نهج البلاغه:

دوران جاهلیت دورانی است که مردم در آن دوران، دچار دوگونه نابه سامانی و کمبود بودند: نابه سامانی مادی و نابه سامانی معنوی.

الف - نابه سامانی مادی: نابه سامانی مادی مردم این است که از لحاظ

رفاه در سطح پایینی قرار داشته باشند. چنان که در قرآن هم به نبودن رفاه و نبودن امنیت در دوران جاهلی اشاره شده است:

فلیعبدوا رب هذا البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف؛ (۵۴)
 باید پروردگار این خانه (بیت الله الحرام) را عبادت کنند که آنان را از گرسنگی به سیری رساند و از نا امنی به امنیت.

ب - نابه سامانی معنوی: نابه سامانی و کمبود معنوی مردم عبارت است از گمراهی مردم. گمراهی یعنی چه؟ یعنی حیرت که عبارت است از این که مردم یک راه روشنی در مقابلشان نیست. دنبال یک چیز بالا و والایی نمی گردند و براساس گمراهی است که اختلافات طبقاتی پیش می آید. تفکر، اختیار و ابتکار که سه خصلت اصلی انسان است، در چنین دوره ای می میرد و وجود ندارد. (۵۵)

بنابراین می توان جاهلیت را مترادف با عقب ماندگی شدید دانست؛ اگر جامعه در ابعاد مادی و معنوی عقب مانده و به عبارت دیگر، نابه سامانی جدی داشته باشد، به تعبیر قرآن «جامعه جاهلی» است.

بر همین اساس است که متفکران اسلامی از جامعه اسلامی با عنوان «جامعه فاضله» و یا «مدینه فاضله» یاد می کنند، چنان که فارابی (۲۵۹-۳۳۹ق) از چهار نوع نظام سیاسی سخن گفته است: نظام سیاسی فاضله، نظام سیاسی جاهله، نظام سیاسی فاسقه و نظام سیاسی ضاله.

منظور وی از نظام سیاسی فاضله نظام سیاسی اسلامی است و بقیه، نظام های غیر اسلامی اند که هر یک به شش نوع تقسیم می شوند، چون به نظر فارابی هر یک از آن ها یا دنبال تامین امور ضروری زندگی مردم اند که «ضروریه» نامیده می شود، یا دنبال ثروت اندوزی اند که «نداله» نامیده می شود، یا دنبال لذت طلبی اند که «مدینه خست» نامیده می شوند، یا دنبال غلبه اند که «تغلبیه» نامیده می شود و یا دنبال آزادی اند که «جماعیه» نامیده می شود. (۵۶)

از این رو وجود «مدینه جاهله» بود که سبب شد «مدینه فاضله» طرح گردد.

بعد از روشن شدن مفهوم جاهلیت و جامعه جاهلی، این نکته هم روشن می شود که دوره جاهلی نیز دوره ای است که مجموعه ای از نابه سامانی های مادی و معنوی آن را احاطه کرده است و در کل، جامعه دارای آهنگ و جهت الهی نیست؛ از نظر مادی، مردم از وضع اقتصادی خوبی برخوردار

نیستند و از نظر معنوی، از دین قابل دفاع عقلانی و منطقی و پیراسته از خرافات بی بهره اند.

قتل و غارت (الحق لمن غلب)، شرب خمر و قمار (از تمامی انواع آن) در میان آن ها رواج دارد و طبق آیات قرآن، شرط رستگاری پرهیز از این مسائل است. یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون. (۵۷)

اقدامات خلاف اخلاق و زنده به گور کردن دختران (عمدتا به خاطر مسائل اقتصادی) از دیگر اقدامات جاهلی است:

قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم و حر موا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ما کانوا مهتدین. (۵۸)

افتخار به حسب و نسب و قوم و قبیله از دیگر اعمال اعراب در عصر جاهلی است که سوره تکوین در همین زمینه نازل شده است.

از نظر اعتقادی، شرک و بت پرستی در میان تعداد زیادی از اعراب رواج داشت، گرچه علاوه بر یهود و نصارا که دین الهی داشتند، حنیفی ها نیز در میان اعراب، افراد موحدی بودند.

از نظر سیاسی می توان مهم ترین ساخت سیاسی را در قبیله جست و جو کرد. قبیله به جماعتی گفته می شود که براساس «نسب» و «خون» به همکاری در جهت بهبود معیشت خود اقدام کرده باشند.

عامل همبستگی اعضای قبیله با یکدیگر «عصیت» است. رئیس قبیله شیخ قبیله است که لازم است مسن، مجرب، عاقل، شجاع و ثروتمند باشد. شیخ قبیله مسئول جنگ و صلح و پیمان ها و مهمانی های قبیله ای است. از مهم ترین قبایل در جزیره العرب می توان از قبیله قریش نام برد.

اهتمام به شعر و ادب، شعر و خطابه، دانش تبارشناسی و یا علم الانساب و نیز علم الایام از دیگر ویژگی های اعراب جاهلی بود.

مهمان نوازی و شجاعت نیز در میان آنان به صورت یک فرهنگ و عادت در آمده بود. موارد اخیر را می توان به عنان نقاط مثبت در عصر جاهلی در نظر گرفت، گرچه چون فاقد جهت گیری کلی الهی بود طبعا نمی توانست در همه کاربردها مثبت باشد.

در بخش بعدی اقدامات پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را در جهت تغییر خصایص، ویژگی ها و ابعاد منفی به مثبت در عصر مذکور بررسی می کنیم.

۳) مدینه النبی و ویژگی های آن

سؤال ما این بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم چگونه «جامعه جاهلی» را به «جامعه اسلامی» تبدیل کرد؟ برای این که بتوانیم شیوه آن حضرت را در این تغییر و تحول استنباط کنیم لازم است اجمالا اقدامات ایشان را توضیح دهیم:

نخستین اتفاقی که افتاد تغییر در شخص محمد صلی الله علیه وآله وسلم بود و تبدیل شدن او از یک انسان معمولی به یک انسان مسئول و متعهد. این تغییر توسط «وحی» صورت گرفت و از آن با عنوان «بعثت» یاد می شود. پس از این حادثه، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به «ابلاغ وحی»، «انذار» و «دعوت» مردم به سوی خدا مامور می شود و در این راستا تغییر در محتوای باطنی و اندیشه و فکر مردم را محور کار و فعالیت خویش قرار می دهد. با دستور: «قم فانذر» به میان مردم می رود و ندا می دهد: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

سه سال دعوت مخفیانه و پس از آن دعوت علنی همگی برمحور «اصل دعوت» انجام گرفت. «اصل دعوت» هیچ گاه از دستور کار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خارج نشد، حتی وقتی در مدینه بود و به موفقیت های زیادی در عرصه داخلی رسید، دعوت سران سایر قبایل، کشورها و امپراتوری ها را به سوی خدا و اسلام آغاز کرد. دعوت یک دستور قرآنی بود:

ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن؛ (۵۹) دعوت کن به سوی پروردگارت از طریق حکمت، موعظه نیکو و با آن ها به شیوه ای که نیکوتر است جدال کن.

به طور کلی اقدامات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این خصوص، به دو بخش قابل تقسیم است: اقداماتی که به تغییر در افکار معطوف بود و اقداماتی که در جهت تغییر در رفتار انجام می گرفت. البته لازمه تغییر در رفتار تغییر در افکار است، منتها ما دو نوع فکر و به تعبیر حکما دو نوع حکمت داریم: حکمت نظری و حکمت عملی. حکمت نظری یعنی علم به آن چه هست، مثل علم به وجود خدا، و حکمت عملی یعنی علم به بایدها و نبایدها. انجام و ترک این باید و نبایدها و به تبع آن ساختن ساختارهای

سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دینی در اختیار ما انسان ها است.

مهم ترین اقدامات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در بخش نظری که می توانیم از آن به «انقلاب اعتقادی» یاد کنیم از این قرار بود:

۱- معرفی خداوند تبارک و تعالی به مردم با تمامی خصوصیات و صفات، نفی شرک و بسط تفکر خداپرستی و توحید یا مطرح کردن توحید در همه ابعاد آن و به عبارت دیگر، تغییر جهان بینی مردم;

۲- توصیف موجودات روحانی عالم از قبیل فرشتگان و ملائکه;

۳- توصیف وجود انسان و جایگاه عقل و نفس و روح در او;

۴- توصیف نبوت و رهبری و چگونگی وحی;

۵- توصیف مرگ، حیات اخروی و معاد;

۶- توصیف امت های خوب و بد گذشته و دعوت به تفکر در سرگذشت آن ها. تمامی مباحث مذکور در قرآن مجید و به ویژه در قالب آیات مکی آمده است. در بخش عملی و افکاری، که به منظور تغییر در رفتار عرضه شد، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- ارائه افعال و گفتارهایی برای تعظیم و تمجید خداوند و عبادت او نظیر نماز. از این مورد می توان به تنظیم روابط میان انسان و خدا یاد کرد.

۲- ارائه مدل های رفتاری و گفتاری برای گرمی داشت هموعان و ایجاد روابط انسانی پایدار. از این مورد می توان به تنظیم روابط میان انسان ها با یکدیگر یاد کرد. بخشی از این مسائل در حیطه مسائل اخلاقی قرار می گیرند و بخشی درحوزه مسائل فقهی. صابر و صادق بودن (۶۴) و ویژگی های دیگری از قبیل: تواضع، عدم تجسس در زندگی خصوصی افراد، عدم پرهیز از غیبت و تهمت، عفو و گذشت، خیرخواهی، خوش رفتاری، مقاومت در برابر ظالمان، دفاع از مظلومان، بزرگداشت پدر و مادر و کودک و زن و دختر و...، رعایت انصاف و عدل، کمک به مستمندان و یتیمان و...، ارزش دانستن کار، رعایت بهداشت، احترام به مالکیت افراد و... این دستورات تغییراتی در عرصه های اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، اخلاقی و سیاسی پدید آورد.

۳- ارائه مدل عملی در تنظیم رابطه مردم و حکومت که در مدینه النبی محقق شد. طبق این مدل، تشکیلات و سازمان کومت براساس بیعت و مشارکت همگانی و تاییدات الهی شکل گرفته و در خدمت امت بود. از استبداد و خود رایی خبری نبود و مشاورت در امور جای آن را گرفته

بود. آیاتی چون «و شاورهم فی الامر»، «و امرهم شوری بینهم» زمینه ساز مشارکت همگانی بود. تامین سعادت مردم، تامین رفاه، امنیت و استقلال از اهداف دولت اسلامی بود. از تبعیض‌های اقتصادی و سیاسی خبری نبود و همه کسانی که در زمره پیروان آن حضرت قرار گرفته بودند با هم همکاری صمیمانه داشته و نسبت به هم خیرخواه بودند. البته پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمانان و جامعه نوپای اسلامی، چه در مکه و چه در مدینه، دشمنانی نیز داشتند که مشرکان، یهودیان و سپس منافقان از مهم‌ترین آنان به شمار می‌رفتند.

مشرکان، مبارزه خود با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمانان را، از رویارویی با قرآن شروع کردند و آن را شعر، سحر، اساطیر اولین و... (۶۵) نامیدند تا این که قرآن تهدید به تحدی کرد و فرمود: اگر چنین است، شما هم سوره‌ای مثل سوره‌های قرآن بیاورید.

پس از ناکام ماندن مبارزه با قرآن، مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را آغاز کردند، ابتدا سازش‌های سیاسی و اقتصادی و عبادی را پیشنهاد کردند که هیچ کدام پذیرفته نشد (لاعبدما تعبدون و لا انتم عابدون ما عبد) تا این که دست به آزار و اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم زدند و حتی به قتل آن حضرت همت گماردند که پیامبر با هجرت، خود را از این توطئه رهانید. یهودیان نیز از پیمان شکنی و توطئه برای قتل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کوتاهی نکردند و در مواردی مثل جنگ احزاب، با مشرکان هم دست شدند.

منافقین هم در هر فرصتی از درون، جامعه اسلامی مدینه‌النبی را مورد حمله خویش قرار دادند و در جهت اهداف خویش به هر اقدامی دست یازیدند. با همه دشمنی‌ها و توطئه‌ها، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمانان پیروز شدند. البته مسائل مختلفی در پیروزی و گسترش اسلام نقش داشت و نمی‌توان از نقش معجزات و به ویژه قرآن، خصوصیات شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از قبیل: خودی بودن، شرافت نسبی، گذشته نیکو، اخلاق نیکو، تلاش فوق‌العاده، لیاقت و کاردانی، ایمان قاطع، شناخت درست شرایط زمانی و مکانی و سیاسی و اجتماعی، و نیز نقش سایر مسلمانان به ویژه خدیجه و ابوطالب و علی و حمزه و جعفر و... هم چنین نقش خلائای حقوقی، اخلاقی، سیاسی، اعتقادی و موقعیت مکه و فطری بودن دین اسلام و محتوای آن و نقش خصلت‌های مثبت موجود در میان

اعراب از قبیل: عادت داشتن به زندگی سخت و شجاعت و مهمان نوازی و تعهد در مقابل بیعت و تعصب و رقابت صرف نظر کرد. اما نقش اصلی در این تغییر و تحولات، مربوط به تغییری است که در محتوای فکری و باطنی انسان ها اتفاق افتاده است. انقلاب فکری و محتوایی سبب می شود تا تمامی ارزش ها، شناخت ها، دانش ها، باورها، ایستارها، نگرش ها، گرایش ها و حتی احساسات و در مجموع فرهنگ یک جامعه تغییر کند و به دنبال آن، زمینه اقدامات دیگری مانند مشارکت افراد در اقدامات نظامی و اقتصادی به منظور پیشرفت آرزوها و خواست های دینی، فراهم گردد.

بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که در دوره سیزده ساله مکه، تمامی اقدامات متوجه مسائل فرهنگی و معنوی است؛ به تعبیر دیگر، در این دوره محور فعالیت ها «فردسازی» است، چنان که در دوره مدینه محور فعالیت ها «جامعه سازی» است. البته در همین دوره مسائل نظامی نظیر جنگ بدر، احد و احزاب و سایر برخوردهای نظامی پیش آمد، اما هیچ یک از این نبردها به منظور تحمیل دین بر دیگران صورت نگرفت، بلکه جنبه دفاعی داشت، چنان که در قرآن نیز بر این امر تأکید شده است که برای برپایی قسط، خداوند در درون جامعه اسلامی کتاب و میزان را به عنوان ابزار دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده است، اما از آن جا که نظام اسلامی نظر به نوع روابط موظف است از کیان اسلام دفاع کند، نیروی نظامی (حدید) نیز در کنار ابزارهای فوق پیش بینی شده است (۶۶) و بر همین اساس است که خداوند دستور می دهد: آن چنان باید قوی و آماده باشید که دشمن جرئت حمله به شما را نداشته باشد. (۶۷)

به این ترتیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم موفق شد با استفاده از شیوه ها و ابزارهای فرهنگی، نبوت و رهبری الهی را به جای شیخ قبيله، دین اسلام و ارزش های اسلامی را به جای ارزش های جاهلی، توحید را به جای شرک، مسئولیت پذیری را به جای مسئولیت گریزی، عقیده به معاد را به جای عقیده به آینده پوچ و عبث، کار و تولید و مالکیت و غنا و وسیله بودن ثروت برای کسب خیر را به جای دزدی و غصب و تنبلی و غارت و فقر و هدف بودن ثروت، فضایل اخلاقی را به جای رذایل اخلاقی، کمک به نیازمندان و آزاد کردن بردگان را به جای به بیگاری کشاندن انسان های مستضعف و برده کردن آن ها، حکومت جهانی را به جای حکومت قبيله ای، منافع اسلامی و انسانی را به جای منافع قبيله ای، اعتماد را به جای بی اعتمادی،

مسابقه در خیرات را به جای مسابقه در شرور، ایثار و عدل و انصاف را به جای غارت و ظلم، و تلاش برای دستیابی به آینده بهتر را به جای رکود و تلاش برای حفظ وضع موجود، قرار داد: (۶۸)

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین: (۶۹) او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن ها می خواند و آن ها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد و مسلما پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

در یک تعبیر جامع این پیامبر موظف است تمامی غل و زنجیرهای مادی و معنوی را از دست و پا و ذهن بشر بگشاید و او را به عنوان انسان خلاق، مبتکر و مختار به سوی خدا دعوت نماید. (۷۰)

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در راه رسیدن به این اهداف و آرمان ها فقط از ابزار مشروع استفاده نمود، چرا که غدر و خیانت، تجاوز و اعمال زور در سیره پیامبران علیهم السلام هیچ جایگاهی ندارد، از این رو در آیاتی از قرآن بر عدالت و پرهیز از تجاوز و از حد گذشتن تاکید شده است؛ نظیر:

و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعتدوا؛ (۷۱) با آن ها که با شما می جنگند، شما هم در راه خدا بجنگید، منتها از حد تجاوز نکنید.

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شأن قوم علی ان لاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی؛ (۷۲) ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید. دشمنی با گروهی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک تر است.

حتی خداوند، در جهت تاکید بر مسائل اخلاقی و الهی، به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور می دهد که به بت ها و خدایان دروغین، که مورد پرستش مشرکین است ناسزا نگویید:

و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم؛ (۷۳) آنچه را جز خدا می پرستند، فحش ندهید، مبادا آن ها از روی نادانی و ظلم خدا را دشنام دهند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم زنان را نیز وارد صحنه کرد و به هنگام بیعت، با زنان نیز بیعت نمود. در قرآن از زنان نمونه ای همچون آسیه، مریم و هاجر، و از عقل و خرد بلقیس و ایمان آوردن او به حضرت سلیمان یاد شده است.

(۷۴) پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در عصری که مردم فرزند دختر داشتن را ننگ و عار می دانستند و از شنیدن خبر صاحب دختر شدن چهره در هم می کشیدند، از دخترش به بهترین وجه یاد می کند، او را احترام می کند، لقب «ام ابیها» به او می دهد و در قرآن هم سوره کوثر در ثنای او می آید و او را خیر کثیر معرفی می کند.

هر چند پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این حرکت انحراف ایجاد شد، اما این انحراف آن قدر نبود که بتواند در کاخ رفیعی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بنیادگذارده بود خللی اساسی وارد کند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرهنگ و تمدنی تاسیس کرد که تا امروز به حرکت خودش ادامه می دهد. این فرهنگ گرچه در برخی از برهه ها با رکود و زوال و انحطاط مواجه بوده است، اما به دلیل وجود قرآن که منبع لایزال وحی الهی است همیشه استعداد حیات و بالندگی آن محفوظ است. عظمت کاری که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کرده و میزان تغییر و تحولاتی که به وجود آورده است، وقتی روشن ترمی شود که از بعد سیاسی، عصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را با چند سال بعد مقایسه کنیم؛ زمانی که جامعه در برخی جهات به ارزش های جاهلی برگشت.

ابوالاعلی مودودی در مقایسه عصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با زمان پایان حکومت امویان، تغییراتی را برمی شمرد که فقط در روش حکومت داری اسلامی صورت گرفته است، این تغییرات عبارت اند از:

۱ - تغییر در قانون تعیین امام و خلیفه به این صورت که سلطنت اموی جانشین خلافت شد (و حتی در قرائت شیعی می توان گفت خلافت به جای امامت آمد).

۲ - دگرگونی در روش زندگی خلفا و حاکمان.

۳ - تغییر در کیفیت مصرف بیت المال.

۴ - پایان آزادی ابراز عقیده؛ دیگر کسی نمی توانست با استفاده از اصل امر به معروف و نهی از منکر به حاکمان اندرز دهد، چرا که همچون امام حسین علیه السلام جاننش را از دست می داد.

۵ - پایان آزادی قضا و نهادهای قضایی؛ نهادهای قضایی در جهت خواست سلاطین اموی و سپس عباسی حرکت می کردند و توان محاکمه شخص حاکم را نداشتند از این رو راه برای هرگونه تخلف و ظلمی باز بود.

۶ - خاتمه حکومت شورایی و حاکمیت استبداد؛ دیگر در امور حکومت

- با خردمندان و اهل حل و عقل و نخبگان جامعه اسلامی مشورت نمی شد.
- ۷ - ظهور و غلبه تعصب های نژادی و قومی به جای ارزش های اسلامی.
- ۸ - نابودی اصل برتری قانون. (۷۵)

۴) نتیجه گیری

طبق دیدگاه «وبر» پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم با ایجاد تغییر در باورهای اعراب، تمدن جدیدی را پایه گذاری کرد و براساس نظریه سیدمحمدباقر صدر، آرمان ها و ایده آل ها در جامعه جاهلی از نوع اول یعنی رضایت به وضع موجود بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از طریق آوردن یک دین جدید به نام اسلام و به کمک «وحی» آن آرمان ها را تغییر داد. القای این دین به مردم از طریق اصل دعوت و با استفاده از شیوه های حکمت، موعظه و جدال نیکو بود نه به روش های اقتصادی، نظامی و سیاسی. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم کسی را تطمیع نکرد تا اسلام آورد. بازور و شمشیر کسی را به پذیرش دین جدید وادار نکرد. وعده جاننشینی یا اعطای پست و مقام به کسی نداد تا یار و یاور او گردد، بلکه صریحا چنین تقاضاهایی را رد و نفی کرد و اعلام داشت: «لا اکراه فی الدین». بر همین اساس است که در دین اسلام اگر عملی از روی اکراه انجام شود هیچ اثری بر آن مترتب نمی شود. دین امری اختیاری است و در صورتی که اختیاری پذیرفته شود ارزشمند است.

تغییر در محتوای باطنی اعراب سبب شد تا آن ها متوجه «الله» یعنی «ایده آل مطلق» گردند و در این هنگام بود که با ابراز نارضایتی از وضعیت موجود، در کنار پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم، برای رسیدن به وضع مطلوب تلاش نمودند؛ تلاشی عمومی و همگانی که به قدرتمند شدن مسلمانان منجر شد و به دنبال آن، به دعوت اهل یثرب به آن جا رفتند و نظام اسلامی (مدینه) را تشکیل دادند و با ابزارهای مشروع از این نظام در مقابل دشمنان دفاع کردند و به این ترتیب تمدن عظیم اسلامی پایه ریزی شد.

در حال حاضر هم احیای فرهنگ اسلامی و ساختن تمدن جدید اسلامی که با عصر و زمان جدید نیز متناسب باشد، در گرو اقدامات و تلاش های فکری و

فرهنگی است و همین تولید فکر، اندیشه و دانایی است که زمینه ساز تولیدات مادی خواهد شد.

توسعه حقیقی آن است که انسان‌ها توسعه پیدا کرده باشند. اگر انسان‌ها به توسعه و تعالی برسند، خود به وظایفشان عمل خواهند کرد و نیازی به بسیاری از نهادهای اجتماعی نیست. در یک جامعه تعالی یافته اسلامی، کمبود نیروی انتظامی (و نه نظامی) علامت توسعه و تعالی است، چون انسان‌ها به خاطر کنترل درونی (تقوا) خود تخلف نمی‌کنند. اما در یک جامع توسعه یافته، از نظر مادی، افزایش نیروهای انتظامی علامت توسعه است، چون انسان‌ها وقتی به کنترل‌های درونی مجهز نیستند، طبیعی است که باید از بیرون کنترل شوند.

این است که در اولین ندای قرآنی علم و دین با هم مطرح شده اند: «افرا باسم ربك الذی خلق»؛ هم فرموده است بخوان (رویکرد به علم و دانش) و هم فرموده است این خواندن باید با نام خدا باشد و جهت گیری الهی داشته باشد (رویکرد به دین). در «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» نیز رویکرد به علم و دین توأم گشته است؛ چه هم فرموده: بگوئید جز خدای یکتا، خدایی نیست و هم فلسفه این امر؛ یعنی به ارمغان آوردن فلاح و رستگاری را تبیین کرده است. به این ترتیب در اولین پیام‌ها، بیناد تمدن سازی؛ یعنی رویکرد به علم و دین مورد توجه قرار گرفته است. این دو همچون دو بالند که با یکی امکان پرواز به سوی تمدن سازی را نخواهیم داشت. دین بدون علم و آگاهی خرافه آلود خواهد گشت و علم بدون دین حجاب اکبر! پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به تفکر و تعقل و آن‌گاه به تعبد مبتنی بر تعقل دعوت کرد. در جامعه جاهلی به جای علم، خرافه؛ به جای خدا، بت؛ و به جای عقل، جهل به کرسی اقتدار تکیه می‌زند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده است تا زنجیرهای خرافه و خدایان دروغین و جهل و فقر را از پای آدمیان باز کند.

به هر حال، از نظر فرهنگ اسلامی، توسعه و تعالی اموری نسبی اند و پیشرفت بیشتر در گرو تلاش بیشتر است. فیلسوف جهان اسلام ابن باجه اندلسی می‌گوید:

از خصوصیات مدینه کامله [جامعه توسعه یافته] نبود فن طب و قضا است. از آن جا که مردم مدینه به امور بهداشتی و تغذیه صحیح آگاه اند [مجهز به علم و دانش هستند] و در عمل نیز رعایت می‌کنند، به طب و طبیب نیاز ندارند و چون درستی موجب اتحاد کلیه ساکنان این شهر می‌شود و هیچ‌گونه مشاجره ای میان آن‌ها وجود ندارد به قضاوت و قاضی نیاز ندارند. در مدینه کامل

هر شخصی این امکان را دارد که به بالاترین مدارجی که توان آن را دارد برسد. کلیه آرا در این شهر درست است و هیچ رای خطا در آن راه ندارد، اعمالی که در آن صورت می گیرد بدون قید و شرط پسندیده است [چون به منبع لایزال وحی الهی متصل اند]. (۷۶)

روشن است کشورهایی که اصطلاحاً امروزه به آن ها «توسعه یافته» گفته می شود با آن چه این باجه گفته است، خیلی فاصله دارند و به نظر می رسد آموزش علم و دین، کلید توسعه و تعالی است. آیه الله مطهری رابطه علم و ایمان را چنین بیان می کند:

علم به ما روشنایی و توانایی می بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی؛ علم ابزار می سازد و ایمان مقصد؛ علم سرعت می دهد و ایمان جهت؛ علم توانستن است و ایمان خوب خواستن؛ علم می نمایاند که چه هست و ایمان الهام می بخشد که چه باید کرد؟ علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون؛ علم جهان را آدمی می کند و ایمان روان را روان آدمیت می سازد؛ علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می برد؛ علم طبیعت ساز است و ایمان نیروی متصل؛ علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس.

هم علم به انسان امنیت می بخشد و هم ایمان، علم امنیت برونی می دهد و ایمان امنیت درونی؛ علم در مقابل هجوم بیماری ها، سیل ها، زلزله ها، طوفان ها ایمنی می دهد و ایمان در مقابل اضطراب ها، تنهایی ها، احساس بی پناهی ها، پوچ انگاری ها، علم جهان را با انسان سازگار می کند و ایمان انسان را با خودش. (۷۷)

بنابراین:

- ۱ - توسعه هر چه باشد نوعی تحول و دگرگونی در سطح فرد و جامعه است.
- ۲ - هیچ تحولی، انسانی و کار ساز و کارآمد نخواهد بود مگر آن که انسان ها آگاهانه و مختارانه در فرایند آن دگرگونی شرکت داشته باشند.
- ۳ - شرط حضور فعال و آگاهانه و مختارانه انسان در فرایند پیشرفت و تحول، وجود اندیشه و تفکر و ایمان پایدار و جدی در سطح فرد و جامعه است.
- ۴ - پیش شرط وجود اندیشه و تفکر و ایمان پایدار در جامعه، رویکرد جدی همه اعضای جامعه و یا لاقلاً اکثر آن به علم و دین است؛ دین عالمانه و علم مؤمنانه.

در این صورت است که قواعد توسعه و تعالی در دستان ما خواهد بود؛

قواعدی که اگر به آن‌ها عمل کنیم به محاسن دنیا و آخرت خواهیم رسید؛ چیزی که دستور خدای کریم است و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم:

ربنا آتانا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار. (۷۸)

پی‌نوشت

۱. درباره نظریات و تئوری‌های مربوط به توسعه و توسعه نیافتگی رک: یوسف نراقی، توسعه و کشورهای توسعه نیافته (مطالعه تحلیلی از جنبه‌های نظری - تاریخی توسعه نیافتگی)، چاپ دوم: تهران شرکت سهامی انتشار، (۱۳۷۳) و احمد ساعی، درآمدی بر شناخت مسائل اقتصادی - سیاسی جهان سوم (سیاست، قدرت و نابرابری)، (تهران، نشر قومس، ۱۳۷۴).
۲. عباس حاج فتحعلی‌ها، توسعه تکنولوژی (تهران، انتشارات دانشگاه، علامه طباطبایی، ۱۳۷۲). ص ۹ به نقل از: مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۳).
۳. همان، ص ۱۰ به نقل از: علی اسدی، «توسعه برجاده تکنولوژی می‌تازد»، مجله تدبیر، شماره ۳، مرداد ۱۳۶۹.
۴. محمود سریع القلم، «اصول ثابت توسعه»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۰، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹.
۵. همان، «نظریه انسجام درونی» مجله نامه فرهنگ، شماره ۱۳، ص ۱۰۱ و ۱۰۸.
۶. عبدالعلی قوام، سیاست‌های مقایسه‌ای (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳) ص ۱۰۶-۱۰۷.
۷. همایون الهی، امپریالیسم و عقب ماندگی (تهران، نشر قومس، ۱۳۶۷) و با استفاده از تقریرات درس ایشان در مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم علیه السلام.
۸. ماکس وبر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالمعبود انصاری (چاپ دوم: تهران سمت، ۱۳۷۱).
۹. سیدمحمدباقر صدر، سنت‌های تاریخ در قرآن (تفسیر موضوعی)، ترجمه دکتر سیدجمال موسوی اصفهانی (قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا).
۱۰. رعد (۱۳) آیه ۱۱.
۱۱. مائده (۵) آیه ۱۰۴.
۱۲. یونس (۱۰) آیه ۷۸ و رک: زخرف (۴۳) آیه ۲۲؛ بقره (۲) آیه ۱۷۰ و هود (۱۱) آیه ۶۲.
۱۳. قصص (۲۸) آیه ۳۸.
۱۴. غافر (۴۰) آیه ۳۹.
۱۵. سیدمحمدباقر صدر، همان، ص ۲۱۹.
۱۶. همان، ص ۲۲۳-۲۲۶.
۱۷. انشقاق (۸۴) آیه ۶.
۱۸. سیدمحمدباقر صدر، همان، ص ۲۰۰-۲۳۶.
۱۹. همان، ص ۲۴۰-۲۴۶.
۲۰. درباره جاهلیت رک: قرآن کریم: نهج البلاغه، کتاب‌های لغت، مانند لسان العرب، المنجد و المفردات؛ دایرة المعارف هاذیل و اژه جاهلیت، از قبیل دایرة المعارف تشیع (جلد پنجم): منابع

- مربوط به تاریخ ادبیات عرب و تاریخ اسلام، از قبیل المفصل، تاریخ الادب العربی (العصر الجاهلی)، شرح المعلقات السبع و....
۲۱. رک: رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (سیره رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۳) ج ۱، ص ۷۳.
۲۲. نظیر: آل عمران (۳) آیه ۱۴۴؛ احزاب (۳۳) آیه ۳۳ و محمد (۴۷) آیه ۲۵.
۲۳. بهاء الدین خرمشاهی، دائرة المعارف تشیع، ج ۵، ذیل واژه جاهلیت، ص ۲۸۴ به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۴۴.
۲۴. همان، به نقل از: محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۹۶.
۲۵. همان، به نقل از: علامه شعرانی، نثر طوبی، ص ۶۹.
۲۶. رسول جعفریان، همان، ص ۷۴.
۲۷. بهاء الدین خرمشاهی، همان، ص ۲۸۱.
۲۸. همان، ص ۲۸۱؛ از جمله وی به آیه ۶۳ سوره فرقان استناد کرده است.
۲۹. اصل حدیث چنین است: «انما بعثت لائمم مکارم الاخلاق» (نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده (انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰) ص ۱۹۱، حدیث (۹۴۴).
۳۰. نهج الفصاحه، ص ۲۷۸، حدیث ۱۳۱۹.
۳۱. امیر سلمانی رحیمی، «کلامی در معنی واژه جاهلیت»، مجله کیهان فرهنگی، سال ۱۳۷۶، شماره ۱۸، ص ۱۷ به نقل از: عمر فروخ، تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۷۳.
۳۲. همان به نقل از: شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی (عصر جاهلی)، ترجمه علیرضا ذکاوتی (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۴۶. تفصیل ادله مذکور را در مقاله محققانه امیرسلمانی رحیمی بخوانید.
۳۳. رسول جعفریان، همان، ص ۷۵ به نقل از: جواد علی، المفصل، ج ۱، ص ۴۰.
۳۴. همان به نقل از: بلاشر، تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۷.
۳۵. آل عمران (۳) آیه ۱۵۴.
۳۶. مائده (۵) آیه ۵۰.
۳۷. احزاب (۳۳) آیه ۳۳.
۳۸. فتح (۴۸) آیه ۲۶.
۳۹. زمر (۳۹) آیه ۳.
۴۰. جائیه (۴۵) آیه ۲۴.
۴۱. انعام (۶) آیه ۱۰۰ و صافات (۳۷) آیه ۱۵۸.
۴۲. انعام (۶) آیات ۱۰۰ و ۱۰۱؛ نحل (۱۶) آیه ۵۷ و نجم (۵۳) آیات ۲۱ به بعد.
۴۳. نجم (۵۳) آیات ۱۸ و ۱۹.
۴۴. نوح (۷۱) آیه ۲۳.
۴۵. بقره (۲) آیه ۱۷۳ و مائده (۵) آیه ۳.
۴۶. بقره (۲) آیه ۲۰۰.
۴۷. همان، آیه ۱۹۷.
۴۸. نساء (۴) آیه ۱۱.
۴۹. انعام (۶) آیات ۱۳۷ و ۱۵۱؛ اسراء (۱۷) آیه ۳۱ و تکویر (۸۱) آیه ۸.
۵۰. بقره (۲) آیه ۲۲۹ و برای اطلاع از موارد دیگری از احکام جاهلی رک: بهاء الدین خرمشاهی، همان.
۵۱. آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.
۵۲. غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، (تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸) ص ۱۷۲ به نقل از: تفسیر الطبری، ج ۴، ص ۲۵.
۵۳. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، بخشی از خطبه ۲۶.
۵۴. قریش (۱۰۶) آیات ۳ و ۴.

۵۵. [آیه الله] سیدعلی خامنه ای، درسهائی از نهج البلاغه (بی جا، انتشارات سیدجمال، بی تا)، ص ۵۲-۷۵.
۵۶. رک: ابونصر فارابی، السياسة المدینه، تحقیق فوزی متری نجار (بیروت، دارالمشرق، بی تا) ص ۱۰۱. عبارت وی چنین است: «فان کل رئاسة جاهلیة اما ان ینکون القصدیها التمكن من الضروری واما الیسار واما التمتع باللذات واما الکرامة و الذکر و المدیح واما الغلبة واما الحریة.» هم چنین رک: ابونصر فارابی، الملة و نصوص اخرى (بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶م) ص ۴۳ و ۵۵؛ ابونصر فارابی، آراء اهل المدینه الفاضلة و مضاداتها، تحقیق ابوملحم (بیروت، دارالهلل، ۱۹۹۵م) و ترجمه آن با عنوان: اندیشه های اهل مدینه فاضله، ترجمه سیدجعفر سجادی (تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۱).
۵۷. مائده (۵) آیه ۹۰.
۵۸. انعام (۶) آیه ۱۴۰.
۵۹. نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.
۶۰. بقره (۲) آیه ۴۸.
۶۱. لقمان (۳۱) آیه ۱۸.
۶۲. اسراء (۱۷) آیه ۳۴.
۶۳. آل عمران (۳) آیه ۱۳۴.
۶۴. همان، آیه ۱۶.
۶۵. «هذا سحر مبین» (احقاف (۴۶) آیه ۷)؛ «و یقولوا اننا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون» (صافات (۳۷) آیه ۳۶)؛ «قال اساطیر الاولین» (قلم (۶۸) آیه ۱۵) و «لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوفیه» (فصلت (۴۱) آیه ۲۶).
۶۶. درقرآن کریم آمده است: «ولقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیسئلوا الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس و لیسئلوا الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز»؛ (حدید (۵۷) آیه ۲۵).
۶۷. دستور الهی در این زمینه چنین است: «و ادعوا لهم ما استطعتم من قوۀ و من رباط الخیل تریهون به عدوا الله و عدوکم» (انفال (۸) آیه ۶۰).
۶۸. برای مطالعه حوادث تاریخ اسلام رک: ابن هشام، السیره النبویه (بیروت، دارالمعرفه)؛ بلاذری، فتوح البلدان (بیروت، ۱۹۷۸ م.)؛ همان، انساب الاشراف (بیروت، ۱۴۰۰ ق) و مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر (بیروت، دارالاندلس).
۶۹. جمعه (۶۲) آیه ۲.
۷۰. اعراف (۷) آیه ۱۵۷: «... لیضع عنهم اصرهم و الاغلال الی کانت علیهم».
۷۱. بقره (۲) آیه ۱۹۰.
۷۲. مائده (۵) آیه ۸.
۷۳. انعام (۶) آیه ۱۰۸.
۷۴. رک: نحل (۱۶) آیات ۲۴-۴۴؛ قصص (۲۸) آیات ۷-۱۳ و ۲۳-۲۷ (درباره دختران شعیب و موسی)؛ آل عمران (۳) آیات ۳۷-۳۹ (درباره مریم، زکریا و مائده بهشتی) و ممتحنه (۶۰) آیه ۱۲ (درباره بیعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و زنان).
۷۵. رک: سیداحمد موثقی، جنبشهای اسلامی معاصر (تهران، سمت، ۱۳۷۴) ص ۲۰-۲۳ به نقل از: ابوالاعلی مودودی، خلافت و ملوکیت، ترجمه خلیل احمد حامدی (پاوه، انتشارات بیات، ۱۴۰۵ق) ص ۱۸۷-۲۰۹.
۷۶. ابن باجه اندلسی، تدبیر المتوحد، تحقیق معن زیاده (بیروت، دارالفکر الاسلامیه، ۱۳۹۸ق) ص ۴۳ و ۴۴.
۷۷. مرتضی مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی (انتشارات صدرا) ص ۲۱.
۷۸. بقره (۲) آیه ۲۰۱.

هجرت پیامبر اسلام به مدینه

در سال یازدهم بعثت گروهی از مردم یثرب به مکه آمدند و پس از شنیدن سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمان شدند. در سال بعد اینان در عقبه اول با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیعت کردند و سال بعد از آن هفتاد و دو مرد و زن یثربی در همان عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سر حمایت و حفظ جان ایشان بیعت کردند. از سوی دیگر فشار های قریش بر مسلمانان روز به روز بیش تر می شد و مکه دیگر محیط امنی برای ایشان نبود. به همین دلیل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال سیزدهم بعثت فرمان هجرت به یثرب را که پس از ورود ایشان به این شهر مدینه النبی نام گرفت صادر کردند.

دلایل ترک شهر مکه

۱. مکه سرزمین مناسبی برای ادامه دعوت نبود و رسول خدا (ص) نهایت بهره‌برداری ممکن را از این شهر کرده بود و هیچ آمیدی برای پیوستن گروه‌های دیگری - لاقلاً در آینده نزدیک - به آیین اسلام نداشت.

۲. رسول اکرم (ص) به عنوان نماینده و مبلغ آیین توحیدی نمی‌توانست به پیشرفت‌های اندک دوران مکه بسنده کند، زیرا اسلام دین همه بشریت است و همه انسان‌ها را در سراسر گیتی مخاطب خود می‌داند.

۳. مسلمانان سال‌های دراز در مقابل ظلم و ستم، و عذاب و شکنجه مداوم و بی‌امان مشرکان مقاومت و پایداری کرده بودند. چنان‌که گروهی از یاران بی‌پناه حضرت به ناچار ترك شهر و دیار کردند و از ظلم و ستم قریش به سرزمین غربت در آن سوی آب‌های دریای سرخ فرار نمودند.

۴. در نهایت قریش به این نتیجه رسید که با طرح نقشه قتل پیامبر (ص) برای همیشه از دست او خلاص شود.

دلیل هجرت به مدینه

۱. مکه را جایگاه خاصی در دل مردم بود و بدون سیطره بر آن و برجیدن بت‌پرستی و جایگزینی آیین اسلامی، دعوت توحیدی پیامبر (ص) شکست خورده به حساب می‌آمد، بنابراین ضرورت داشت جایی به عنوان پایگاه این دعوت انتخاب شود که علاوه بر نزدیکی، بتوان از آنجا اوضاع مکه را زیر نظر داشت و نوعی فشار سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی به وقت لزوم بر آن وارد ساخت. مدینه همان جایی بود که مقدمات و لوازم اعمال چنین فشاری در آن موجود بود. مدینه می‌توانست به دلیل قرار داشتن در مسیر کاروان‌های بازرگانی و تجاری قریش، مکه را از نظر اقتصادی در فشار قرار دهد. خصوصاً که منبع تأمین معاش مردم که در درجه نخست، تجارت و مبادلات بازرگانی بود.

۲. هجرت به مدینه تنها راه حل ممکن فراروی پیامبر (ص) بود. هجرت به طایف فایده‌ای نداشت. یمن، ایران، روم، شام و سایر مناطق، زیر سلطه دو ابرقدرت بزرگ آن روزگار بودند که با هجرت به این سرزمین‌ها جز مشکلات و خطرات هولناک بهره‌ای عاید پیامبر (ص) و دعوت توحیدی نمی‌شد. حبشه نیز به لحاظ موقعیت جغرافیایی علاوه بر این که از مکه فاصله زیادی داشت، نظر به واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، انسانی و نژادی و نیز به عنوان يك کشور آفریقایی نمی‌توانست رهبری يك برنامه اصلاحی جهانی را در هیچ يك از زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و حتی فکری و اجتماعی برعهده گیرد.

۳. مدینه از نظر زراعی غنی تر از مکه بود. بنابراین اگر روزی با نوعی فشار بازرگانی روبه‌رو می‌شد، می‌توانست در مقابل این فشار مقاومت کند و بدون تسلیم شدن در مقابل خواسته دیگران، به نوعی هرچند مشقت‌بار به زندگی روزمره خود ادامه دهد.

۴. اهالی مدینه در اصلی مردمان مهاجر یمن بودند که در قدیم الایام نوعی تمدن ابتدایی داشتند. بدین ترتیب نه همانند مردمان بیابان‌گرد عرب، قلب‌های خشن داشتند و نه همچون مردم قریش در فضای روانی خاصی به دنبال امتیازات ویژه و مصالح منطق‌های بودند. از سوی دیگر به خاطر رقابت‌های آشکار تیره‌های عدنانی و قحطانی، حتی اگر مردم مدینه انگیزه‌های دینی و عقیدتی نداشتند، از تسلیم پیامبر (ص) به دشمن عدنانی، خودداری می‌کردند.

۵. مردم مدینه طعم تلخ انحراف را چشیده بودند و جنگ‌های پی‌درپی آنان را از پای درآورده بود؛ آن‌ها همواره در رعب و وحشت به سر می‌بردند، چنان که شب و روز اسلحه بر زمین نمی‌گذاشتند.

۶. بشارت‌های یهود مدینه درباره ظهور قریب الوقوع پیامبری در منطقه عربستان، همه را برای پذیرش دین جدید آماده کرده بود

۷. از همه گذشته، مردم مدینه، خودشان از پیامبر (ص) دعوت کردند تا به این شهر هجرت کند؛ با او در عقبه منی بیعت کردند و به حضرت وعده یاری و نصرت دادند و متعهد شدند که چونان زن و فرزند خویش از آن حضرت دفاع کنند و حتی در این راه سلاح بردارند و در مقابل همگان بایستند.

یثرب پیش از اسلام

پیش از اسلام این منطقه به عنوان یک «شهر متمرکز» شناخته نمی‌شده بلکه در مجموع، عبارت از «واحه‌هایی» بوده که برخی از آنها در فضای مسطح و برخی از آنها در مرتفعات و میانه شعاب قرار داشته است. ساکنان یثرب شامل سه گروه می‌شدند.

۱. **یهودیان بنی اسرائیل:** درباره دلیل سکونت آنان در این نواحی، به خاطر داشتن اطلاعاتی از تورات، درباره ظهور رسول خدا (صلی الله علیه و

آله و سلم) در چنین دیاری است. [۱]

۲. اوسیان

۳. خزرجیان

دو گروه آخر از مهاجران قحطانی هستند که سال ها قبل به این سرزمین آمده بودند.

از نقطه نظر دینی، قبایل ساکن یثرب همگی بت پرست و به اصطلاح قرآن مشرک بوده اند. به همین دلیل پیوند آنان با مکه و مشرکان آن سرزمین مقدس، بسیار نیرومند بوده است. بت منات مورد علاقه و عبادت اوس و خزرج بود است. اقتصاد مدینه بر پایه کشت و زرع و نخلستانهایی بوده که در نواحی مختلف مدینه وجود داشته است. [۲] در مدینه آب به وفور به دست می آمده، با این حال امکان کندن چاه و داشتن آب شیرین در همه نواحی مدینه امکان پذیر نبوده است. [۳]

نخستین مسلمانان از انصار

میان مؤرخان درباره نخستین مسلمان، زمان و چگونگی گرایش مردم مدینه اختلاف نظر است، اما می توانیم بر این نکته تأکید کنیم که آیین مسلمانی در چند مرحله وارد یثرب شد. در ابتدا اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد القیس در دوره محاصره مسلمان در شعب ابو طالب مسلمان شدند. سپس پنج یا شش یا هشت نفر دیگر ایمان آوردند. آنگاه بیعت نخست عقبه و سپس بیعت دوم عقبه انجام شد. [۴]

عده ای دیگر معتقدند در موسم حج، رسول خدا (ص) دعوت خود را بر قبائل عرضه می کرد و از آنان یاری می طلبید. در عقبه منی با گروهی از مردم خزرج ملاقات کرد. پیامبر (ص) آنان را به خدا و اسلام فراخواند و آیاتی از قرآن را برایشان تلاوت نمود.

چون دعوت پیغمبر (اسلام) را شنیدند یکی بدیگری گفتند. بخدا این همان نبی موعود است که یهود شما را به او تهدید می کنند. آنها اجابت و تصدیق کردند و گفتند میان قوم خیر و شر می باشد شاید خدا بخواهد بسبب تو آن شر زایل شود اگر دو دسته قوم ما با تو متفق شوند هیچ کس از تو گرمی تر و تواناتر نخواهد بود. [۵] خزرجیان مسلمان شدند. آنان شش نفر و عبارت

بودند از:

۱. اسعد بن زراره
 ۲. جابر بن عبد الله بن رئاب
 ۳. عوف بن حارث
 ۴. رافع بن مالك
 ۵. عقبه بن عامر
 ۶. قطیبه بن عامر [۶]
- بیشتر مورخان روایت دوم را به عنوان نخستین مسلمانان پذیرفته اند.

بیعت عقبه اول

چون موسم حج سال یازدهم بعثت رسید، دوازده نفر از انصار مدینه به منظور تکمیل بیعت سال گذشته به سوی مکه رهسپار شدند اسامی آنها بدین ترتیب بود:

۱. اسعد بن زرارة
۲. عوف بن حارث بن رفاعه
۳. معاذ بن حارث بن رفاعه
۴. رافع بن مالك
۵. ذکوان بن عبد قیس
۶. عبادة بن صامت
۷. ابو عبد الرحمن یزید بن ثعلبة
۸. عباس بن عبادة
۹. عقبه بن عامر
۱۰. قطیبه بن عامر
۱۱. ابوالهیشم بن تیهان - که نامش مالك بود-
۱۲. عویم بن ساعدة.

این دوازده نفر که ده نفرشان از قبیله خزرج و دو نفرشان از قبیله اوس بودند با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند. بیعت ایشان بیعت عقبه اولی معروف شد. [۷]

در این دیدار با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کردند. این بیعت به بیعة النسا شهرت یافت. یعنی: بیعتی که مشتمل بر جنگ نبود. محتوای این بیعت چنین بود که مسلمانان انصار متعهد شوند که:

۱. به خداوند شرک نوزند

۲. دزدی و زنا نکنند

۳. فرزندانشان را نکشند

۴. دروغ در مورد اولادی که در میانشان می آید، نگویند. (با دروغ فرزندی را به غیر پدر خود نسبت ندهند).

۵. در کار معروف عصیان نوزند.

هر کس چنین کند، پاداش وی بر خداست و کسی که نکند، بر خداست که او را عذاب کند یا ببخشد. [۸]

این دوازده نفر پس از بیعت به شهر خود برگشتند و رسول خدا (ص)، مصعب بن عمیر را همراهشان فرستاد تا به آنان قرآن و اسلام بیاموزد و احکام دین تعلیم دهد. بدین جهت بود که مصعب را «مقری» می نامیدند. گفته می شود، عبد الله بن امّ مکتوم را نیز در پی او فرستاد. [۹] مصعب نخستین نماز جمعه را در مدینه برپا کرد.

مصعب بن عمیر و مسلمانانی که همراه او بودند، موفق شدند. سعد بن معاذ به دست او ایمان آورد و موجب مسلمانی قبیله خود شد. بدین ترتیب که وقتی به دست مصعب مسلمان شد، نزد قوم خود بازگشت و به آنان گفت: ای بنی عبد الاشهل؛ مرا در میان خود چگونه می دانید؟ گفتند: سرور مایی و از همه ما با تدبیرتر و نیکوسرشت تر. گفت: حال که چنین است، سخن با زنان و مردان شما بر من حرام است تا به خدا و رسولش ایمان آورید. راوی گفت: به خدا سوگند؛ در هیچ يك از خانه های قبیله بنی عبد الاشهل زن و مردی روز را به شب نیاورد، مگر این که مسلمان شد [۱۰]

بیعت عقبه دوم

در موسم حج سال سیزدهم بعثت، جمع زیادی از مردم یثرب به قصد حج عازم مکه شدند. در میان این جمعیت که شمارشان به پانصد نفر

می‌رسید [۱۱] هم مشرکان حضور داشتند و هم مسلمانانی که تقیه می‌کردند و از خوف قوم، مسلمانی خود را پوشیده می‌داشتند. برخی از مسلمانان یثرب با پیامبر (ص) ملاقات کردند. حضرت با آنان وعده گذاشت که در میانه‌های ایام تشریق، شب هنگام که همه خوابیده باشند، با هم دیدار کنند. پیامبر (ص) فرمود که موقع آمدن، خوابیدگان را بیدار نکنند و منتظر غایبان نباشند. آنان با کمال احتیاط، پنهان و جدا از هم، رو به عقبه حرکت کردند تا در آنجا هفتاد یا هفتاد و سه مرد، و دوزن فراهم گشتند. آنان در خانه عبدالمطلب که در پایین عقبه بود، با رسول خدا (ص) ملاقات کردند. در این دیدار، حمزه، علی و عباس حضور داشتند. [۱۲] در ابتدای این دیدار عباس عمومی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سخنانی را خطاب به انصار در مورد حمایت ایشان گفت. که البته بعضی از محققان این سخنان را منصوب به عباس بن نضله دانستند. [۱۳]

پس از او وعده‌ای از بزرگان انصار سخنانی در جهت هجرت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به مدینه و حمایت و دفاع از ایشان بیان کردند. که از جمله این افراد می‌توان به کعب بن مالک، ابن تیّهان و عباس بن عبادة انصاری اشاره کرد. [۱۴] همچنین رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: پیمان من با شما این است: که باید همانطور که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنید از من نیز دفاع کنید! براء بن معرور دست آن حضرت را گرفته گفت: سوگند بدانکه تو را به نبوت مبعوث فرموده ما همانطور که از ناموس خود دفاع می‌کنیم از شما نیز دفاع خواهیم کرد، پیمانت را با ما ببند که مات بخدا فرزند جنگ و اسلحه هستیم. [۱۵]

انتخاب نقیب برای انصار

اقدام مهمی که توسط رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای ایجاد انضباط در میان انصار صورت گرفت، آن بود که تعداد دوازده نفر از آنان را به عنوان نقیب برگزید تا دیگران را کنترل کرده و مردم با آنان در تماس باشند. در واقع آنان سرپرست افراد زیردست خود به شمار می‌رفتند. پیامبر (ص) تأکید کرد که این عدد را به این دلیل در نظر گرفته که موسی از میان بنی

اسرائیل دوازده نقیب را برگزید. [۱۶] آن حضرت آنان را به حواریین حضرت عیسی - علیه السلام - تشبیه کرده و فرمود که: کفالت قوم خود را داشته باشید؛ همان گونه که حواریین عیسی (ع) (کفالت قوم خود را) برای عیسی (ع) داشتند. [۱۷].

در این نقل آمده است که جبرئیل آنان را انتخاب کرده و دیگران نباید چیزی به دل بگیرند. نقبا (از اوس) عبارت بودند از: اُسَید بن حُصَیر، ابوالهیثم مالک بن التَّیَّهَان، (برخی به جای وی از رفاعه بن عبدالمنذر یاد کرده‌اند. [۱۸]، سعد بن حَیْثَمَه و از خزرج عبارت بودند از، اسعد بن زراره، رافع بن مالک، سعد بن عباده، منذر بن عمرو، براء بن معرور، سعد بن ربیع، عبدالله بن رواحه، عبدالله بن عمرو و عُبَادَة بن صامت [۱۹] که برخی جابر بن عبدالله را به جای او نام برده‌اند. دو زن شرکت کننده، یکی ام عماره نسبیبه بنت کعب و دیگری ام منیع، اسماء بنت عمرو بن عدی بوده‌اند. در این جمع اسعد بن زراره به عنوان «نقیب النقباء» انتخاب گردید. طبعاً این ناظر به تلاشهای گسترده وی در انتشار اسلام در مدینه بود. به نقل از واقدی، وی شش ماه و به نقل برخی دیگر نُه ماه پس از هجرت درگذشت.

آگاهی قریش از ماجرای عقبه

زمانی که قریش از این اجتماع خبردار شد، سلاح برگرفت و به دنبال آنان گشت. رسول خدا (ص) فریادشان را شنید و انصار را فرمود که پراکنده شوند. انصار گفتند: ای رسول خدا؛ اگر ما را فرمان دهی که با شمشیرهایمان به آنان یورش بریم، چنان خواهیم کرد. پیامبر (ص) فرمود: چنین فرمانی به من داده نشده است. خداوند مرا اذن جنگ نداده است. گفتند: یا رسول الله؛ آیا با ما از مکه بیرون می شوی؟ فرمود: منتظر فرمان خدا می مانم. قریش با اسلحه آمدند. حمزه شمشیر به دست با علی (ع) بیرون رفت. چون حمزه را دیدند، پرسیدند: چه خبر است که جمع شده‌اید؟ حمزه به منظور حفظ پیامبر (ص)، مسلمانان و اسلام، تقیه کرد و گفت: گرد هم جمع نشده‌ایم و احدی اینجا نیست. به خدای سوگند؛ اگر احدی از این گردنه عبور کند، گردنش را با شمشیر می زنم.

قریش بازگشتند و صبح نزد عبد الله بن ابی رفتند؛ به او گفتند: شنیده ایم که قوم تو بر جنگ ما با محمد بیعت کرده اند. به خدا قسم؛ طایفه ای در عرب نیست که اشتعال نایره جنگ میان خود و آنان را بیشتر دشمن بداریم تا جنگ میان خود و شما را. عبد الله سوگند یاد کرد که چنین چیزی نبوده است و او از آن اطلاعی ندارد. انصار او را از کارشان باخبر نکرده بودند. انصار پراکنده شدند و رسول خدا (ص) به مکه بازگشت.

قریش بعداً از صحت خبر مطمئن شد. از این رو در پی انصار بیرون رفتند و بر سعد بن عباده و منذر بن عمیر دست یافتند، اما منذر از آنان گریخت. سعد را گرفتند و زیر شکنجه قرار دادند. خبر دستگیری و شکنجه سعد به جبیر بن مطعم و حارث بن حرب بن امیه رسید. آن دو آمدند و او را خلاص کردند، زیرا وی به آنان در تجارت پناه داده و مردم یثرب را از تعرض به آن دو بازداشته بود. [۲۰]

پیمان برادری بین مهاجران

احتمال می رفت مسلمانان در مهاجرت به یثرب با مشکلات و مصاعب فراوانی روبه رو شوند که نیاز به همراهی و همکاری فوق العاده داشت. از این رو پیمان برادری مهاجران به عنوان مقدمه هجرت مطرح شد. هدف این بود که مناسبات انسانی را از حد روابط مصلحتی تا مرتبه برادری بالا کشد. چنان که در ابتدا که هنوز آیه ارث نیامده بود، برخی از مسلمانان گمان می کردند که برادری بدون پیوند نسبی هم موجب ارث است. این مطلب بر عمق و ژرفای تأثیر این حادثه در روحيات و مناسبات مسلمانان دلالت دارد. به هر حال، رسول اکرم (ص) پیش از هجرت مهاجران را بر اساس حق و مواسات با هم برادر کرد. از جمله این پیمان برادری می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. رسول خدا و حضرت علی (ع)

۲. ابو بکر و عمر

۳. حمزه و زید بن حارثه

۴. عثمان و عبد الرحمن بن عوف

۵. زبیر و عبد الله بن مسعود
۶. عبادة بن حارث و بلال
۷. مصعب بن عمیر و سعد بن ابی وقاص
۸. ابو عبیده جزّاح و سالم مولای بو حدیفه
۹. سعید بن زید و طلحه [۲۱]

دستور هجرت به مدینه

بیعت انصار مدینه سبب شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسلمانانی که در مکه تحت شکنجه و آزار بودند دستور مهاجرت به مدینه و پیوستن به مسلمانان آن سرزمین را بدهد، و در این باره به آنان فرمود: «خدای عزوجل برای شما برادرانی کمک کار و خانه‌های امنی (در مدینه) قرار داده است». به دنبال این دستور مسلمانان مکه دسته دسته بسوی مدینه مهاجرت کردند و خود آن حضرت چشم به راه فرمان خدای تعالی در مکه ماند. [۲۲]

نخستین مهاجران به مدینه

رفتن از مکه به مدینه نیز، پیش از دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یک بار اتفاق افتاده بود و آن هجرت ابوسلمة بن عبدالاسد بود. وی که از مهاجرین حبشه بود به مکه بازگشت و با دیدن آزار وادیت قریش به یثرب پناه برد. چندی بعد همسر او ام سلمه، که چندی بعد از شهادت شوهرش به عقد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آمد، همراه با فرزند وی نیز به یثرب رفتند. بنا به اظهار ابن هشام و ابن سعد وی نخستین مهاجری بوده که یک سال پیش از پیمان عقبه به یثرب رفته است. [۲۳] پس از ابو سلمة، عامر بن ربیعة به مدینه هجرت کرد. [۲۴]

فاصله میان پیمان عقبه تا هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هفتاد روز تا سه ماه بوده است. در این فاصله اکثریت مسلمانان از مکه به

سوی مدینه هجرت کردند. مشرکان تا آنجا که توانایی داشتند (و تنها برخی از افراد چنین توانایی را داشتند) مانع از رفتن مسلمانان می شدند و کسانی را در حبس نگاه داشته بودند. این افراد معمولاً کسانی بودند که خانواده خود آنان موافق با اِعمال فشار بر آنها بوده و خود آنها را در خانه خود زندانی می کردند و حتی با زنجیر و دیگر وسائل آنان را می بستند. [۲۵]

روزی ابوجهل و تنی چند قریش به همراه عباس عموی رسول خدا (ص) از کنار آن خانه ای می گذشتند. عباس گفت: این کار پسر برادر من است که جماعت ما را متفرق کرده، امور ما را متشتت ساخته و میان ما جدایی انداخته است. [۲۶]

توطئه دارالندوه

اشراف قریش در دارالندوه گرد هم آمدند و احدی از آنان غایب نبود. مورخان این روز را یوم الزحمة نامیده اند. حاضران از خاندان های بنی عبد شمس، نوفل، عبد الدار، جمح، سهم، اسد، مخزوم و دیگر خانواده های مکه بودند و اجازه ندادند که احدی از تهامه وارد شود، زیرا تهامی ها هوادار محمد (صلی الله علیه و اله و سلم) بودند. همچنان که مواظب بودند [۲۷] تا احدی از خاندان هاشم یا کسانی که به گونه ای با آنها ارتباط دارند، از این جریان باخبر نشود. [۲۸] مطابق گزارش ها، شیطان نیز در چهره پیری نجدی همراه آنان وارد مجلس شد. [۲۹] آنها با هم مشورت و رایزنی کردند که با محمد (صلی الله علیه و اله و سلم) چه کنند؟ پیشنهاده ای مطرح شد. از جمله کسی گفت: او را به زنجیر آهنی بسته حبس نمایند، اما احتمال دادند که با یارانش ارتباط برقرار کند و آنان، او را آزاد کنند. پیشنهاد شد او را به سرزمین های دیگر تبعید کنند؛ چنان دیدند که این کار به محمد (صلی الله علیه و اله و سلم) امکان می دهد تا به نشر و ترویج دین خود همت گمارد. در نهایت رأی آنان بر پیشنهاد ابو جهل یا شیطان قرار گرفت که از هر قبيله يك جوان دلیر و نسب دار و گیرنده انتخاب کنند و آنگاه به هر کدام از جوانان يك شمشیر بزنده بدهند و آنان با شمشیرهای خود بر پیامبر (ص) وارد شوند و دسته جمعی او را بکشند و خون او در میان همه قبایل پراکنده شود و بنی

عبد مناف نتوانند با همه طوایف قریش بجنگند و ناچار به گرفتن دیه تن در دهند و آنان هم دیه می دهند. بدین ترتیب کار پایان می یابد. روشن است که ویژگی هایی که برای جوانان در نظر گرفتند، برای این بود که هیچ يك از قبایل به تسلیم جوان خویش نیندیشد، زیرا اگر او را تحویل دهند، بنی هاشم برای وارد کردن ضربه هر چند محدود به قریش قدرت بیشتری خواهد داشت. همچنان که چنین ویژگی هایی، اجراکنندگان این جنایت پلید را در انجام مأموریت آن ها که ذره ای تردید، و ضعف و سستی در اجرای آن جایز نبود، مطمئن تر و جسورتر می ساخت. به هر حال خداوند متعال از طریق وحی پیامبرش را از این توطئه آگاه کرد: **وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يُمَكِّرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ .** [۳۰] مکر الهی در اینجا، تدبیر سزی برای شکست اقدامی است که دیگران بر انجام آن هم داستان شده بودند.

علی (ع) در بستر پیغمبر (ص) (لیلة المبيت)

قریش از میان ده یا پانزده قبیله خود، ده یا پانزده نفر یا بیشتر، به اختلاف روایات، انتخاب کردند تا به طور دسته جمعی رسول خدا (ص) را با شمشیرهایشان بکشند. در برخی نقل ها یکصد نفر آمده است. [۳۱] به هر حال توطئه گران آماده شدند و گرد هم آمدند. خداوند متعال نیز پیامبرش را از مکر آنان آگاه کرد. رسول اکرم (ص) علی (ع) را از توطئه قریش خبر داد و او را فرمود که در بسترش بخوابد. علی (ع) گفت: ای پیامبر خدا، آیا با خوابیدن من در آنجا تو سالم می مانی؟ پیامبر (ص) فرمود: بلی، علی (ع) خنده ای تبسم آمیز کرد و به شکرانه این افتخار، سر به سجده گذاشت. سپس در بستر پیامبر (ص) خوابید و برد خصوصی حضرت را روی خود کشید. پیامبر (ص) در حالی از خانه خارج شد که قریش خانه را در محاصره داشتند و انتظار می کشیدند تا بخوابد. رسول خدا (ص) به هنگام بیرون شدن از خانه، این آیه را تلاوت می کرد: **وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ .** [۳۲] و ما فراروی آن ها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فروگسترده ایم؛ در نتیجه نمی توانند ببینند. آنگاه

مشت خاکی برگرفت و بر سر آنان پاشید و بی آنکه او را ببینند، از میان ایشان گذشت و راهی غار ثور شد.

رسول خدا (ص) در غار ثور

وقتی علی (ع) در بستر رسول خدا (ص) خوابیده بود، ابو بکر آمد. او به گمان این که علی (ع) پیامبر (ص) است، گفت: ای پیغمبر خدا (ص)؛ علی (ع) گفت: پیغمبر خدا (ص) به سوی چاه میمونه رفت. او را دریاب. بدین ترتیب ابو بکر با پیامبر (ص) وارد غار شد. [۳۳]

قریش برای پیدا کردن پیامبر (ص)، به سرعت جاسوسان خود را بسیج کرد و آنان برای انجام این مأموریت بر شتران رام و سرکش، سوار شدند و جای پای حضرت را بردند تا به نقطه‌ای رسیدند که ابو بکر به او ملحق شده بود. ردشناس گفت: کسی که در جستجوی او هستید، در اینجا مرد دیگری به او پیوسته است. قریش رد را بردند تا به در غار رسیدند. اما خداوند آنان را از ورود به غار بازداشت. بدین ترتیب که عنکبوتی بر در غار تار تنیده و کبوتری تخم گذاشته بود.

قریش از دیدن تار عنکبوت و تخم کبوتر، به این نتیجه رسید که غار متروک است و احدی وارد آن نشده است و گرنه تار عنکبوت پاره می‌شد و تخم کبوتر می‌شکست و کبوتر وحشی بر در غار آرام نمی‌گرفت. [۳۴]

علی (ع) تا شب صبر کرد. آنگاه در تاریکی شب، همراه هند بن ابی هاله، در غار ثور به حضور رسول خدا (ص) رسید. حضرت به هند فرمود که دو شتر برای او و همراهش خریداری کند. ابو بکر گفت: ای پیغمبر خدا؛ من دو شتر برای خود و شما آماده کرده‌ام تا با آن به یثرب بروید. پیامبر (ص) گفت: هر دو یا یکی را قبول نمی‌کنم، مگر این که بهایش را بگیری. ابو بکر گفت: پس مال شما. پیامبر (ص) علی (ع) را فرمود تا بهای شتران را به ابو بکر پرداخت کرد. [۳۵] پس او را به حفظ عهد خود و ادای امانت‌های مردم سفارش کرد. قریش و مردم عرب که در موسم حج از بیرون مکه می‌آمدند، اموال و کالاهای خود را نزد پیامبر (ص) به امانت می‌گذاشتند تا برایشان نگه‌داری کند. پیامبر (ص) علی (ع) را فرمود که صبح و شام بر دامنه کوه فریاد زند: هر که نزد محمد امانتی دارد بیاید تا امانتش را به او پس دهیم. سپس به او فرمود:

علی؛ از این پس ناپسندی از قریش نخواهی دید تا به من بپیوندی. پس امانت مرا در حضور مردم و آشکارا ادا کن. من فاطمه دخترم را به تو می سپارم و هر دوی شما را به خداوند؛ او شما را حفظ کند.

هزینه های هجرت

رسول اکرم (ص) به علی (ع) دستور داد که چند شتر برای خود و فواطم (فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت محمّد، و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب) و کسانی از بنی هاشم که همراه او هجرت کنند، بخرد. ابو عبیده گفت: به عبید الله ابن ابی رافع، گفتند: آیا رسول خدا (ص) چیزی داشت که این گونه خرج کند؟ گفت: من از پدرم درباره همین موضوع پرسیدم. گفت: مگر از ثروت خدیجه (س) خیر نداری؟ رسول خدا (ص) فرمود: هیچ مالی به اندازه ثروت خدیجه مرا نفع نداد. تا زمانی که رسول خدا (ص) در مکه بود، با مال خدیجه بدهکار و اسیر را آزاد، و از ناتوان دستگیری می کرد و به نیازمندان می بخشید و فقرای اصحاب خود را مهمان می کرد، و هزینه آنان را که می خواستند هجرت کنند، می پرداخت. پیامبر (ص) پس از سه روز توقّف در غار ثوم عازم مدینه شد. [۳۶]

از مکه تا مدینه

یکی از نکات جالب در رفتن رسول خدا (ص) رعایت کامل مسائل امنیتی است از جمله:

۱. باقی گذاشتن امام در خانه برای گمراه کردن مشرکان
۲. رفتن به جنوب مکه با این که مسیر به سمت یثرب به سمت شمال بوده
۳. استفاده از عامر بن فهیره که کار وی راندن گوسفند پشت سر رسول خدا (ص) بوده تا جای پای آن حضرت محو شود
۴. استفاده از یک راهنمای مطمئن اما مشرک که توجه کسی را جلب نکند

۵. راه رفتن در شب و مخفی شدن در روز [۳۷]

امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که رسول خدا (ص) از غار ثور بیرون آمد و رو به یثرب گذاشت، قریش، برای کسی که او را بگیرد، صد شتر جایزه تعیین کرد. به همین دلیل راهنمای رسول خدا (ص) که کاملاً آشنایی با راهها داشت، آنها را از بی راهه به سمت یثرب روانه کرده و آنها اوائل ربیع الاول به مدینه رسیدند. [۳۸] مسیر هجرت جدای از مسیر طبیعی بوده و تنها در چند نقطه تلاقی با آن پیدا می کرد. دلیل این اقدام احتیاطی بود که باید صورت می گرفت تا مبادا مشرکان به رسول خدا (ص) دسترسی پیدا کنند.

در طی راه دو حادثه مهم رخ داد. نخست آن که مشرکی با نام سُراقه بن مالک متوجه حرکت رسول خدا (ص) و همراهانش گردید. وی سوار بر اسب، خواست تا حضرت را دستگیر کرده به قریش تحویل دهد و یکصد شتر جایزه را بگیرد. بنا به روایات فراوان، وی دچار گرفتاریهای چندی شد، از جمله سه بار پاهای اسب وی در زمین فرو رفت. وی احساس کرد عاملی وی را از رسیدن به رسول خدا (ص) باز می دارد. در این حال، رسول خدا (ص) را صدا زد و با اطمینان به اینکه نیرویی غیبی پشتوانه اوست و با احساس پیروزی او در آینده نزدیک، از وی خواست تا امان نامه ای برای وی بنویسد. در ادامه راه، آن حضرت با همراهان در منطقه قُدَید به زنی به نام ام معبد رسید که در خیمه ای زندگی می کرد. آن حضرت از وی خواست تا اگر گوشت یا خرمایی دارد به آنان بفروشد، اما او گفت که چیزی در اختیار ندارد. آن حضرت از وی خواست اجازه دهد تا از گوسفندی که در آنجا بود شیر بدوشد! او گفت: این گوسفند به دلیل ناتوانی از گله باز مانده است. رسول خدا (ص) گفت تا آن را نزد وی آوردند و با دستی که بر او کشید شیری فراوان داده و از برکت دست آن حضرت، تا سالها بعد آن گوسفند مقدار زیادی شیر می داد. [۳۹]

پس از رفتن رسول خدا (ص) شوهر آن زن آمد و او برای همسرش وصفی از شمایل حضرت بیان کرد. این وصف یکی از بهترین وصفهایی است که از چهره رسول خدا (ص) با دقتی شایسته نقل شده است. [۴۰]

رسول خدا (ص) در قبا

مورخان و محدثان را عقیده بر این است که رسول اکرم (ص) پس از استقبال

با شکوه و به یاد ماندنی مسلمانان به قباء آمد و در قبیله بنی عمرو بن عوف بر کلثوم بن هدم وارد شد. در آن روز ابو بکر پافشاری می‌کرد تا وارد مدینه شوند، اما رسول خدا (ص) او را رد کرد و فرمود: از آنجا نخواهد رفت تا پسر عمو، برادر و محبوب‌ترین خانواده‌اش و کسی که جان خود را فدای او کرد، بیاید. رسول خدا (ص) در قباء ماند تا در نیمه ربیع الاول، علی (ع) با فاطمه‌های همراه خویش و امّ ایمن [۴۱] به آن حضرت پیوستند و مهمان [۴۲] کلثوم بن هدم شدند.

رسول اکرم (ص) در مدتی که در قباء بود، مسجد معروف قباء را بنا نهاد. به نظر می‌رسد که صاحب این اندیشه و بنیان‌گذار نخست این مسجد، عمّار بن یاسر باشد. [۴۳] این مسجد همان مسجدی است که این آیه مبارکه در شأن آن نازل شد: **لَمَسْجِدٍ أُتِسَّ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ** [۴۴] مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن (به نماز) ایستی. همچنین رسول خدا (ص) نماز جمعه را در قباء یا در سراه قباء به مدینه اقامه فرمود [۴۵]

ورود رسول خدا(ص) به مدینه

پس از پانزده روز توقّف در قباء [۴۶] رسول خدا (ص) آهنگ یشرب کرد. مطابق بررسی‌های علامه مجلسی، رسول خدا (ص) روز دوشنبه اوّل ماه ربیع الاول از مکه خارج شد و روز جمعه دوازدهم همین ماه وارد مدینه شد. این عقیده شیخ مفید نیز هست و برخی هم بر آن ادّعی اجماع کرده‌اند

پی‌نوشت

۱. معجم البلدان، ج ۶، ص ۸۴
۲. با توجه به آیات ۹۹ و ۱۴۱ سوره انعام، می‌توان با برخی از محصلاتی که برای اعراب حجاز قابل حصول بوده‌آشنائی یافت.
۳. الصحیح من سیرة النبی(ص)، ج ۳، ص ۱۱۳ - ۱۱۹
۴. سیرت جاودانه، ترجمه الصحیح من سیرة النبی الاعظم، علامه شیخ جعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری، ج ۱، ص ۴۱۶
۵. الکامل فی التاریخ، ترجمه دکتر مهدوی دامغانی، ج ۷، ص: ۱۰۸

٦. سيرت جاودانه، ترجمه الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ترجمه محمد سپهرى، ج١، ص: ٤١٨.
٧. زندگانی محمد (ص)، ترجمه سيبره ابن هشام، ج١، ص: ٢٨٠.
٨. مجمع البيان، ج٩، ص: ٢٧٦؛ السيرة الحلبيه، ج٢، ص٧.
٩. سيبره ابن هشام، ٧٩/٢ - ٨٠: سيبره حلبى، ١٤/٢؛ تاريخ الامم و الملوك، ٩٠/٢.
١٠. سيرت جاودانه، ج١، ص: ٤٢٢.
١١. الطبقات الكبرى، ج١، ص٤٩.
١٢. اعلام الورى، ٥٩؛ بحار الانوار، ج١٩، ص١٢-١٣؛ سيبره حلبى، ج٢ ص١٦؛ تفسير قمى، ج١ ص ٢٧٣.
١٣. رجوع شود به الصحيح من السيرة نبي اعظم، علامه جعفر مرتضى عاملى، جلد سوم.
١٤. السيرة النبوية، ابن هشام، ج١، ص٤٤٢.
١٥. زندگانی محمد (ص)/ترجمه، ج١، ص: ٢٩٠.
١٦. انساب الاشراف، ج١، ص ٢٥٤.
١٧. انساب الاشراف، ج١، ص ٢٥٣؛ السيرة النبويه، ابن هشام، ج٢، ص ٤٤٦.
١٨. جوامع السيرة النبوية، ص ٦٠.
١٩. انساب الاشراف، ج١، ص ٢٥٤؛ السيرة النبويه، ابن هشام، ج٢، صص ٤٤٣ و ٤٤٤، الاستيعاب، ج١، ص ٨٣.
٢٠. تاريخ الخميس، ج١، ص٣١٨-٣١٩؛ دلائل النبوه (بيهقى)، ج٢، ص٤٥٠؛ اعلام الورى، ص٥٧.
٢١. همان؛ اعلام الورى، ٥٧.
٢٢. زندگانی محمد (ص)/ترجمه سيبره ابن هشام، ج١، ص: ٣٠٤.
٢٣. السيرة النبوية، ابن هشام، ج٢، ص٤٦٨؛ طبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج١، ص٢٢٦؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج٢، ص ٣١٥.
٢٤. السيرة النبوية، ج١، ص: ٤٧٠.
٢٥. انساب الاشراف، ج١، ص٢٥٩؛ السيرة النبويه، ابن هشام، ج٢، ص ٤٦٩.
٢٦. السيرة النبويه، ابن هشام، ج٢، ص٤٧١.
٢٧. تاريخ الخميس، ٣٢١/١، سيبره حلبى، ٢٥/٢؛ نور الابصار، ١٥.
٢٨. تاريخ الخميس، ٣٢١/١، سيبره حلبى، ٢٥/٢؛ نور الابصار، ١٥.
٢٩. تاريخ الامم و الملوك، ٦٨/٢؛ تاريخ الخميس، ٣٢١/١-٣٢٢.
٣٠. انقال (٨): ٣٠.
٣١. سيبره حلبى، ٢٨٠/٢؛ نور الابصار، ١٥.
٣٢. بيس (٣٦): ٩.
٣٣. مناقب خوارزمى، ٧٣؛ مستدرك حاكم، ١٣٣/٣؛ مسند احمد، ٣٢١/١؛ تذكرة الخواص، ٣٤؛ شواهد التنزيل، ٩٩/١-١٠١؛ تاريخ الامم و الملوك، ١٠٠/٢؛ البرهان فى تفسير القرآن، ٢٠٧/١؛ الفصول المهمة، ٣٠؛ خصائص امير المؤمنين (ع) ٦٣؛ مجمع الزوائد، ١٢٠/٩؛ فضائل الخمسة، ٢٣١/١؛ ذخائر العقبى، ٨٧؛ كفاية الطالب، ١٩٠؛ امالى طوسى، ٨١/٢؛ ترجمة الامام على (ع) من تاريخ مدينة دمشق، ١٨٦/١، ١٩٠. غاية المرام، ٦٦؛ الرياض النضرة، ٢٠٣/٢؛ بحار الانوار،

را نیز برخی سال ۸۰ هجری ذکر کرده اند. (۴) درباره زمان شهادت نیز گروهی ماه شوال و دسته ای دیگر ۲۵ رجب را بیان کردند. (۵)

۲- امام صادق (ع) مدت ۱۲ تا ۱۵ سال بنا بر اختلاف با امام سجاد (ع) و بعد از شهادت جد بزرگوارش مدت ۱۹ سال با امام باقر (ع) زندگی کرد و توانست به مقدار لازم از خرمن دانش این دو بزرگوار، خوشه چینی نماید. مدت امامت ایشان ۳۴ سال به طول انجامید (۶) که ۱۸ سال در دوره اموی و ۱۶ سال در دوره عباسی بوده است. (۷)

۳- خلفای اموی معاصر امام جعفر صادق (ع) به ترتیب عبارتند از: هشام بن عبدالملک (۱۱۴ ۱۲۵)، ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۶ ۱۲۶)، یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶)، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۲ ماه و ۱۰ روز از سال ۱۲۶) و مروان بن محمد معروف به مروان حمار (۱۳۲۶ ۱۳۲۶). خلفای عباسی معاصر امام (ع) عبارتند از: ابوالعباس عبدالله بن محمد (۱۳۲ ۱۳۷) و ابو جعفر منصور دوانیقی (۱۳۷ ۱۴۸).

۴- از امام جعفر صادق (ع) هفت پسر و سه دختر برجای ماند که عبارتند از: «اسماعیل»، «عبدالله» و «ام فروه» که مادرشان فاطمه بنت الحسین بن علی بن حسین (ع) است. «امام موسی کاظم»، «اسحاق» و «محمد» که مادرشان حمیده خاتون می باشد. و «عباس»، «علی»، «اسماء» و «فاطمه» که هر یک از مادری به دنیا آمده اند. (۸)

۵- در یک دسته بندی، زندگانی امام جعفر صادق (ع) را می توان به سه دسته کلی تقسیم نمود:

الف) زندگانی امام در دوره امام سجاد و امام باقر علیهما السلام که تقریباً نیمی از عمر حضرت را به خود اختصاص می دهد. در این دوره (۸۳ ۱۱۴) امام صادق (ع) از علم و تقوی و کمال و فضیلت آنان در حد کافی بهره مند شد.

ب) قسمت دوم زندگی امام جعفر صادق (ع) از سال ۱۱۴ هجری تا ۱۴۰ هجری می باشد. در این دوره امام از فرصت مناسبی که به وجود آمد، استفاده نمود و مکتب جعفری را به تکامل رساند. در این مدت، ۴۰۰۰

دانشمند تحویل جامعه داد و علوم و فنون بسیاری را که جامعه آن روز تشنه آن بود، به جامعه اسلامی ارزانی داشت.

ج) هشت سال آخر عمر امام(ع) قسمت سوم زندگی امام را تشکیل می دهد. در این دوره، امام بسیار تحت فشار و اختناق حکومت منصور عباسی قرار داشت. در این دوره امام دائما تحت نظر بود و مکتب جعفری عملا تعطیل گردید. (۹)

۶- در عصر امام صادق(ع) حکومت اموی منقرض شد. عواملی که منجر به انقراض سلسله اموی شد عبارتند از:

- ۱- حکومت موروثی استبدادی.
- ۲- تحریف حقایق توسط محدثان مزدور و روحانیون درباری.
- ۳- مخالفت علنی و آشکار با سنت پیامبر(ص) و قرآن کریم.
- ۴- اهانت به حریم شریفین.
- ۵- سوء استفاده از بیت المال مسلمین.
- ۶- کامجویی و هوسرانی و میگساری و ساز و آواز.
- ۷- گرایش به تجملات و زیور آلات.
- ۸- تعصب عربی و تحقیر موالی (غیر اعراب).
- ۹- اختلافات و درگیری های داخلی و نژادی.
- ۱۰- قتل و غارت مسلمین خصوصا فرزندان بنی هاشم.
- ۱۱- قیام مسلحانه شیعیان.
- ۱۲- تعطیل شدن امر به معروف و نهی از منکر به سبب خشونت حکمرانان.
- ۱۳- رواج شعارها و سنت های جاهلی. (۱۰)

۷- بنی العباس در اواخر دوره بنی امیه از فرصت سیاسی که به وجود آمده بود، استفاده کردند و حکومت را در سال ۱۳۲ هجری قمری به دست گرفتند. (۱۱) و تا سال ۶۵۶ هجری قمری حکومت کردند.

سیاست عباسیان تا زمان معتصم برمبنای حمایت از ایرانیان و تقویت علیه اعراب بود.

صد ساله اول حکومت عباسی برای ایرانیان، عصر طلایی بود. چه آن که برخی از وزرای ایرانی همانند برامکه و فضل بن سهل ذوالریاستین بعد از خلیفه، بزرگترین قدرت به شمار می رفتند. (۱۲)

۸- روسای بنی هاشم اعم از عبدالله محض و پسرانش محمد و ابراهیم و هم چنین بنی العباس به نام های ابراهیم امام، ابوالعباس سفاح، ابوجعفر منصور دوانیقی و عموهای اینها، در محلی به نام «ابواء» (۱۳) نهضت ضد اموی را از سال ۱۰۰ هجری آغاز کردند. و چون بنی العباس زمینه را برای خودشان مهیا نمی دیدند، با «محمدنفس زکیه» (۱۴) به عنوان مهدی امت بیعت کردند. (۱۵)

۹- بعد از آنکه روسای بنی هاشم با محمد بیعت کردند، از امام جعفر صادق (ع) نیز دعوت نمودند که با محمد به عنوان مهدی امت بیعت کند ولی حضرت به آن ها فرمود که در نزد ما اسراری است. این پسر، مهدی امت نیست و وقت ظهور نیز فرا نرسیده است. حضرت در آن جلسه بیان داشتند که ابوالعباس سفاح و برادرانش به خلافت خواهند رسید و به عبدالعزیز بن عمران زهری فرمود که ابوجعفر منصور قاتل محمد و برادرش ابراهیم خواهد شد. (۱۶)

۱۰- مبلغان بنی عباس در آغاز، مردم را با عنوان «الرضا من آل محمد» یا «الرضی من آل محمد» تبلیغ می کردند. دو تن از ماهرترین شان عبارت بودند از: «ابوسلمه خلال» و «ابومسلم خراسانی».

ابوسلمه که به وزیر آل محمد لقب گرفت، در کوفه مخفیانه تبلیغ می کرد و ابومسلم که به امیر آل محمد ملقب شد، در خراسان مردم را بر علیه دستگاه حاکمه اموی می شوراند. (۱۷)

یکی از کارهای زشت ابومسلم این بود که نسبت به ابوسلمه حسادت می ورزید. نامه هایی به سفاح و عموهای سفاح نوشت و به آن ها اطلاع داد که ابوسلمه قصد دارد خلافت را از آل عباس به نفع آل ابی طالب تغییر دهد. ولی سفاح نپذیرفت و گفت: چیزی بر من ثابت نشده است.

ابومسلم وقتی که فهمید ابوسلمه از توطئه او آگاه است، عده ای رامامور کرد که هنگام برگشت ابوسلمه از نزد سفاح، او را شبانه به قتل برسانند. (۱۸) و چون قاتل یا قاتلین از اطرافیان سفاح بودند، خون ابوسلمه لوث شد و خوارج را به عنوان قاتل معرفی کردند. (۱۹)

۱۱- مسعودی در مروج الذهب (۲۰) می نویسد: ابوسلمه بعد از کشته

شدن ابراهیم امام به این فکر افتاد که خلافت را از آل عباس به نفع آل ابی طالب تغییر دهد. نامه ای در دو نسخه برای امام جعفر صادق (ع) و عبدالله محض نوشت و به مامور گفت: این دو نامه را مخفیانه به امام جعفر صادق (ع) بده و اگر قبول کرد، نامه دیگر را از بین ببر و اگر نپذیرفت، نامه دوم را برای عبدالله ببر و طوری عمل کن که هیچ کدام نفهمند که برای دیگری نامه نوشتیم.

فرستاده، نامه را اول برای امام (ع) برد. ایشان قبل از آنکه نامه را مورد مطالعه قرار دهد، به آتش گرفت و آن را سوزاند و بیان داشت که ابوسلمه شیعه و طرفدار ما نیست. فرستاده، نامه دیگر را به عبدالله محض داد که بسیار خوشحال و مسرور گردید.

صبح زود نزد امام صادق (ع) آمد و جریان را اطلاع داد. امام به او گفت که ابوسلمه عین این نامه را برای من نیز نوشته بود ولی آن را سوزاندم. به او گفت: ابوسلمه طرفدار ما نیست. از چه زمان اهل خراسان شیعه تو شده اند که می گویی شیعیان ما نوشته اند؟ آیاتو ابومسلم را به خراسان فرستادی؟ آیا تو به آن ها گفתי لباس سیاه بپوشند و آن را شعار خود قرار دهند...؟ عبدالله از این سخنان ناراحت شد و شروع به بحث با امام نمود. (۲۱)

۱۲- در بررسی نامه ابوسلمه باید گفته شود که این جریان مقارن ظهور بنی العباس است و ابومسلم شدیداً در فعالیت است که ابوسلمه را از میدان به در کند و در این قضیه عموهای سفاح نیز او را تایید و تقویت می کنند.

با این وصفی که مسعودی نوشته، معلوم می گردد که ابوسلمه مردی سیاسی بوده و سیاستش از این که به نفع آل عباس کار کند، تغییر می کند و چون هرکسی را نیز برای خلافت نمی توان معرفی نمود، سیاست مآبانه یک نامه را به هردو نفر که از شخصیت های میرز بنی هاشم هستند، از اولاد بنی الحسن «عبدلله محض» و از اولاد بنی الحسین «امام صادق (ع)» می نویسد که تیرش به هر جا اصابت کرد، از آن استفاده کند. بنابراین درکار ابوسلمه با توجه به وفاداریش به بنی عباس و تثبیت حکومت در خاندان آن ها و دعوت از دو نفر برای بیعت با آنان، نشان دهنده جدی نبودن دعوت و آمیخته بودن آن با تزویر و عدم آگاهی از نظام واقعی امامت است و فقط می خواسته کسی را ابزار قرار دهد.

به علاوه این کار، کاری نبوده که به نتیجه برسد و بهترین دلیل آن،

این است که هنوز جواب نامه به دست ابوسلمه نرسیده بود که غائله به کلی
خوابید و ابوسلمه از میان رفت. (۲۲)

۱۳- بعضی از کسانی که ادعای تاریخ‌شناسی دارند، با انکار و اعتراض می
پرسند که چرا امام صادق (ع) در جواب نامه ابوسلمه چنان برخوردی داشته
است؟

در جواب به این افراد، باید گفته شود که در این قضیه نه شرایط معنوی
درکار بوده که افرادی با خلوص نیت چنین پیشنهادی را بیان کنند و نه
شرایط ظاهری و امکاناتی فراهم بوده که بتوان به واسطه آن اقدام عملی
نمود. (۲۳)

علت خودداری و امتناع امام صادق (ع) از قبول درخواست ابوسلمه:
اولاً: این بود که امام می دانست بنی عباس ساکت نخواهند نشست و
امام را به شهادت می رسانند. بدون آن که شهادت امام هیچ فایده و اثری
برای اسلام و مسلمین داشته باشد.

ثانیاً: در آن عصری که امام می زیست، آنچه که برای جامعه اسلامی بهتر
و مفیدتر بود، رهبری نهضت علمی، فکری و تربیتی بود که اثر آن تاکنون
هست؛ کما این که در عصر امام حسین آن نهضت ضرورت داشت که اثرش
هنوز نیز باقی است. (۲۴)

۱۴- از سال ۱۲۹ هجری تا ۱۳۲ هجری که عباسیان روی کار آمدند؛ چون بنی
امیه رو به ضعف و سقوط می رفتند، فرصت این که امام (ع) را تحت فشار
قرار دهند، نداشتند و از طرفی عباسیان نیز که شعار طرفداری از خاندان پاک
پیامبر اکرم (ص) و گرفتن انتقام خون بناحق ریخته آنان را می دادند، به امام
فشاری وارد نمی آوردند.

از این رو، این دوران، برای امام دوران آرامش و آزادی بود و فرصت بسیار
خوبی برای فعالیت‌های علمی و فرهنگی به شمار می رفت، فرصتی که برای
هیچ یک از امامان دیگر به غیر از امام باقر (ع) که اندکی از این فرصت برای
ایشان به وجود آمد و فعالیت علمی را شروع کرده بود. و هم چنین برای امام
رضاع (ع) فراهم نگشت. ولی امام صادق (ع) هم عمر طولانی (حدود ۷۰ سال)
داشتند و هم محیط و زمان برای ایشان مساعد بود. (۲۵)

۱۵- در زمان امام جعفر صادق (ع) در جامعه اسلامی شور و نشاط فوق العاده ای پیدا شد که منشاجنگ عقاید گردید. به طور خلاصه می توان عوامل مؤثر در این نشاط را در چهار مورد بررسی کرد:

الف) محیط آن دوره، محیط کاملاً مذهبی و اسلامی بود و مردم تحت انگیزه های مذهبی، زندگی می کردند. تشویق های پیامبر به علم و دانش و تشویق و دعوت های قرآن کریم به علم و تعلم و تفکر و تعقل، عامل اساسی این نهضت و شور و نشاط بود.

ب) نژادهای مختلفی که سابقه فکری و علمی داشتند، در دنیای اسلام وارد شدند و تحولاتی را در جامعه ایجاد کردند.

ج) «جهان وطنی اسلامی» (۲۶) عامل سومی بود که زمینه را مساعد می کرد. اسلام با وطن های آب و خاکی مبارزه کرده بود و وطن را «وطن اسلامی» تعبیر می کرد که هرجا اسلام هست، آنجا وطن است و در نتیجه تعصبات نژادی تا حدود بسیار زیادی از میان رفته بود.

به طوری که نژادهای مختلف با یکدیگر همزیستی داشتند. (۲۷)

د) عامل دیگری که زمینه ی این جهش و جنبش را فراهم می کرد، «تسامح و تساهل دینی» بود. (۲۸) یعنی مسلمانان به خاطر همزیستی با اهل کتاب، آنها را تحمل می کردند و آن را برخلاف اصول دینی خود نمی پنداشتند. در آن زمان اهل کتاب، اهل علم و دانش بودند که وارد جامعه اسلامی شده بودند و مسلمین نیز مقدم آن ها را گرامی می شمردند. در نتیجه در همان عصر اول، معلومات آن ها را گرفتند و در عصر بعدی، خود در راس جامعه اسلامی قرار گرفتند. (۲۹)

۱۶- امام صادق (ع) در عصری زیست که علاوه بر حوادث سیاسی، یک سلسله حوادث اجتماعی و پیچیدگی ها و ابهام های فکری و روحی پیدا شده بود که اسلام را تهدید می کرد. ظهور متکلمان (۳۰)، صوفیه (خشکه مقدس ها) (۳۱)، زنادقه (۳۲)، مکتب ها و نحله های مختلف فقهی جبریه، مشبهه، تناسخیه و... (۳۳) اختلاف قرائت، اختلاف در تفسیر، و رشد گروه خوارج و مرجئه از آن جمله بودند. (۳۴) هرکدام عقاید خود را ترویج می کردند و به نحوی نظر می دادند. از این رو، تشنگی عجیبی به وجود آمده بود که لازم بود امام (ع) به آن ها پاسخ مناسب گوید.

۱۷- امام صادق (ع) با تمامی این جریاناتی که وجود داشت، برخورد کرد. از نظر قرائت و تفسیر، یک عده شاگردان امام هستند. درباب نحله های فقهی هم که مکتب امام صادق (ع) قوی ترین و نیرومندترین مکتب های فقهی آن زمان بوده، به طوری که اهل تسنن هم اعتراف نمودند. ابوحنیفه (۳۵) و مالک (۳۶) شخصا از محضر امام استفاده کردند و مالک بارها از مدینه به خدمت امام می رسید و از وجود ایشان استفاده می برد. شافعی و احمد بن حنبل نیز از شاگردان شاگردان امام هستند. (۳۷)

امام صادق (ع) با در نظر گرفتن نیاز شدید جامعه و آمادگی زمینه اجتماعی مناسب، دنباله نهضت علمی و فرهنگی پدرش را گرفت و حوزه علمی وسیعی به وجود آورد (۳۸) و در رشته های مختلف، شاگردان بزرگی همچون «هشام بن حکم کندی»، «محمد بن مسلم»، «ابان بن تغلب»، «هشام بن سالم»، «معلى بن خنيس»، «محمد بن علی بن نعمان بجلی کوفی» معروف به «مؤمن الطاق»، «مفضل بن عمر»، «ثابت بن دینار»، معروف به «ابوحمزہ ثمالی»، «زراره بن اعین»، «جابر بن یزید جعفری کوفی»، «صفوان بن مهران جمال اسدی کوفی» معروف به «صفوان جمال»، «عبدالله بن ابی یعفر»، «حمران بن اعین شیبانی»، «حمزه طیار»، «بریدبن معاویه عجلی»، و... تربیت نمود. (۳۹)

۱۸- در دوره امام صادق (ع)، شیعیان و طرفداران امام با نوعی پیوستگی فکری و عملی، تشکیلاتی را به وجود آورده بودند و امام صادق (ع) نیز با خلفا مبارزه مخفی می کرد. نوعی جنگ سرد در میان بود. معایب، مطالب و مظالم خلفای جور به وسیله امام (ع) در دنیا پخش شد. حتی امام (ع) به منظور تبلیغ ولایت و امامت خود، نمایندگان به مناطق مختلف از جمله خراسان می فرستاد. (۴۰)

فشار گسترده سیاسی حکام اموی و عباسی گویای این حقیقت است که یاران امام به خاطر مصون ماندن از گزند حکام زورگو، «تقیه» می کردند. تاکیدهای مکرر امام بر «تقیه» نشان دهنده فعال بودن این تشکیلات به طور مخفی و تصمیم جدی حکومت بر سرکوب کردن حرکت ها است. برخی از روایت های موجود نشان می دهد که شیعیان به شدت تحت فشار بودند. (۴۱) و از ترس شمشیر برهنه منصور، راه تقیه را در پیش گرفتند. (۴۲)

جاسوسان اموی و عباسی، مراقب رفت و آمدهای امام و اصحابشان

بودند. اگر کسی تماسی برقرار می کرد، با کمال احتیاط این عمل را به انجام می رساند. زیرا دستگاه خلافت اگر فردی را می شناخت که با اهل بیت علیهم السلام اظهار محبت می کند، سرنوشت او با مرگ یاسیاهچال و زندان ابد، رقم می خورد. چنان که یکی از اطرافیان امام (ع) زیر شلاق جان سپرد. (۴۳) به همین خاطر امام از بعضی از شیعیان روی برمی گرداند و حتی برخی را مورد سرزنش قرار می داد. (۴۴)

۱۹- از رویدادهای دیگر زندگی امام صادق (ع) فوت فرزند بزرگش اسماعیل است که بسیار مورد علاقه امام بود. طبق روایات، امام درمرگ او بسیار بی تابی و بدون ردا و با پای برهنه دنبال جنازه او حرکت می کرد. (۴۵) امام (ع) والی مدینه و جمعی انبوه از معاریف و مشایخ مدینه را حاضر کرد و از همگی آن ها دعوت نمود که خوب به چهره اسماعیل نگاه کنند که آیا مرده است یا زنده است؟

همگی به مرده بودن اسماعیل تصدیق کردند. این عمل چند بار انجام شد. سپس فرمود: خدایا! تو شاهد باش. و دست امام موسی کاظم (ع) را گرفت و فرمود: «هو حق و الحق معه و منه الی...»؛ او حق است و حق با اوست تا ظهور امام غایب. (۴۶) اسماعیل در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۴۷) فرقه اسماعیلیه منتسب به این فرزند امام می باشند.

۲۰- از حوادث مهم دوره زندگی امام صادق (ع) که در زمان خلافت هشام بن عبدالملک، دهمین خلیفه اموی به وقوع پیوست، «جنبش مسلحانه زید بن علی (ع)» است. زید فرزند بزرگتر امام سجاد (ع) است (۴۸) که در روز جمعه سوم صفر سال ۱۲۳۱۲۱ هجری قمری بنا بر اختلافی که وجود دارد (۴۹) در کوفه به همراهی ۵۰۰ نفر دست به قیام زد و پس از دو روز درگیری به شهادت رسید. یاران زید با تدابیر امنیتی شدیدی، پیکر بی جان او را دفن نمودند ولی با گزارش حفار، حاکم کوفه به گوردست یافت و بعد از جدا کردن سر از بدن، پیکرش را در محله «کناسه» کوفه به مدت چهار سال به دار آویختند. (۵۰)

در باره ادعا یا عدم ادعای امامت زید، گزارش های ضد و نقیضی نقل شده است. (۵۱) در بعضی روایات که از امام صادق (ع) وجود دارد، آمده است که: «خدا زید را رحمت کند، او عالمی درست گفتار بود.» (۵۲) «او مردی با

ایمان، عارف، دانشمند و درستکار بود.

و اگر زمام امور را به دست می گرفت، می دانست آن را به چه کسی بسپارد. (۵۳) «به خدا قسم عمومیم زید راه شهدای حق را پیمود، راه شهیدانی که در کنار رسول خدا (ص)، علی و حسین علیهما السلام شربت شهادت نوشیدند.» (۵۴)

فلسفه قیام زید در چند امر، خلاصه می گردد:

الف - انتقام خون شهدای کربلا.

ب - امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح وضع موجود.

ج - تشکیل حکومت اسلامی و واگذاری آن به ائمه اطهار علیهم السلام.

۲۱- از حوادث دیگر در دوره زندگی امام صادق (ع)، «قیام یحیی بن زید بن علی (ع)» است که در سال ۱۲۵ هجری در خراسان و در زمان حکومت هشام بن عبدالملک صورت گرفت و در همین سال به شهادت رسید. (۵۵)

۲۲- «قیام محمد نفس زکیه» از حوادث دیگر دوره امام صادق (ع) است. او در سال ۱۴۵ هجری و به همراهی ۲۵۰ نفر از اصحاب خود در ماه رجب به عنوان خروج بر منصور عباسی به مدینه آمد و شهر رادر تصرف خود در آورد. سرانجام در درگیری با لشکر عیسی بن موسی در اواسط ماه رمضان همان سال در سن ۴۰ سالگی به قتل رسید. (۵۶)

ابراهیم برادر محمد نیز بعد از قتل نفس زکیه، قیام کرد و در نزدیکی های کوفه کشته شد و بدین گونه پیش بینی امام صادق (ع) به وقوع پیوست.

۲۳- در سال ۱۳۶ هجری منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی، به خلافت رسید و تا سال ۱۵۸ هجری حکومت کرد. دوران منصور یکی از پراختناق ترین دوران های تاریخ اسلام است. به طوری که حکومت ارباب و ترور، نفس های مردم را در سینه خفه کرده و وحشت، همه را فرا گرفته بود. او برای استحکام پایه های حکومت خود، افراد زیادی را به قتل رساند که ابومسلم خراسانی را می توان یکی از این افراد دانست. (۵۷)

مهم ترین مسئله ای که منصور را به رنج و زحمت می انداخت، وجود علویان که در راس آنان شخص امام جعفر صادق (ع) قرار داشت، بود.

وی برای این که شخصیت و عظمت امام(ع) را بکاهد، شاگردان امام را در روی امام قرار می داد تا با آن حضرت به مباحثه برخیزند (۵۸) و امام را مغلوب کنند ولی موفق نگردید.

۲۴- از روزی که منصور به حکومت رسید تا روز شهادت امام جعفر صادق(ع) که ۱۲ سال به طول کشید، با وجودی که بین امام و منصور فاصله زیادی وجود داشت، زیرا امام در حجاز بودند و منصور در عراق می زیست ولی به انواع مختلف، امام را مورد آزار و اذیت خود قرار می داد و چندین بار امام را نزد خود فراخواند تا او را به شهادت برساند ولی موفق به انجام نیت شوم خود نشد. (۵۹)

منصور درباره امام(ع) تعبیر عجیبی دارد. می گوید: جعفر بن محمد مثل یک استخوان در گلولی من است؛ نه می توانم بیرونش بیاورم و نه می توانم آن را فرو برم. نه می توانم مدرکی از او به دست آورم و کلکش را بکنم و نه می توانم تحملش کنم. (۶۰)

پی نوشت

- ۱- قاسم با دختر عموی خود اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر ازدواج کرد. بنابراین، مادر امام(ع) از طرف پدر نوه ابوبکر است.
- ۲- ائمه بقیع عبارتند از: امام حسن(ع)، امام سجاد(ع)، امام باقر(ع) و امام صادق(ع).
- ۳- الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۷۱؛ کتاب الحج، کلینی، باب مولد الامام ابی عبدالله؛ حیات الصادق، ج ۶؛ اعلام الوری طبرسی، ص ۲۷۱؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱.
- ۴- الفصول المهمه فی معرفه الاحوال الائمه(ع)، علی بن محمد بن احمد مالکی، ص ۲۲۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۷.
- ۵- بیست گفتار، مطهری، ص ۱۶۴؛ حبيب السیر، ج ۲، ص ۲۰۶؛ بحار، ج ۱۱، ص ۷۹؛ کفایه المطالب، ج ۳، ص ۳۰۷؛ صفه الصفوه، ابن جوزی، ص ۹۴.
- ۶- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، استاد مطهری، ص ۱۳۷؛ الارشاد، ص ۲۴۹.
- ۷- تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۷۵؛ الشیعه و الحاکمون، ص ۱۳۷؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۲۳۳؛ بعد؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۶۵؛ بعد.
- ۸- الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۸۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۸۰؛ اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، ص ۲۹۱؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۱، ج ۲.
- ۹- الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۸۹.
- ۱۰- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۱۷؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۰۱؛ بعد؛ مقاتل الطالبیین،

- ص ۷۰؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۶۵؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۲۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۱۱- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۱۷.
- ۱۲- مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۵۸۴.
- ۱۳- ابواء مکانی است مابین مدینه و مکه. این مکان جایی است که آمنه (س) مادر پیغمبر اکرم(ص) در آن جا وفات یافت و حضرت امام کاظم(ع) به دنیا آمد. (رک: معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۱۷۹).
- ۱۴- محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی(ع).
- ۱۵- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، استاد مطهری، ص ۱۳۲۱۳۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۷۳.
- ۱۶- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۳۵۱۳۴.
- ۱۷- الفخری، ابن طقطقا، ص ۱۵۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۲.
- ۱۸- مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۸۴.
- ۱۹- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۲۴۱۲۳؛ بیست گفتار، ص ۱۸۰۱۷۹.
- ۲۰- ج ۳، ص ۲۶۹۲۶۸؛ الفخری، ص ۱۵۵۱۵۴؛ جهاد الشیعہ، ص ۱۰۴.
- ۲۱- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۲۹۱۲۴.
- ۲۲- همان، ص ۱۳۰.
- ۲۳- همان، ص ۱۳۱۱۳۰.
- ۲۴- بیست گفتار، مطهری، ص ۱۸۰۱۷۹.
- ۲۵- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۵۸۱۵۷.
- ۲۶- مجموعه آثار، مطهری، ج ۱۴، ص ۷۱۶۸؛ سوره تکویر، آیه ۲۷؛ سوره سباء، آیه ۲۸؛ سوره انبیاء، آیه ۱۰۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۵۸؛ سوره انعام، آیه ۸۹؛ نساء، ۱۳۳؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۴.
- ۲۷- مثلاً یک غلام بربری مانند «نافع» یا «عکرمه» غلام عبدالله بن عباس در کرسی استادی می نشست و بسیاری از مسلمانان عراقی، سوری، حجازی، مصری، ایرانی و هندی در پای درس او شرکت می کردند.
- ۲۸- مسئله «تساهل و تسامح با اهل کتاب» عامل فوق العاده مهمی بود. این مسئله ریشه حدیثی دارد. احادیثی همچون «خذوا الحکمه ولو من مشرک» و «الحکمه ضاله المؤمن، یا خذها اینما وجدها» مضمونش همین است.
- ۲۹- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۶۱۱۵۹.
- ۳۰- از بحث های داغ آن روز، بحث های کلامی بود. متکلمین در اصول عقاید و مسائل اصولی همچون خدا، صفات خدا، آیات مربوط به خدا، درباره نبوت و حقیقت وحی، درباره شیطان، توحید، ثنویت، قضا و قدر، جبر و اختیار و... بحث می کردند.
- ۳۱- ظهور متصوفه به طوری که طبقه ای را به وجود آورند و طرفداران زیادی پیدا کنند و در کمال آزادی، حرف های خود را بر زبان جاری سازند، در زمان امام صادق(ع) رخ داد. این گروه به عنوان نحله ای در مقابل اسلام سخن نمی گفتند، بلکه بیان می داشتند که اصلا حقیقت اسلام آن است که ما می گوئیم. اینان روش خشکه مقدس عجیبی پیشنهاد می کردند که قابل تحمل نبود.
- ۳۲- از خطرناکترین طبقه های این عصر، ظهور زنادقه بود. زنادقه طبقه متجدد و تحصیل کرده آن عصر بودند. که با زبان های زنده آن روز سریانی، فارسی، هندی و... آشنا بودند. زنادقه و دهریینی از قبیل ابن ابی العوجاء، ابوشاکر دیسانی و حتی ابن مقفع وجود داشتند که با آن حضرت به محاجه برخاستند. احتجاجات بسیار مفصل و طولانی که در این زمینه باقی است به راستی اعجاب آورا ست. «توحید مفضل» در اثر یک مباحثه با یک نفر دهری مسلک و رجوع مفضل به امام صادق(ع) پدید آمده است.
- ۳۳- مدینه، کوفه، بصره و حتی اندلس هر کدام مرکزی به شمار می رفتند که مالک ابن انس، ابوحنیفه و... رهبری آن را بر عهده داشتند.
- ۳۴- بیست گفتار، ص ۱۸۴۱۸۰.
- ۳۵- نعمان بن ثابت بن زوطی بن مرزبان معروف به ابوحنیفه دوسال شاگرد امام بود. امام الصادق و المذاهب الاربعه، حیدراسد، ج ۱، ص ۳۶(۰۷۰) - مالک بن انس نیز زنادقه امام(ع) می آمد و به

- شاگردی آن حضرت افتخار می کرد. (همان، ج ۱، ص ۵۳)
- ۳۷- سیری در سیره ائمه اطهار(ع) ص ۱۵۱۴۷.
- ۳۸- حرکت های علمی دنیای اسلام، اعم از شیعه و سنی مربوط به امام صادق(ع) است. حوزه های سنی مولود تفکر امام(ع) است؛ چون در راس حوزه های سنی، جامع الزهر وجود دارد که در حدود ۱۰۰۰ سال پیش توسط شیعیان فاطمی تأسیس شد و تمام حوزه های دیگر اهل سنت، منشعب از این جامع است. (سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۶۴۱۶۳).
- ۳۹- رجال کشی، محمد بن حسن طوسی، ص ۲۷۵؛ قاموس الرجال، محمد تقی تستری، ج ۳، ص ۴۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۵.
- ۴۰- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۲.
- ۴۱- مستدرک الوسائل، حاج میرزا حسین نوری طبرسی، ج ۱۲، ص ۲۹۷ به بعد؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۳۲.
- ۴۲- تاریخ الشیعه، ص ۴۳.
- ۴۳- حیاة الامام الباقر(ع)، ج ۱، ص ۲۵۶؛ المحاسن، ص ۱۱۹.
- ۴۴- المناقب، ج ۴، ص ۲۴۸.
- ۴۵- الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۶۷.
- ۴۶- کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۵۴.
- ۴۷- الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۶۷.
- ۴۸- مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۷؛ بحار، ج ۴۶، ص ۲۰۸.
- ۴۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۰۶۷؛ مختصر تاریخ العرب، سید امیر علی، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲؛ الاخبار الطوال، ص ۳۴۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۳۷.
- ۵۰- الامالی، شیخ طوسی، ص ۲۷۷ و شیخ صدوق، ص ۳۹۲؛ تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱، حرف (ز).
- ۵۱- روایاتی که در نکوهش زید بیان گردیده به خاطر تقیه صورت گرفته است.
- ۵۲- الغدير، ج ۲، ص ۲۲۱.
- ۵۳- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۰۰.
- ۵۳- همان، ج ۳، ص ۷۰؛ رجال کشی، ص ۱۸۴.
- ۵۴- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، مطهری، ص ۱۱۸۱۱۷؛ تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱، حرف (ز)، ص ۴۶۸؛ سفینه البحار، ج ۱، ماده (ز).
- ۵۵- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۰۰.
- ۵۶ تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۲۰۳۱۹۹.
- ۵۷- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۹۷؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.
- ۵۸- الامام الصادق(ع)، محمد ابو زهره، ص ۲۸؛ الامام جعفر الصادق راند السنه والشیعه، ص ۱۹.
- ۵۹- مناقب آل ابی طالب(ع)، ج ۴، ص ۲۳۸؛ الامام الصادق(ع)، مظفر، ج ۱، ص ۱۱۱.
- ۶۰- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، ص ۱۵۹۱۵۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۹۲۰۸؛ بحار، ج ۴۷، ص ۴۲.

معارضه امام صادق علیه السلام با حاکمان عباسی

عباسیان در آغاز کار، دعوی زنده کردن سنت رسول خدا (ص) را داشتند و مردم را به الرضا من آل محمد می خواندند و برای به دست آوردن دل دوستداران خاندان پیغمبر ستمهایی را که سفیانیان و مروانیان بر آنان روا داشتند یاد آور می شدند. در مجلسی که در آغاز حکومت ابو العباس سفاح برقرار گردید، و سران بنی امیه در آن حاضر بودند، شاعر عباسیان سدید شهادت سید الشهداء و بنی هاشم را یاد آورد و گفت:

واذکروا مصرع الحسین و زید و قتیل بجانب المهراس
اما چون جای پای خود را استوار ساختند، بیش از امویان بر هاشمیان و بر مردم ستم کردند. برای آگاهی از شمار فرزندان رسول خدا که در حکومت عباسیان مخصوصا دوران حکومت منصور شهید شده اند کافی است نگاهی به مقاتل الطالبیین ابو الفرج اصفهانی بکنیم. سروده آن شاعر درست است که:

فلیت جور بنی مروان عاد لنا و لیت عدل بنی العباس فی النار (۱)
این داستان که ابن عبد ربه آورده، نشان می دهد هنوز سالی چند از حکومت منصور نگذشته، جامعه اسلامی از او و ماموران او چه ستمی را

تحمل می کرده اند:

شبی منصور در طواف بود، شنید کسی می گوید: خدایا از آشکاری ستم و تباهی در زمین و طمعی که میان حق و اهل حق در می آید به تو شکایت می کنم.

منصور از طواف برون رفت و در گوشه ای از مسجد نشست و آن مرد را خواست. وی دو رکعت نماز گزارد و دست بر رکن کشید و با فرستاده منصور نزد او آمد و به خلافت بروی سلام داد.

منصور گفت: چه بود که از تو شنیدم؟ از آشکاری تباهی و ستم در زمین یاد کردی. طمعی که میان حق و اهل حق در آمده چیست؟ به خدا گوشه‌هایم را از سخنی پر کردی که مرا به درد آورد.

مرد گفت: اگر مرا ایمن می داری، تو را از اساس کارها آگاه می کنم، و گرنه از تو دور می شوم و به کار خود می پردازم که مرا از دیگر کارها باز می دارد. منصور گفت: در امانی.

مرد گفت: ای امیر مؤمنان آنکه طمع در او راه یافته و آشکار بودن تباهی و ستم را از او پوشیده تویی!

—وای بر تو! چگونه چنین می شود، زر و سیم در اختیار من است.

شیرین و ترش نزد من است، چگونه طمع در من راه می یابد؟

—آیا طمعی که در تو است در دیگری هست؟ خدا کار و مال بندگان خود را به دست تو داده و تو از کار آنان غافل و به گرد آوردن مال سرگرمی. میان خود و آنان پرده ای از آجر و گچ کشیده ای و درهایی از آهن گذارده ای! نگهبانانی با سلاح گمارده ای و خود را در زندانی نگاه داشته ای و مامورانت را برای گرفتن مال به این سو و آن سو فرستاده ای و آنان را با سپاهیان و سلاح و اسبها تقویت کرده ای و گفته ای کسی جز فلان و فلان-که نام آنان را برده ای- بر تو در نیاید و نگفته ای ستم دیده و درمانده و گرسنه و برهنه و ناتوان و مستمند را نزد تو آرند. در حالی که هیچ کس نیست جز آنکه او را در این مال حقی است.

از یک سو این مردم را بر خود مخصوص کرده ای و آنان را بر رعیت خویش مقدم داشته ای و گفته ای هیچ کس مانع درآمدن آنان بر تو نشود و از سوی دیگر مالها را می گیری و گرد می آوری. آنان که تو را چنین می بینند گویند: او در مال خدا خیانت می کند، چرا ما نکنیم؟ پس با هم یک سخن شده اند که کسی تو را از حال مردم خبری ندهد، جز آنچه آنان بخواهند، و هیچ

ماموری خلاف آنان نکند جز که او را نزد تو خائن به حساب آرند، و او را از تو دور گردانند، تا آنجا که وی را مقامی نماند. چون مردم از رفتار آنان و تو آگاه شوند، بزرگشان شمارند و از ایشان بترسند و به آنان رشوت دهند، و نخستین کسان که به آنان رشوت دهند عاملان تو باشند که هدیه و پول دهند تا در ستم کردن به رعیت تو قوی شوند. پس از آنان، قدرتمندان و مالداران رعیت که تا بتوانند به زیردستان ستم کنند. بدین سان طمع شهرها را پراز ستم، تعدی و تباهی کرده و این مردم در قدرت تو شریک اند و تو از آنان غافل. و اگر داد خواهی بیاید او را نگذارند نزد تو آید. و هنگامی که برون می آیی اگر کسی بخواهد شکایت نامه خود را به تو دهد می بیند از این کار نهی کرده ای و کسی را گمارده ای تا او در شکایت نامه آنان بنگرد و اگر داد خواهی نزد تو آید و خبر آمدن او به نزدیکان تو رسد، از آنکه برای رسیدگی گمارده ای بخواهند تا شکایت نامه او را به تو نرساند. پس آن ستمدیده پیوسته نزد او رود و بدو پناه برد و شکایت کند و فریاد خواهد و او بازش گرداند، و او ناچار شود هنگامی که تو را بیند فریاد شکایت برآرد، اما چنانش بزنند که عبرت دیگران گردد و تو بینی و مانع نشوی. پس ای امیر مؤمنان اسلام بدین سان چگونه پایدار ماند؟

من به چین می روم. یک بار هنگامی رفتم که پادشاه آنان کر شده بود. او گریه ای سخت می کرد. همنشینان او وی را به شکیبایی خواندند. گفت: من از این بلا که رسیده نمی گریم. گریه ام برای ستمدیده ای است که بر درگاه من فریاد برآرد و بانگ او را نشنوم. پس گفت: اگر گوشم آفت دیده، چشمم به جاست، بگویند دادخواه باید جامه سرخ پوشد و کسی جز دادخواه جامه سرخ نپوشد. آنگاه بامداد و پسین بر فیل سوار می شد و می نگریست که آیا ستمدیده ای را می بینید.

ای امیر مؤمنان این کردار مشرکی است. دلسوزی او به مشرکان تا بدین اندازه رسیده است.

تو به خدا ایمان داری. از خاندان پیغمبر او هستی، لیکن رفت تو به مسلمانان بر حرص تو غالب نمی شود. اگر مال را برای فرزندان گرد می آوردی خدا دیده عبرت تو را گشوده تا ببینی کودک از شکم مادر برون می آید و او را در روی زمین مالی نیست و هر مالی را دست بخیلی از او باز می دارد با این همه خدا بر این طفل مهربانی می کند و رغبت مردم را بدو فراوان می سازد.

این تو نیستی که می بخشی! خداست که به هر کس آنچه خواهد می بخشد. اگر می گویی مال را فراهم می آوری تا سلطنت خود را قوی سازی، خدا بنی امیه را برای تو مایه عبرت ساخت. مالها که فراهم آوردند و مردان و سلاح و اسبان که گرد کردند آنان را سودی نبخشید. و اگر گویی مال را برای به دست آوردن مرتبتی بالاتر از آنچه در آن هستی فراهم می کنی، به خدا سوگند مرتبتی از آنچه در آن هستی برتر نیست. مگر مرتبتی که آن را به خلاف این حالت خواهی به دست آورد (آخرت). آیا آن را که نافرمانیت کند به سخت تراز کشتن کیفر خواهی داد؟
- نه.

- پس با آنکه دنیا را در اختیارت نهاده چه خواهی کرد؟ کیفر او کشتن نیست، جاودانگی در عذاب سخت است. او آنچه را در دل تو می گذرد و اندامت می کند و دیده تو بدان می نگرد و دستانت می ورزد و پاهایت به سوی او می رود می بیند. اگر آنچه از مال دنیا بر آن حریص هستی از تو بگیرد و تو را به حساب خواند آن مال به کارت خواهد خورد؟ منصور گریست و گفت: کاش آفریده نشده بودم، چه کنم؟

- مردم را پیشوایانی است که در دین خود بدانها حاجت می برند و در دنیای خویش به آنان راضی هستند. آنان را به خود نزدیک ساز تا راهنمای تو باشند و در کارها با آنان مشورت کن تا تو را بر راه راست بدارند.
- من پی آنان فرستادم، اما آنان از من گریختند.

- ترسیدند که تو از آنان بخواهی به راه تو بروند. در خانه ات را باز بگذار و دربانهای ملایم بگمار. ستمدیده را یاری کن، ریشه ستمکار را بکن. مالیات و صدقات را به حق بگیر و به حق و عدالت بر مستحقان آن بخش کن. من از سوی آنان ضامنم که بیایند و تو را در آنچه به صلاح امت است یاری کنند. اذان گویان بانگ نماز برداشتند. منصور نماز خواند و به جای خود برگشت و در پی آن مرد فرستاد، اما او یافت نشد. (۲)

منصور پیوسته نگران بود مبادا ستمدیدگان گرد امام صادق (ع) فراهم شوند. او قیام زید و یحیی را در دوره امویان و خروج محمد بن عبد الله را در عصر خود دیده بود. و چون از محبت مردم به امام صادق آگاهی داشت، توجه خود را بیشتر بدو معطوف می کرد و از هر جهت مراقب او بود. گه گاه ماموران خود را ناشناس نزد او می فرستاد. چنان که اشارت شد، بعض شیعیان از امام همان درخواست را می کردند که از زید و فرزند او کرده بودند.

اما امام صادق که از ناپایداری مردم در رویارویی با این حاکمان آگاه بود، مصلحت در آن می دید که با آنان درنیفتند و می کوشید شاگردانی بیرواند که علم اهل بیت را فرا گیرند و به مردم برسانند. بدین روز پیروان خود می خواست با این حاکمان مدارا کنند.

مجلسی از امالی ابن شیخ طوسی به اسناد خود از ابو بصیر چنین روایت کرده است: از ابو عبد الله شنیدم که می گفت: از خدا بترسید و از حاکمان خود فرمان ببرید و آنچه گویند بگویید و آنجا که خاموش اند خاموش باشید، چه شما در حوزه قدرت کسی هستید که خدا در باره شان فرموده: و ان كان مكرهم لتزول منه الجبال (۳) و از مضمون این آیه عباسیان را در نظر داشت. پس از خدا بترسید که در آرامش به سر می برید. در جمع آنان نماز بخوانید و بر جنازه هاشان حاضر شوید و در خبری که بدانها می برید امانت را رعایت کنید. امام این سخنان را برای حفظ آرامش می فرمود، اما چنین نبود که در هر کار و هر سخن پذیرای گفتار آنان یا مامورانشان باشد. اگر بدو یا به خاندان او از جانب ماموران دولت عباسی سخنی ناروا گفته می شد یا اهانتی از آنان می دید اعتراض می کرد و مردم را از حقیقت آگاه می فرمود.

مجلسی نویسد: چون محمد و ابراهیم فرزندان عبد الله بن حسن شهید شدند، مردی به نام شیبۀ بن غفال از جانب منصور به مدینه آمد. وی روز جمعه ای به منبر شد و در باره امیر مؤمنان سخنان نادرست گفت، از جمله اینکه او میان مسلمانان تفرقه افکند و با مؤمنان جنگید و حکومت را برای خود خواست. اکنون فرزندان او نیز چنین می خواهند، ولی کشته می شوند و به خون می غلتند. این سخنان بر مردم گران افتاد، اما جرئت پاسخ گفتن در خود ندیدند. ناگاه مردی برخاست و گفت: خدا را سپاس می گوئیم و بر محمد (ص) خاتم پیغمبران و همه پیمبران او درود می فرستیم. آنچه ستودی ما سزاوار آئیم و آنچه ناستوده گفتی تو و آنکه تو را فرستاده بدان سزاوارتری. سپس روی به مردم کرد و گفت: آنکه دین خود را به دنیای دیگری بفروشد، روز رستاخیز از همه سبک میزان تراست و او این فاسق است. پرسیدم این مرد که بود گفتند: جعفر بن محمد. (۴)

کلینی به اسناد خود از جعفر بن محمد بن اشعث روایت کند: موجب شیعۀ شدن ما چنین بود که منصور پدرم را خواست و گفت: مردی خردمند را برای انجام کاری می خواهیم. پدرم گفت: دایی من شایسته است. گفت: او را نزد من بیاور. چون او را نزد وی بردم، منصور بدو گفت: این مال را بگیر و به

مدینه نزد عبد الله بن حسن بن حسن و خویشاوندان او که جعفر بن محمد در جمله آنهاست ببر و بگو من مردی غریب و خراسانیم و شیعیان شما در آنجا این مال را برای شما فرستاده اند و به هر یک از آنان فلان مقدار بده و چون مال را گرفتند بگو من رسید این مال را می خواهم چرا که فرستاده آنانم. او مال را از منصور گرفت و به مدینه رفت و بازگشت و نزد منصور آمده و محمد بن اشعث نزد او بود. منصور گفت: چه شد؟ گفت: پول را به آنان دادم و این رسید آنهاست. همه آن را گرفتند مگر جعفر بن محمد. در مسجد نزد او رفتم، نماز می خواند. پشت سر او نشستم و با خود گفتم چون از نماز فارغ شود آنچه به خویشان او گفته ام به او می گویم. او نماز خود را پایان داد و شتابان به راه افتاد. پس بازگشت و رو به من کرد و گفت: ای مرد از خدا بترس و اهل بیت محمد (ص) را مفریب! چه آنان به تازگی از بنی مروان آسوده شده اند و همه نیازمندند. گفتم: خدا خیرت دهد چه می گویی؟ سرش را نزدیک من آورد و آنچه میان من و تو رفته بود گفت. چنان که گویی سومی ما بوده است. منصور گفت: پسر مهاجر در هر زمان در خاندان نبوت محدثی است و جعفر بن محمد امروز محدث ماست. (۵)

ابن شهر آشوب از مفضل بن عمر حدیث کند: منصور چند بار بر آن شد که ابو عبد الله را بکشد و هر گاه او را برای کشتن می خواند، چون نگاهش بدو می افتاد، می ترسید. وی مردم را از رفتن نزد او باز داشت و سخت مراقب او بود تا چنان شد که برای یکی از شیعیان امام پرستی در باره نکاح یا طلاق یا جز آن پیش می آمد و حکم آن را نمی دانست و دسترسی به امام برای او ممکن نبود ناچار از خانواده خود جدا می شد و این برای شیعیان دشوار بود تا آنکه خدا بر دل منصور افکند که از امام صادق بخواهد او را هدیه ای دهد که کسی را مانند آن نباشد. امام برای او عصای رسول خدا (ص) را که یک ذرع درازی داشت فرستاد. منصور سخت شادمان شد و گفت آن را چهار پاره کنند و هر پاره ای را در جایی گذاشت و به امام صادق پاسخ داد پاداش این هدیه این است که تو را آزاد گذارم تا علم خود را به شیعیانت برسانی. اکنون بدون بیم بنشین و فتوی بده و در شهری مباح که من در آن به سر می برم. (۶)

اگر این داستان چنان باشد که مفضل گفته است، منصور می خواسته است به شیعیان امام بگوید پایه قدرت من تا آنجاست که امام شما برای من هدیه می فرستد و او را با من منازعتی نیست. ولی با اینکه منصور می

دانست، امام صادق در صدد قیام علیه حکومت او نیست از آزدن او دریغ نمی کرد. چنان که به حسن بن زید والی خود در مکه و مدینه نوشت خانه جعفر بن محمد را آتش بزن و او چنین کرد. چون آتش در و دالان خانه را فرا گرفت، امام صادق برون آمد و از آتشها گذشت و می گفت: من پسر ابراهیم خلیلم. (۷)

از فضل بن ربیع روایت شده است: منصور در سال یکصد و چهل و هفت حج کرد و به مدینه آمد و مرا گفت: جعفر بن محمد را نزد من بیاور، خدا مرا بکشد اگر او را نکشم. ربیع گوید من درنگ کردم شاید فراموش کند، ولی تا سه بار این تهدید را تکرار کرد. ناچار نزد جعفر رفتم و گفتم: خدا را بخوان که منصور تو را برای چیزی خواسته است که جز خدا دفع آن نتواند. گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله» پس او را به نزد منصور بردم. چون بر او درآمد او را تهدید کرد و سخنان درشت گفت که ای دشمن خدا! مردم عراق تو را امام خود شمرده اند و زکات مالشان را نزد تو می فرستند و تو حکومت مرا نمی پذیری و فتنه می انگیزی. خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم.

ابو عبد الله گفت: به خدا که چنین نکرده ام و چنین قصدی نداشته ام، اگر چیزی به تو گفته اند دروغ است. و اگر کرده ام، بر یوسف ستم کردند و ببخشید، و ایوب به بلا مبتلا شد و شکیبایی ورزید، و سلیمان را (حکومت) داده شد، و سپاس گفت. اینان پیمبران خدایند و نسب تو به آنان می رسد. منصور گفت: آنچه در باره تو گفتم، فلان به من خبر داده است. امام فرمود: او را حاضر کن تا آنچه گفته باز گوید. منصور گفت: آن مرد را حاضر کنید. چون حاضر شد پرسید: آنچه از جعفر به من گفتی خودت شنیده ای؟ -بلی! امام گفت: او را سوگند ده. منصور از او پرسید: بر آنچه گفتی سوگند می خوری؟ گفت: آری و سوگند خوردن آغاز کرد. امام منصور را گفت: بگذار من او را سوگند دهم و بدو گفت: بگو از حول و قوت خدا بیزار شدم و به حول و قوت خود پناه می برم، جعفر چنین و چنان گفته است.

مرد اندکی باز ماند سپس سوگند خورد و زمانی نگذشت که بمرد. (۸) دربرخی مصادر آمده است که منصور امام را اکرام کرد و جایزه ای به ربیع داد که بدو برساند.

زبیر بکار این ماجرا را با مقدمه ای آورده است که فضل بن ربیع گوید: منصور به مدینه آمد. مردمی سخن چین نزد او آمدند و گفتند جعفر بن محمد نماز خواندن به امامت تو را جایز نمی داند و بر تو عیب می نهد و

گوید نباید بر تو (به امارت مؤمنان) سلام گفت. منصور پرسید: چگونه بدانم شما راست می گوئید؟ گفتند: سه روز است تو در مدینه ای و او به دیدن تو نیامده است. منصور گفت: این تواند دلیلی باشد و چون روز چهارم شد ربیع را گفت: جعفر بن محمد را نزد من بیاور. خدا مرا بکشد اگر او را نکشم... (۹)

پی نوشت

۱. ابو عطاء سندی. الاغانی ج ۱۷ ص ۳۳۳.
۲. عقد الفرید، ج ۳، ص ۹۳.
۳. ابراهیم: ۴۶.
۴. بحار، ج ۴۷، ص ۱۶۵.
۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۵.
۶. مناقب، ج ۴، ص ۲۳۸.
۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۳.
۸. ارشاد، ج ۲، ص ۱۷۷، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۷۱، امالی، ج ۲، ص ۷۶، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۰۸، اعلام الوری، ص ۲۷۸، الصواعق المحرقة، ص ۲۰۲، اثبات الوصیه، ص ۱۵۷، العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۵۹.
۹. الاخبار الموقفات، ص ۱۵۰-۱۴۹.

امام حسن عسکری علیه السلام وزامداران معاصر

نویسنده: محمد جواد طبسی

درآمد

پس از حضرت موسی بن جعفر (ع) سالهای بسیار در سیاهچالهای هارون به سربرد، چنان می نماید که امام دیگری جز امام حسن عسکری (ع) به این سرنوشت دچار نشد. امام عسکری (ع) از سال ۲۵۴ تا ۲۶۰ سخت ترین روزهای زندگی اش را زیر نظر سه خلیفه غاصب (معتز و مهتدی و معتمد) گذراند. آنان هرگز به زندان بسنده نکردند؛ بلکه بارها اندیشه پلید از میان بردن حضرت در سر پروراندند و در پرتو قدرت الهی که با خلع از خلافت، قتل و یا دیگر مشکلات روبرو شدند.

امام عسکری و معتز عباسی

معتز عباسی، پس از تصدی خلافت، روش اسلافش را پیش گرفت، امام

عسکری را شدیداً زیر نظر قرار داد، چند بار روانه زندان ساخت و او را به دست جنایتکاری به نام صالح بن وصیف سپرد. صالح بن وصیف، که از دشمنان اهل بیت بود، فرصت را غنیمت شمرد، افرادی پست تراز خود را در زندان بر امام گماشت تا در طول شبانه روز حضرت را آزار دهند.

علی بن عبدالغفاری می گوید: روزی گروهی از عباسیان و دسته ای از منحرفان [و دشمنان اهل بیت] بر صالح بن وصیف وارد شدند. صالح به آنان گفت: نمی دانم دیگر چه کنم؟ دو تن از شرورترین افرادی که سراغ داشتیم، براو گماشتیم؛ اما چنان در آنها تاثیر نهاد که در مدتی کوتاه اهل عبادت شدند. از آنان پرسیدم: درباره اش چه می گوئید؟

پاسخ دادند: چه بگوییم در باره کسی که روزها روزه می دارد و شبها تا بامداد نماز می گزارد؛ نه سخن می گوید و نه به کاری جز عبادت می پردازد. هرگاه به او نگاه می کردیم، لرزه بر انداممان می افتاد و توان تدبیر خویش از کف می دادیم.

هنگامی که عباسیان این سخن را از صالح بن وصیف شنیدند، در نهایت خواری از نزدش بیرون رفتند. (۱)

از این گفتگو چنان برمی آید که بداندیشان و دشمنان امام (ع) نزد صالح بن وصیف شتافته بودند تا از او بخواهند عرصه را بر امام تنگتر کند، اما سیمای ملکوتی حضرت چنان جذاب بود، که حتی پست ترین افراد را دگرگون می ساخت و به عبادت وامی داشت.

به گفته برخی از مورخان، معتز امام را به دست علی بن اوتامش، که از دشمنان سرسخت اهل بیت بود، سپرد.

علی به شدت تحت تاثیر واقع و از دوستان صمیمی اهل بیت شد. شیخ مفید از محمد بن اسماعیل علوی چنین نقل می کند: امام نزد علی بن اوتامش زندانی گردید و به او، که از دشمنان خشن آل ابی طالب بود، دستور داده شد تا بر امام سخت بگیرد. مدتی نگذشت که فرزند اوتامش در برابر امام چهره بر زمین سایید؛ هیبت و عظمت امام چنان بود که نمی توانست به حضرت بنگرد. چون امام از زندان بیرون آمد، علی بن اوتامش سرآمد روشن بینان و نیک گفتارانی شده که حضرت را به بزرگی یاد می کردند. (۲)

فشارهای سخت و گوناگون بر امام، معتز عباسی را قانع نساخت. او سرانجام به سعید حاجب دستور داد امام را به طرف کوفه برده، در راه به قتل

برساند. (۳) حضرت به درگاه پروردگار شکایت برد و معتز را نفرین کرد. سه روز بعد، در اثر دعای امام عسکری، معتز به بدترین وضع کشته شد. (۴) اربلی از کتاب الدلائل چنین نقل می کند: محمد بن عبدالله می گوید: زمانی که [معتز] به سعید حاجب دستور داد تا امام عسکری (ع) را به طرف کوفه ببرد، ابوالهیثم به امام نوشت: فدایت شوم در باره شما خبری به ما رسیده، که ما ساخت نگران کرده است. حضرت در پاسخ نوشت: پس از سه روز گشایش فرامی رسد. معتز در روز سوم کشته شد. (۵)

امام عسکری (ع) و مهتدی عباسی

هنوز امام عسکری از ستم معتز کاملاً رهایی نیافته بود، که به ستم مهتدی عباسی گرفتار شد. هر چند این فرد به زهد شهره بود! (۶) ولی خلافت چنان دگرگونش ساخت که یکباره کمر به نابودی علویان، بویژه امام عسکری، بست. ابوهاشم می گوید: با امام عسکری در زندان مهتدی بودیم که فرمود: ای ابوهاشم، این سرکش اراده کرده بود امشب با سرنوشت اولیای خدا بازی کند، ولی خداوند عمرش را قطع و کوتاه کرد... بامداد ترکها بر مهتدی شوریدند و او را به قتل رساندند. (۷) از پاسخ نامه امام (ع) به احمد بن محمد چنان برمی آید که مهتدی همواره در فکر کشتن امام بوده است.

حضرت می نویسد:

«ذلک اقصر لعمره عد من یومک هذا خمسه ایام و یقتل فی الیوم السادس بعد هوان و استخفاف یمربه فکان کما قال.» (۸) عمر او کوتاه تر از آن است که فکرمی کند. از امروز تا پنج روز به شمار. در روز ششم با خواری کشته خواهد شد. پس آنچه امام فرموده بود، واقع شد.

امام (ع) و معتمد عباسی

احمد بن جعفر بن متوکل، مشهور به معتمد عباسی در سال دویست و

پنجاه و شش هجری (۹) بر مسند خلافت نشست. او، بدون در نظر گرفتن سوابق امام و بدون عبرت گرفتن از سرنوشت شوم معتز و مهتدی، امام را بیش از گذشته، تحت فشار قرار داد. این بار پیشوای یازدهم به دست یحیی بن قتیبه سپرده شد.

یحیی چنان عرصه را بر امام تنگ ساخت که همسرش اعتراض کرد. او در برابر اعتراض همسرش سوگند یاد می کرد که حضرت را میان درندگان رها می کند. ابن شهر آشوب می نویسد: امام عسکری را به یحیی بن قتیبه سپردند. او بر حضرت بسیار سخت گرفت. همسرش به وی گفت: از خدا بترس و چنین میازارش؛ می ترسم [جایگاه معنوی اش] زیانی بر تو رساند.

یحیی پاسخ داد: به خدا سوگند، او را به میان درندگان و شیران خواهم افکند. آنگاه با اجازه خلیفه، امام را میان شیران افکند. پس از مدتی، به محل نگهداری شیران نگریستند و امام را در حال نماز یافتند.

فورا دستور داده شد امام را به خانه اش بازگردانند. (۱۰) بر اساس روایتی دیگر یحیی پس از سه روز همراه مربی و سرپرست شیران به محل نگهداری آنها رفت و بر خلافت انتظار، امام را در میان شیرانی که پیرامونش حلقه زده بودند، در حال نماز یافت.

مربی به قفس درندگان گام نهاد و بی درنگ طعمه شیران شد. یحیی همراه بستگانش نزد معتمد عباسی شتافت و وی را از این واقعه آگاه ساخت.

معتمد نزد امام رفت و عاجزانه از حضرتش خواست تا برایش دعا کند! (۱۱) البته نرمش معتمد عباسی دیری نپایید. او چنان شیفته قدرت و مقام بود که همه چیز را به فراموشی سپرد و به چیزی جز شهادت امام (ع) نمی اندیشید.

ریشه آزارها

چرا خلفا در پس آزار امام (ع) بودند؟
بررسی دقیق و عمیق این امر فرصتی فزونتر می طلبد، ولی در لابه لای گفتار امام پاسخ اجمالی این پرسش به چشم می خورد.
حضرت پس از ولادت فرزندش حجه بن الحسن (عج) فرمود:

ستمگران گمان بردند مرا می کشند تا این نسل را قطع کنند. (۱۲)
 این جمله کوتاه نشان می دهد که دشمن در پی پیشگیری از ولادت امام
 دوازدهم حضرت بقیه الله الاعظم (ع) بود؛ ولی سرانجام قدرت خدا آشکار شد
 و موعود الهی علی رغم همه محدودیتها به عرصه گیتی گام نهاد.
 فسلام علیه یوم ولد و یوم بیعت حیا.

پی نوشت

- ۱ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۱۲.
- ۲ ارشاد، شیخ مفید، ص ۳۴۲.
- ۳ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۱.
- ۴ البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۶.
- ۵ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۶ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۳۳.
- ۷ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۳۴.
- ۸ کافی، ج ۱، ص ۵۱۰.
- ۹ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۷.
- ۱۰ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۰.
- ۱۱ همان.
- ۱۲ کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۷۹.
- ۱۳ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۳۴.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ

تأمل

پرسش

مراد از صبغه خدا در قرآن چیست؟
آیا پیامبر خدا (ص)، خاندان او و قرآن، تجلی از صبغه
خدا، جهت نجات مردم در دنیا و آخرت هستند؟

پاسخ

بنابر آنچه در روایات و تفاسیر آمده، منظور از "صِبْغَةَ اللَّهِ" در آیه شریفه "صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً" [۱] اسلام و یا میثاقی است که خداوند در عهد الست (عالم ذر) [۲] در باره ولایت علی (ع) از مردم گرفته است. امام صادق (ع) در این باره می فرماید: مراد از رنگ خدائی، اسلام است. [۳] آن حضرت در روایت دیگر فرمود: مراد ولایت امام علی (ع) است که خداوند در عالم میثاق (که از آن تعبیر به عالم ذر می کنند)، از مردم گرفت. [۴]

برخی از مفسران نیز گفته اند: منظور از صبغه، فطرت است. [۵] و فطرت توحید و دین اسلام رنگ خدائی است که هر کس آن را برای خود نگه دارد، در عالی ترین مقام انسانیت قرار می گیرد و این که اسلام را به رنگ الهی تعبیر نموده شاید بدین جهت باشد که همان طوری که رنگ موجب ظهور اشیاء می گردد و هر چیزی با رنگ شناخته می شود، ضروری است، اسلام و آثار اسلامی نیز در هر مسلمانی ظاهر گردد.

شایان ذکر است که تعابیری که در باره رنگ خدایی بیان شد قابل جمع با یک دیگر می باشد و اختلافی بین آنان نیست؛ زیرا اسلام، فطرت توحید، ولایت امام علی (ع) در یک راستا قرار دارند.

شهید مطهری (ره) در این زمینه مطالبی را بیان نموده اند که خلاصه آن را بیان می کنیم:

با توجه به معنایی که دین در قرآن دارد، سه واژه "فطرت و صبغه و حنیف" در یک مصداق استعمال شده است، اگر چه از نظر معنا و مفهوم با هم متفاوت اند؛ مانند این آیات: لِلَّذِينَ حَنِيفًا فُطِرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا [۶] و "صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً" [۷]

مقصود از "صبغه" بر وزن فعلة نوع رنگ زدن و رنگ کردن (نه فریب دادن) است و از مترادفات آن دو واژه "صبغ" و "صباغ" به معنای رنگ کردن و رنگرز می باشد.

در آیه شریفه مراد از "صبغه الله" یعنی دین، رنگ خدایی است که خداوند در متن تکوین زده و انسان را به آن زینت داده است.

این تعبیر در قرآن اشاره به عمل غسل تعمید که مسیحیان انجام می دهند دارد. و بچه های تازه متولد شده و کسانی می خواهند مسیحی شوند با این غسل، آنان را وارد دین مسیحیت می کنند و به این وسیله رنگ مسیحیت به او می زنند و این شست و شو کردن را یک نوع رنگ مسیحیت زدن می دانند.

قرآن می گوید رنگ، آن رنگی است که خدا در متن خلقت زده است ... [۸]. ایشان در ادامه می گوید "غسل تعمید اثری ندارد و کسی را که چیزی نیست نمی توان آنچنانی کرد؟! رنگ زدن آن رنگ زدن است که دست خلقت در متن آفرینش زده است. آنچه پیغمبر ما می گوید همان اسلام واقعی و همان فطرت واقعی است؛ فطرت واقعی یعنی رنگی که خدا در متن خلقت به روح و روان بشر زده است ... [۹].

پی نوشت

- [۲] برای آگاهی در این باره، نمایه عالم ذر، سؤال ۵۴، در سایت را مطالعه نمایید.
 [۳]. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش.
 [۴]. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۲، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق.
 [۵]. طوسی، محمد بن حسن، تبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۸۵، دار احیاء التراث العربی، بی تا، بیروت.
 [۶]. روم، ۳۰.
 [۷]. بقره، ۱۳۸.
 [۸]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۷۵، دارالعلم، الدار الشامیة، دمشق بیروت، ۱۴۱۲ ق.
 [۹]. رک: استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۶۱.

پرسش

رابطه امامت و توحید در حدیث سلسله الذهب چیست؟

پاسخ اجمالی

از این روایت استفاده می شود که وصول به مقام توحید، انسان را در عصمت و مصونیت وارد می کند، و وصول به این مقام بدون عبور از ولایت که معنای مرآت‌ی خدا است ممکن نیست.

برای درک عمیق این مطلب لازم است نکاتی به دقت مورد مطالعه قرار گیرد: ۱. اگر گفته می شود ولایت از آن خدا است؛ یعنی خداوند با همه موجودات معیت دارد. و اگر گفته می شود انسانی به مقام ولایت رسیده، به این معنا است که در مراحل سیرو سلوک و شهود الاهی، به مرحله ای رسیده که هیچ یک از حجب، بین او و حضرت حق حایل نیست و به مقام بندگی محضه خداوند، نایل آمده است.

۲. همه موجودات به حسب سعه و ضیق وجودی، از ولایت بهره می برند و مظهر این اسم اند. از این رو، «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ؛ اولین مخلوق» که حجاب اقرب و نزدیک ترین موجود از نظر قرب به ساحت اقدس کبریایی است، از ولایت مطلقه، عامه و کلیه الاهی برخوردار است.

۳. «اول ما خلق الله» همان حقیقت محمدیه؛ یعنی حقیقت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) است. پس انتمه معصومین (ع) از مقام ولایت کلیه برخوردارند. روشن است که آدمی در طریق کمال و قوس صعود، می تواند موانع پیش رو را به کناری نهد و از جمیع انیات و تعینات و تعلقات مادی و حتی معنوی جدا و ذوب در حضرت احدیت شود و به مقام فنا دست یابد. در چنین حالتی خویشتن خویش را فراموش نموده، محو جمال معشوق گشته و به هر چه که

می‌نگردد فقط او را ببیند و بس، و تا آن جا پیش رود که دوئیت را برداشته و به مقام هوهویت برسد، آئینه تمام‌نمای حق تعالی شود، از مقام ولایت کلیه برخوردار شود و خداوند در مظهري کامل تجلی نماید.

۴. توحید همان معنای مرآتیی و آیتی حجاب اقرب است و ورود به چنین عالمی، مشروط به عبور از ولایت است؛ یعنی کسی در ناحیه صعود به معرفت و قرب ذات اقدس حق تعالی نمی‌رسد، مگر از این آئینه و آیت بزرگ؛ زیرا نور و تشعشع این خورشید، دیده هر بیننده را کور می‌کند و نمی‌توان بدون آئینه و حجاب، جمالش را مشاهده کرد. پس توحید عین ولایت و ولایت عین توحید است و این دو از هم دیگر جدایی ندارند.

امام خمینی (ره) می‌گوید: شیخ عارف شاه آبادی (دام ظلّه) می‌فرمود که شهادت به ولایت در شهادت به رسالت نهفته است؛ زیرا که ولایت، باطن رسالت است و نویسنده گوید که در شهادت به الوهیت شهادتین منطوی است جمعاً و در شهادت به رسالت آن دو شهادت نیز منطوی است، چنانچه در شهادت به ولایت آن دو شهادت دیگر منطوی است.

لذا ما بر این باوریم که برای درک و شناخت هر یک از صفات الهی راهی جز شناخت و ارتباط با معصومان (ع) وجود ندارد؛ مثلاً برای شناخت این نکته که آیا خداوند نسبت به کاری که انجام می‌دهیم رضایت دارد یا نه، راهی نداریم جز این که رضایت یا عدم رضایت اهل بیت (ع) را به دست آوریم

پاسخ تفصیلی

امام رضا (ع) در حدیث سلسله الذهب فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ کلمه «لا اله الا الله» قلعه من است، پس هر که در آن قلعه وارد شود، از عذاب من در امان است، و چون کجاوه به راه افتاد، حضرت با صدای بلند فرمود: به شروط کلمه «لا اله الا الله»، و من از شروط آن هستم.» [۱]

معنای این روایت آن است که وصول به مقام توحید که از آن به «لا اله الا الله» تعبیر شده، انسان را در عصمت و مصونیت وارد می‌کند، و وصول به این مقام بدون عبور از ولایت که معنای مرآتیی خدا است، ممکن نیست. برای درک عمیق این مطلب لازم است نکاتی به دقت مورد مطالعه قرار گیرد:

۱. ولایت و ولی بودن خداوند از صفات و اسمای لازمه ذات است که ایجاد، پرورش و اماتة موجودات و... در ظل و سایه این اسم و صفت است.

۲. اگرچه برای واژه ولایت معانی متعددی ذکر شده است، اما دقت در این معانی، ما را به این نتیجه خواهد رساند که همه آنها به یک معنا بر می گردند. این معنا عبارت است از این که دو چیز و یا بیشتر، به گونه ای باشند که بین آنها هیچ گونه حجاب، مانع، فاصله و جدایی نباشد. به عبارت دیگر؛ به مقام یگانگی بین بنده و پروردگار، حیب و محبوب، عاشق و معشوق که جدائی در آن نیست، ولایت گفته می شود. پس اگر گفته شد: ولایت از آن خدا است، معنی خداوند با همه موجودات مراد است. و اگر گفته شد: انسانی به مقام ولایت رسیده، به این معنا است که در مراحل سیر و سلوک و شهود الهی، به مرحله ای رسیده که هیچ یک از حجب نفسانیه، بین او و حضرت حق حایل نیست و به مقام بندگی محضه خداوند، نایل آمده است. دقیقاً به جهت همین نزدیکی و قرابت و وحدت است که به هر یک از مالک و مملوک، و دو نفری که پیمان بسته اند، و حیب و محب، و همسایه و... ولی گفته می شود. با این توضیح روشن شد که از لوازم ولایت، مالکیت و سلطنت در تدبیر، تکفل و سرپرستی در امور و وساطت در فیض است. [۲]

۳. لازمه وجود هر موجودی، وجود ولایت است؛ زیرا موجودات، نسبت به ذات مقدس حضرت حق، ربط محض هستند. پس ولایت در همه موجودات وجود دارد، اما به حسب سعه و ضیق موجودات، آثار ولایت در آنها متفاوت است؛ یعنی آنانی که از سعه وجودی بیشتری برخوردارند، از ولایت بیشتری نیز بهره می برند. پس هر موجودی البته به حسب سعه و ضیق هویت وجودی خود، مظهر این اسم است. از این رو، «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ؛ اولین مخلوق» که حجاب اقرب و نزدیک ترین موجود از نظر قرب به ساحت اقدس کبریایی است، از ولایت مطلقه، عامه و کلیه الهیه برخوردار است و وجود، روزی، حیات، ممات و... تمام موجودات به افاضه او است.

۴. از این «اول ما خلق الله» به حقیقت محمدیه تعبیر می شود. این حقیقت، همان حقیقت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) است. [۳] لذا است که حضرت علی (ع) می فرماید: «فَأَنَا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»؛ ما دست پرورده پروردگارمان هستیم، و مردم پس از این، دست پرورده ما هستند. [۴]

پس استبعادی ندارد که گفته شود: آنان بندگان خدا هستند و مردم بندگان ایشان. [۵] از این جهت است که امام باقر و صادق (ع) فرمودند: «وَلَا يَتَنَا وَلَا يَتِيَّةٌ»

اللهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا؛» ولایت ما ولایت خداوند است که تمام انبیاء با آن ولایت مبعوث شده‌اند. [۶] روشن است که مراد از این عبارت وجود جسمانی و تاریخی امامان نیست. پس می‌توان گفت که مقام ولایت کلّیه ائمه معصومین (ع) با ذات اقدس خداوندی، وحدت و هوهویت دارد. [۷]

۵. روشن است که ولایت کلیه، در خداوند ذاتی است و در غیر او عرضی؛ یعنی «اول ما خلق الله» در عین آن که از همه موجودات عالم، پرورنده‌تر، و قادرتر است، باز از خود چیزی را ندارد و تنها آئینه است، آئینه تمام‌نمایی که ذات و صفات جمال و جلال حق تعالی را نشان می‌دهد.

۶. همان‌گونه که بیان شد آدمی در طریق کمال و قوس صعود، می‌تواند موانع پیش‌رو را به کناری نهد و از جمیع انیات و تعینات و تعلقات مادی و حتی معنوی، [۸] جدا و ذوب در حضرت احدیت شود و به مقام فنا دست یابد. در چنین حالتی خویشتن خویش را فراموش نموده محو جمال معشوق گشته و به هر چه که می‌نگرد فقط او را ببیند و بس، و تا آن جا پیش رود که دوئیت را برداشته و به مقام هوهویت برسد و آئینه تمام‌نمای حق تعالی شود. [۹]

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار که با وجود تو کس نشنود ز من که منم سید حیدر آملی (ره) با اشاره به این نکته که این مقام با فنا قابل دست‌یابی است، این سخن امیرالمؤمنین (ع): «أنا وجه الله، وأنا جنب الله، وأنا يد الله، وأنا آية الله. أنا الأول، أنا الآخر، أنا الظاهر، أنا الباطن» را ناظر به همین مقام می‌داند. [۱۰] و این یعنی تجلی کامل خداوند در مظهري (محل ظهور و بروز) کامل و دست‌یابی به ولایت کلیه الاهیه از سوی اهل بیت (ع).

۷. این هوهویت یعنی عینیت توحید و ولایت. به عبارت دیگر، توحید همان معنای مرآت و آیتی حجاب اقرب است و ورود به چنین عالمی، مشروط به عبور از ولایت است؛ یعنی کسی در ناحیه صعود به معرفت و قرب ذات اقدس حق تعالی نمی‌رسد، مگر از این آئینه و آیت بزرگ؛ زیرا نور و تشعشع این خورشید، دیده هر بیننده را کور می‌کند و نمی‌توان بدون آئینه و حجاب، جمالش را مشاهده کرد. [۱۱] پس توحید عین ولایت و ولایت عین توحید است و این دوازدهم دیگر جدایی ندارند. [۱۲]

امام خمینی (ره) در باره سرّ نوشتن کلمات «لا اله الا الله، محمد رسول الله و علی امیرالمؤمنین» بر همه موجودات از عرش اعلا تا منتهای ارضین می‌گوید: شیخ عارف شاه آبادی (دام‌ظله) می‌فرمود که شهادت به ولایت در شهادت

به رسالت نهفته است؛ زیرا که ولایت، باطن رسالت است و نویسنده گوید که در شهادت به الوهیت شهادتین منطوی است جمعاً و در شهادت به رسالت آن دو شهادت نیز منطوی است، چنانچه در شهادت به ولایت آن دو شهادت دیگر منطوی است. [۱۳]

همو در جایی دیگری فرماید: موجودات به واسطه انسان رجوع به حق کنند، بلکه مرجع و معاد آنها به انسان است... و این که در آیه شریفه، حق می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ آيَاتُهُمْ ثُمَّ أَنْ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ» [۱۴] و در زیارت جامعه می فرماید: «وایاب الخلق إليك و حسابهم عليك»، سَرِّی از اسرار توحید، و اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل رجوع إلى الله است؛ زیرا که انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود تعیین و آئیت و انانیتی ندارد، بلکه خود از اسمای حسنا و اسم اعظم است. [۱۵]

براهل دقت پوشیده نیست که معنای سخنان ما انکار مخلوق یا انسان بودن اهل بیت (ع) نیست، و نیز در صدد بیان این عقیده باطل نیستیم که خداوند در آنها حلول کرده است، [۱۶] بلکه ما اگرچه آنان را مخلوقی مانند سایر مخلوقات می دانیم، اما معتقدیم که خودیت از آنان رخت برپسته بود و به بالاترین مرحله فنا و مقام ولایت نایل آمدند. [۱۷] روشن است که به هر مقدار خودیت مستهلک شود، خدا حضور می یابد و انسان به همان میزان آئینه تمام نمای حق تعالی خواهد شد. با توضیحاتی که ارائه کردیم روشن شد که ولایت و توحید وحدت دارند و با عشق به ولایت است که می توان به توحید رسید. لذا ما بر این باوریم که برای درک و شناخت هریک از صفات الهی راهی جز شناخت و ارتباط با معصومان (ع) وجود ندارد؛ مثلاً برای شناخت این نکته که آیا خداوند نسبت به کاری که انجام می دهیم رضایت دارد یا نه، راهی نداریم جز این که رضایت یا عدم رضایت اهل بیت (ع) را به دست آوریم. [۱۸]

پی نوشت

- [۱]. شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۷؛ همو، معانی الاخبار، ص ۳۷۰ و ۳۷۱؛ همو، التوحید، ص ۲۴ و ۲۵؛ شیخ طوسی، امالی، ج ۲، ص ۲۰۱.
- [۲]. در این باره، نک: حسینی طهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، ج ۵، ص ۱۰-۳۳.
- [۳]. بر این اساس رسول خدا (ص) فرمود: «أول ما خلق الله نوری» که نوع انسانی بلکه جمیع مخلوقات از این نور (که عقل اول است و روح محمدی است و نفس واحده است و آدم نشئه اول دار وجود است) آفریده شدند، و نیز فرمود: «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» (وقتی آدم بین آب و گل بود من پیغمبر بودم)؛ یعنی عقل اول که روح محمدیه است و او را در همه عوالم مظهر است و هر

موجودی از او فیض می‌گیرد. پس آدم از عقل اول یعنی از حقیقت محمدیه فیض وجود گرفت. در این باره، نک: قیصری، محمد داوود، شرح فصوص الحکم، به کوشش: سید جلال الدین اشتیانی، پیشگفتار، ص ۵۵-۵۷؛ حسن: زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۶۴ و ۶۵. [۴]. نهج البلاغة، نامه ۲۸، ص ۲۸۶.

[۵]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۱۹۴.

[۶]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷؛ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۷۵.

[۷]. ملاقات مرحوم علامه حسینی طهرانی و هاشم حداد با مرحومه بانو اصفهانی و پرسش از مقام هوویت، خواندنی است که خواننده محترم رابه: حسینی طهرانی، سید محمد حسین، روح مجرد، ص ۲۹۴، ارجاع می‌دهیم.

[۸]. برای آگاهی از حجب ظلمانی و نورانی، نک: پاسخ شماره: نمایه: حجاب های نورانی، سؤال ۴۷۶۷ (سایت: ۵۰۱۳).

[۹]. برای آگاهی بیشتر از این مقام، نک: المقدمات من نص النصوص، ص ۴۶.

[۱۰]. نک: جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۶۴-۳۶۷ و ۳۸۰.

[۱۱]. نک: شیخ محمود شبستری در گلشن راز، ص ۱۲-۱۴.

[۱۲]. در این باره، نک: نوری، علی، التعليقات علی مفاتیح الغیب، ص ۷۴۲؛ قمشه‌ای، آقا محمدرضا، مجموعه آثار حکیم صهبا، ص ۱۱۱-۱۵۰؛ حسینی طهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۵-۱۴.

[۱۳]. نک: امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۱۶۱.

[۱۴]. غاشیه، ۲۵.

[۱۵]. امام خمینی، آداب الصلاة، ص ۲۶۳؛ برای آگاهی بیشتر، نک: میرداماد، قیسات، ص ۳۹۷.

[۱۶]. گفتنی است که غلات، پیامبر(ص) و ائمه(ع) را خدا می‌دانستند با این توجیه که: ذات خداوند در بدن جسمانی پیغمبر و یا امام حلول می‌کند و با آنان متحد می‌شود و در این حال، طبیعت آدمی به شکل طبیعت الهی در می‌آید. نک: مشکور، جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۵.

اما آنچه ما بدان اشاره کردیم بحث تجلی است و فرق بین تجلی و بین حلول و اتحاد، در آن است که «اتحاد» عبارت است از: یک چیز شدن دو چیز و «حلول» یعنی وارد شدن چیزی در چیز دیگر. پس تحقق دو عنوان فوق، فرع بر تحقق دو امر در ابتدا است، اما تجلی، مبتنی بر وحدت شخصی وجود و انحصار آن در وجود حق تعالی است که به ربط محض، آیت و نمود بودن ماسوی الله، معتقد است. بر این اساس؛ اساساً زمینه‌ای برای حلول یا اتحاد، وجود ندارد. برای آگاهی بیشتر، نک: رحیمیان، سعید، تجلی و ظهور در عرفان نظری، ص ۴۶ و ۴۷.

صدر المتألهین در این مورد چنین می‌گوید: برخی از جهله پنداشته‌اند که ذات احدیتی که در زبان عرفا به مقام احدیت و غیبت احدیت متصف شده، تحقق بالفعل و مجرد از مظاهر و مجالی ندارد، بلکه آنچه متحقق است، عالم صورت و قوای روحانی و حس آن است و حق تعالی نیز همان مظاهر است و به عبارتی، مجموع عالم و حقیقت انسان کبیر است. این قول کفر فضاحت باری است و نسبت دادن این قول به بزرگان از صوفیه افترای صرف است. ملاصدرا شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۲، ص ۳۴۱.

[۱۷]. حضرت علی(ع) در بیان خصوصیات اهل بیت می‌فرماید: «وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ»؛ ویژگی‌های ولایت از آن آل محمد است. نهج البلاغة، خطبه ۲. برای آگاهی بیشتر از مقام ولایت اهل بیت(ع)، نک: ترخان، قاسم، نگرشی عرفانی، فلسفی و کلامی به: شخصیت و قیام امام حسین(ع)، ص ۱۰۸-۱۴۲، چاپ اول، انتشارات چلچراغ، ۱۳۸۸ ه. ش.

[۱۸]. برای آگاهی بیشتر، نک: ترخان، قاسم، مهر ماه، ۱۴۸-۱۶۱، چاپ اول، انتشارات چلچراغ، ۱۳۸۹ ه. ش.

تذکر: در تهیه این مقاله از نرم افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری استفاده شده است. بر این اساس؛ به کتابنامه‌های این نرم افزارها مراجعه شود

پرسش

محل درآمد پیامبر اسلام (ص) از چه راه‌هایی بوده و حضرتشان چگونه امرار معاش می‌کردند؟

پاسخ

گزارش‌های تاریخی نشانگر آن است که حضرت محمد (ص) قبل از پیامبری، از تلاش برای کسب معاش متوسط دریغ نمی‌فرمودند، اما این‌که زندگی حضرتشان بعد از نبوت چگونه تأمین می‌شد، باید گفت که معاش زندگی ایشان در دوران پیامبری با چند روش اداره می‌شد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. اموال حضرت خدیجه (س)

حضرت خدیجه (س) که در آغاز بعثت، به رسول خدا (ص) ایمان آورد، با اموال و ثروت خویش ایشان را در امر تبلیغ رسالت نیز یاری داد. پیامبر (ص) در این زمینه می‌فرماید: «هیچ مالی هرگز مانند مال خدیجه به من سود نرساند». [۱] اموال حضرت خدیجه (س) تا سال هجرت (ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت) باقی بود. [۲] این کمک مالی در زمان‌های خاصی، مانند دوران محاصره شعب ابی طالب بسیار برای حضرتشان مفید بود. [۳]

۲. هدایای مردمی

یکی از درآمدهای پیامبر اکرم (ص) هدایایی بود که مردم به آن حضرت می‌دادند. به عنوان نمونه؛ یکی از عالمان یهودی به نام مُخیرِیق که دارای اموال زیادی بود، وصیت کرد اموال ایشان به پیامبر (ص) اختصاص دارد و هر گونه می‌خواهد در آن مصرف کند. هنگام ورود پیامبر (ص) به مدینه، هفت باغ خود را به ایشان بخشید. این اموال در اختیار پیامبر قرار گرفت که اکثر

صدقات پیامبر(ص) در مدینه از این اموال بود. [۴]

۳. انفال، فیه، غنائم جنگی و خمس

در روایات، برخی از اموال را مختص به پیامبر اکرم(ص) می‌دانند. انفال، [۵] اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می‌شود. همچنین سرزمینی که اهلش آن را ترک کرده و از آن هجرت می‌کنند، «فیه» نامیده می‌شود، و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می‌بخشیدند- در صورتی که صاحب آن شناخته نشود-، بیشه‌زارها و جنگل‌ها و دژه‌ها و سرزمین‌های موات که همه اینها از آن خدا و پیامبر(ص) و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد. [۶]

در روایت دیگر وارد شده است که «غنائم بدر مخصوص پیامبر(ص) بود»، [۷] اما با وجود این که این اموال مختص به آن حضرت بود، از روی تفضل آن را در میان جنگ جویان تقسیم می‌کردند.

همچنین طبق آیه «هرگونه غنیمتی - غنائم جنگی و غیر آن - به شما رسد، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و اماندگان در راه است»، [۸] پیامبر(ص) می‌توانست مقداری از درآمد زندگی خویش را از این راه تأمین کند.

۴. مزارعه

از امام صادق(ع) درباره مزارعه سؤال شد، و امام(ع) فرمود: «... هنگامی که اهل خیبر نزد پیامبر(ص) آمدند، آن حضرت سرزمین خیبر را به آنان تحویل داد تا آن را آباد کنند و نصف محصول آن متعلق به آنها باشد [و نصف دیگر برای پیامبر]»، [۹]

البته مشخص است که پیامبر(ص) تمام سود حاصله را در راستای مصارف شخصی خود هزینه نمی‌کردند، اما با این وجود، طبیعی بود که حضرتشان به اندازه یکی از مسلمانان عادی از آن بهره جویند.

۵. بازرگانی

با توجه به تجربه‌ای که آن حضرت در زمان شرکت در کاروان تجاری حضرت خدیجه(س) به دست آورده بود، گاهی به این کار نیز مبادرت می‌ورزید. در

روایتی می خوانیم:

روزی رسول خدا(ص) از منزل عائشه بیرون آمد و با مردی اعرابی روبرو گشت که ماده شتری همراه داشت و گفت: ای محمد! این شتر را از من می خری؟ حضرت فرمود: «آری، به چند می فروشی؟» گفت: به دویست درهم، ... [۱۰]

۶. چوپانی

امام صادق(ع) فرمود: «خداوند متعال پیغمبری را مبعوث نفرمودند؛ مگر آن که او را به شغل چوپانی - در اوائل عمر - واداشته است». [۱۱] پیامبر اسلام(ص) قبل از بعثت، به صورت مستقیم به این فعالیت اقتصادی مشغول بودند، اما بعد از رسیدن به مقام رسالت با واسطه این شغل را ادامه دادند؛ واقدی در این باره می نویسد: «عیینه بن حصن به همراه چهل سوار بر شتران رسول الله(ص) شبیخون زده و آنها را به غنیمت گرفته است». [۱۲] این روایت نشان می دهد که پیامبر(ص) شترانی داشت و به چوپان ها می دادند تا به چراگاه ببرند.

۷. کشاورزی

پس از هجرت پیامبر(ص) به مدینه، مردم آن جا زمین هایی را در اختیار رسول خدا(ص) قرار دادند و حضرت در آن زمین ها کشاورزی و باغبانی می کردند. در این باره روایاتی در دست است که به برخی از عملکردهای پیامبر(ص) در مزارع و باغ ها اشاره می کند. [۱۳]

در حدیثی آمده است: «چیزی برای خدا محبوب تر از کشاورزی نیست و خداوند جزا در پس که خیاط بود، همه پیامبران را کشاورز مبعوث ساخته است». [۱۴] با توجه به این حدیث؛ همه پیامبران کشاورزی کرده و از حاصل دسترنج خویش امرار معاش می کردند. [۱۵]

۸. کارهای منزل

یکی از فعالیت های مهم اقتصادی برای تنظیم معاش، آن است که انسان برخی از کارهای خانه را به جای آن که به دیگران سپرده و دستمزدی به آنان پرداخت کند، خود متکفل آن شده و از این راه در هزینه ها صرفه جویی کند. در همین راستا پیامبر(ص) نیز در کنار کارهای مهم رسالت و نیز برخی فعالیت های اقتصادی، جامه خود را خودشان می دوختند، کفششان را وصله می کرد، به گونه ای که بیشتر کار آن حضرت در خانه خیاطی بود [۱۶] و

پی نوشت

- [۱]. طوسی، محمد بن حسن، امالی، ص ۴۶۸، قم، دارالثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۲]. طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، محقق، بحر العلوم، حسین، ج ۳، ص ۲۳۷، قم، المحبین، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.
- [۳]. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۵۰، تهران، اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ق.
- [۴]. حمیری معافری، عبد الملک بن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۵۱۸، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
- [۵]. نک: «فرق انفال با مباحات و تبیین ماهیت معادن»، ۸۸۰۱۸.
- [۶]. حلی، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۵۴، قم، چاپ اول، بی تا.
- [۷]. همان: مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۱۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- [۸]. انفال، ۴۱.
- [۹]. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۰۲، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۱۰]. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۰۷، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- [۱۱]. بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۱۱۷.
- [۱۲]. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۲، ص ۵۳۹، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.
- [۱۳]. نک: حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۸، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- [۱۴]. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۸۴.
- [۱۵]. نک: وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۸، «بَابُ اسْتِخْتِابِ الْعَمَلِ بِالْيَدِ».
- [۱۶]. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعة وزام، ج ۱، ص ۴۱، قم، مكتبة فقیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

پرسش

معنای «نبوت عامه» و «نبوت خاصه» و تفاوت میان آنها چیست؟

پاسخ

در منابع و کتاب‌های کلام اسلامی؛ یکی از مباحث نبوت، گفت‌وگو در مورد «نبوت عامه» و «نبوت خاصه» است که در ذیل به تعریف و تفاوت میان آنها اشاره می‌شود.

الف. نبوت عامه

باقطع نظر از نبوت یک یا چند پیامبر، اصل و اساس لزوم ارسال پیامبران، نزول وحی، و این‌که هر پیامبری باید معجزه‌ای داشته باشد و هر موضوع کلی که ارتباط با تمام پیامبران دارد، در «نبوت عامه» مورد بررسی قرار می‌گیرد. [۱] به عبارت دیگر، گفت‌وگو در مورد «نبوت عامه»، پیش‌نیاز مسأله مرتبط با «نبوت خاصه» است.

ب. نبوت خاصه

در «نبوت خاصه» در مورد پیامبری یک نبی و رسول، سخن به میان می‌آید. برای نمونه؛ در مورد پیامبری حضرت محمد (ص) که آخرین پیامبر و کتاب او آخرین کتاب‌ها و رسالت او آخرین رسالت‌ها است و قرآن معجزه جاویدان او تا روز قیامت است و هیچ‌کس توان مبارزه با آن را ندارد، به طور جداگانه بحث می‌شود. [۲] با توجه به آنچه گفته شد؛ «نبوت عامه» و «نبوت خاصه» تفاوت‌هایی دارند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. «نبوت عامه»، از طریق برهان عقلی ثابت می‌شود؛ [۳] اما راه‌های شناخت «نبوت خاصه» متفاوت است، به عنوان نمونه، اندیشمندان دینی، پیامبری

حضرت محمد(ص) را از چند راه اثبات می‌کنند:

- ۱-۱. معجزه جاوید آن حضرت؛ یعنی قرآن کریم که ملت‌ها را برای اثبات حقانیت خود به مبارزه طلبی دعوت کرده است. [۴] آن‌جا که فرمود: «مثل قرآن بیاورید»، [۵] در مرحله بعد می‌فرماید: «اگر می‌توانید ده سوره همانند قرآن»، [۶] سپس «یک سوره» [۷] و بالأخره فرمود: «یک جمله مثل قرآن» [۸] بیاورید که در هر چهار مرحله شکست خوردند و نتوانستند مانند آن را بیاورند.
 - ۱-۲. بشارت پیامبران قبلی؛ [۹] قرآن در این زمینه می‌فرماید: «و به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: "ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده توراتی می‌باشم که قبل از من فرستاده شده، و بشارت‌دهنده به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است» [۱۰].
 ۲. برخی از سرفصل‌هایی که در «نبوت عامه» مطرح می‌شود، عبارت است از: بحث از لزوم یا سزاوار بودن مبعوث شدن پیامبران برای هدایت و ارشاد انسان، شناخت پیامبران راستگوار مدعیان دروغین پیامبری، ادله لزوم بعثت، و... [۱۱].
- اما در نبوت خاصه پیامبری؛ مانند رسول اکرم(ص)؛ مباحثی نظیر خاتمیت، جهان‌گیر بودن دعوت، جاوید بودن معجزه آن حضرت؛ یعنی قرآن، [۱۲] مطرح می‌شود.

پی‌نوشت

- [۱]. ر. ک: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۴۴۷، تهران، صدرا.
- [۲]. همان، ص ۴۴۷-۴۴۸.
- [۳]. نک: حسینی لواسانی، سید حسن، نورالافهام فی علم الکلام، ج ۱، ص ۳۰۴، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- [۴]. سبحانی، جعفر، رسائل و مقالات، ج ۱، ص ۴۱-۴۲، قم، مؤسسه الامام الصادق(ع)، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق.
- [۵]. اسراء، ۸۸.
- [۶]. هود، ۱۳.
- [۷]. بقره، ۲۳.
- [۸]. طور، ۳۴.
- [۹]. رسائل و مقالات، ج ۱، ص ۴۲.
- [۱۰]. صف، ۶.
- [۱۱]. نک: سبحانی، جعفر، الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، ص ۲۲، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، چاپ سوم، ۱۴۱۲ق؛ همو، المحاضرات فی الالهیات، تلخیص: ربانی گلپایگانی، علی، ص ۲۴۵، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، چاپ یازدهم، ۱۴۲۸ق.
- [۱۲]. الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، ص ۲۱۹؛ رسائل و مقالات، ج ۱، ص ۴۱.

پرسش

میزان حجیت افعال و کلمات حضرات معصومین
چقدر است؟

پرسش

از نتیجه روایات وارده به دست می آید که ما علم به وظیفه حضرات معصومین نداریم و در صورتی که علت رفتار خود را بیان نفرمایند ما نمی توانیم از علت آن رفتار مطلع گردیم. حال در این صورت سوالی مطرح می گردد که ما چگونه می توانیم افعال کسانی را که علم به وظیفه ی آن ها نداریم الگو قرار دهیم؟

۲. آیا افعال حضرات معصومین حجت است؟ در صورت مثبت بودن جواب آیا حجیت فعل اولی تراست یا حجیت قول؟

۳. الگو برداری ما از آن بزرگوران در چه حد است؟ بفرض مثال اگر امیرالمومنین در روز دوشنبه از یک مسیر و روز سه شنبه از مسیر دیگر تردد فرمایند؛ آیا در مقابل این عمل وظیفه ای نداریم یا الگو برداری از این افعال به حال ما سودمند است؟

۴. با توجه به اینکه ما علم به وظیفه حضرات معصومین نداریم، آیا ممکن است از آن بزرگوران رفتاری همچون ترک نماز، یا ترک واجباتی مانند نماز سر بزنند؟

پاسخ اجمالی

یکی از ادله معتبر اسلام، سنت پیامبر (ص) و دیگر معصومین (ع) است که همانند آیات قرآن برای مسلمانان حجت است که به سه شکل قول، فعل و تقریر معصوم در دسترس ما قرار دارد. گفته ها و سخنان معصومین (ع) را که

در احادیث و روایات آمده است «قول معصوم»، اعمال و افعالی را که آنان انجام می‌داده‌اند «فعل معصوم» و تأیید کردن سخن یا عمل دیگری را «تقریر معصوم» گویند.

اگر معصوم (ع) کاری را انجام داد، دلالت بر مباح بودن عمل دارد. و اگر کاری را انجام نداد، دلالت بر عدم وجوب دارد. اما مستحب، حرام یا مکروه بودن عمل دانسته نمی‌شود. مگر اینکه از دلیل یا نشانه یا علامت دیگری استفاده کنیم.

اگر بدانیم این عملی که از معصوم صادر شده است از اعمال اختصاصی منصب نبوت یا امامت است، ما وظیفه اطاعت و الگوگیری در آن عمل را نداریم.

اما در جایی که شک داریم که عملی را که معصوم (ع) انجام داده از اعمال اختصاصی اوست یا از اعمال غیر اختصاصی، اصل اشتراک در تکالیف، حکم می‌کند؛ همه تکالیفی را که ما داریم، آنان نیز داشته باشند، مگر موارد خاصی که دلیل داشته باشیم، آنان مکلف به تکلیف دیگری هستند.

دلالت گفتار امام از دلالت فعل و عمل آن بزرگواران بیشتر و روشن‌تر است زیرا در کلام و گفتار امکان استفاده از الفاظ و کلماتی و صیغه‌های خاصی که کاملاً دلالت بر منظور داشته باشد و حکم را به صورت روشن بیان کند وجود دارد.

اما اینکه حضرات معصومین واجبی مانند نماز را ترک کرده باشند، باید گفت گرچه آنان در موارد زیادی تقیه می‌کردند و یا یاران خود را امر به تقیه می‌کردند اما گزارش نشده است که خود آنان، واجبی مانند نماز را ترک کرده باشند.

پاسخ تفصیلی

یکی از ادله معتبر اسلام در شناخت وظایف، تکالیف و حقوق و... سنت است. از نظر اهل سنت (عامه)، قول، فعل و تقریر پیامبر (ص) "سنت" گفته می‌شود. و از نظر شیعه قول، فعل و تقریر همه معصومین (ع) است. زیرا ائمه (ع) از طرف خداوند متعال، توسط پیامبر (ص) به منصب امامت منصوب هستند و به احکام الهی علم دارند و آنچه را می‌گویند یا عمل می‌کنند همان حکم خداست که نزد آنان است و به واسطه پیامبر یا مستقیماً، به آنان رسیده

است. حضرت علی (ع) فرمود: "پیامبر (ص) به من هزار در از درهای علم را یاد داد که از هر دری هزار در باز می شود." [۱] بنا بر این ائمه (ع) یکی از مصادر و منابع تشریح احکام و دستورات الهی هستند و کلام و عمل و تقریر آنان برای ما حجت است و باید آنرا رعایت کنیم. خداوند مقام آنها را طوری قرار داده که ما باید وظایف و تکالیف خود را از آن بگیریم. قرآن مجید می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید)...". [۲] رسول گرامی اسلام در این باره می فرماید: "من دو چیز گرانبها و ارزنده در نزد شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم را. تا هنگامی که به آن دو متمسک می شوید هرگز گمراه نخواهید شد، و این دو یادگار من هیچ گاه از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض بر من وارد گردند." [۳]

بنا بر این از آنجا که حضرات معصومین (ع) از طرف خداوند منصوب هستند سنت (قول، فعل و تقریر) آنان حجت بوده و اطاعت شان بر همگان لازم است.

۱. قول معصوم

گفته ها و سخنان معصومین (ع) را که در احادیث و روایات آمده است «قول معصوم» می گویند. در مواردی که احکام الهی در گفتار معصومین (ع) بیان شده باشد، برای فقیه و مجتهد کافی است که طبق شرایطش به آن استناد نماید. دلالت گفتار امام از دلالت فعل و عمل آن بزرگواران بیشتر و روشن تر است زیرا در کلام و گفتار امکان استفاده از الفاظ و کلمات و صیغه های خاصی که کاملاً دلالت بر منظور داشته باشد و حکم را به صورت روشن بیان کند وجود دارد.

۲. فعل معصوم

اعمال و افعالی را که معصومین (ع) انجام می داده اند «فعل معصوم» می نامند. مقدار دلالت فعل معصوم (ع) این است که اگر کاری را انجام داد، دلالت دارد که کار مباح است (انجامش اشکالی ندارد). اما واجب یا مستحب بودن فعل را نمی رساند. و اگر کاری را انجام نداد، دلالت دارد که فعل، حداقل واجب نیست. اما بر حرمت یا کراهت دلالت ندارد. مگر اینکه از دلیل یا نشانه یا علامت دیگری بفهمیم که واجب، مستحب، حرام یا مکروه است. [۴]

البته این در صورتی است که آن عمل از اعمال اختصاصی منصب نبوت یا امامت نباشد اما اگر بدانیم عملی که از معصوم صادر شده است از اعمال اختصاصی اوست، که ما وظیفه اطاعت و الگوگیری در آن عمل را نداریم. مثل وجوب نماز شب یا ازدواج با بیش از چهار همسر دائم برای پیامبر.

همچنین در جایی که شک داریم که عملی را که معصوم (ع) انجام داده از اعمال اختصاصی اوست یا از اعمال غیر اختصاصی، باید بنا را بر این بگذاریم که از اعمال و وظایف اختصاصی آن حضرت نیست زیرا پیامبر (ص) و امامان (ع) در درجه اول انسان هایی مانند ما هستند و اصل اشتراک در تکالیف حکم می کند همه تکالیفی را که ما داریم آنان نیز داشته باشند مگر مواردی خاص که دلیل داشته باشیم آنان مکلف به تکلیف دیگری هستند.

س در مواردی که احکام و قوانین الهی در عمل و کردار معصوم متجلی شده باشد، فقها و مجتهدین و سایر مسلمانان و مردم می توانند طبق شرایطش به آن استناد نمایند و بر اساس آن فتوا دهند یا عمل کنند.

بنابر این فعل و عمل معصوم بیان کننده حکم شرعی است اما دلالتش به اندازه گفتار و کلام نیست.

۳. تقریر معصوم

تایید و امضای گفتار یا عمل دیگران از سوی معصومین (ع) را «تقریر معصوم» می گویند

کیفیت تقریر بدین صورت است که اگر سخنی در حضور معصوم گفته می شد و یا عملی در محضرشان صورت می گرفت که مورد تایید و رضایت آنان بود، به گونه ای رضایت و تأیید خویش را در مقابل آن ابراز می داشتند. مثلاً چنانچه در حضور معصوم به شکلی وضو می گرفتند یا نماز می خواندند، یا سخنی را می گفتند و یا نسبتی را می دادند و حضرت در برابر آن سکوت می کردند، این سکوت نشانه تایید و رضایت معصوم از آن عمل یا سخن می باشد که بدان «تقریر» گفته می شود. زیرا اگر آن سخن و یا آن عمل از نظر شرعی اشتباه می بود به دلیل امر به معروف و نهی از منکر، لازم است معصوم از آن جلوگیری کند. البته حجیت تقریر دارای شرایطی است که عبارتند از:

۱. آن گفتار و یا آن عمل در حضور معصوم گفته شده و یا انجام گرفته باشد، یا اگر در حضور معصوم نیست خبرش به معصوم رسیده باشد و ایشان آن را تقریر نمایند.

۲. معصوم نسبت به آن گفتار و یا آن عمل توجه و علم داشته باشند.

۳. معصوم توانایی آگاه نمودن فرد و جلوگیری کردن از شخص را در صورتی که خطا می کند داشته باشند، مثلاً در حال تقیه به سر نبرند.

پس تقریر معصوم «تایید» سخن یا عمل دیگری است. چنین تقریری برای مجتهد نیز حجت است و می تواند طبق شرایطش بدان استناد نماید.

از آنچه بیان شد می توان نتیجه گرفت: دلالت گفتار بیشتر و روشن تر است زیرا در کلام و گفتار امکان استفاده از الفاظ و کلماتی و صیغه های خاصی که کاملاً دلالت بر منظور داشته باشد و حکم را به صورت روشن بیان کند وجود دارد. در حالی که مقدار دلالت عمل بسیار محدود است و در شرایط خاص، فقط بر جواز یا عدم وجوب فعل دلالت دارد.

در پاسخ به آخرین قسمت سؤال شما باید بگوئیم اگر چه حضرات معصومین در موارد زیادی تقیه می کردند و یا یاران خود را امر به تقیه می کردند اما گزارش نشده است که خود آنان در موردی، واجبی مانند نماز را ترک کرده باشند.

برای آگاهی بیشتر، نک: ۱. نمایه: دایره اعتبار و حجیت سنت، خلاصه سؤال: حجیت سنت در امور دنیوی است یا اخروی؟ سؤال ۵۸۳۱ (سایت: ۶۵۰۴).

۲. نمایه: کلمات پیامبر (ص) و وحی، خلاصه سؤال: آیا تمام کلمات و سخنان پیامبر اکرم (ص) وحی بوده است یا نه؟ سؤال ۲۵۳ (سایت: ۱۹۵۹).

پی نوشت

- [۱]. بحار الأنوار ج: ۳۱، ص: ۴۳۳؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ
- [۲]. نساء، ۵۹: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ..."
- [۳]. وسائل الشيعية ج: ۲۷، ص: ۳۴؛ أَنَّهُ (ص) قَالَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الْفَقْلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى تَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ
- [۴]. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ج ۲، ص ۵۷-۶۲، انتشارات دارالتعارف، بيروت، ط چهارم ۱۹۸۳-۵۱۴۰۳ م

پرسش

مذهب شیعه چرا مذهب جعفری نامیده شد؟

هیچ تاکنون به این نکته اندیشیده اید که چرا ما شیعیان رایپروان مذهب جعفری می خوانند؟ در میان امامان دوازدهگانه شیعه چرا مذهب ما به ایشان انتساب یافته است؟ با توجه به این که امام جعفر صادق (ع) ششمین امام شیعه هستند مگر بیش از ایشان وضعیت شیعه چگونه بوده و به عبارت دیگر چرا مذهب شیعه علوی یا حسنی یا حسینی یا سجادی و یا باقری نامیده نشده است؟ آنچه در پی می آید توضیحی است بر راز این نام گذاری.

عرصه تئوری ها و دیدگاههای علمی و فرهنگی در میان دانشمندان و فرهیختگان همواره عرصه ابقای بهترین اندیشه ها بوده است. هر نظریه ای آن هنگام توانسته جایگزین نظریه پیشین شود که محتوایی بهتر از آن را به بشریت هدیه کرده باشد و الا مورد استقبال قرار نخواهد گرفت. مکتب های فکری بزرگ نیز همواره باید دارای چنین ویژگی باشند تا بتوانند در دل بشر جایی باز کنند. نگاهی به دستاورد مکتب اسلام در مقایسه با آنچه جامعه جاهلی عرب بدان دل بسته بود و مبنای رفتار فردی و اجتماعی خود قرار داده بودمی تواند راز موفقیت اسلام را در برابر اندیشه های جاهلانه نشان دهد. پیامبر (ص) در دعوت خود ضمن پذیرش سنت های پسندیده انسانی در میان اعراب آنگاه که به نفی ضد ارزشها می پرداخت طرح های جایگزین نیز ارائه می کرد تا مخاطبان او احساس خلاء نکنند.

شاید راز بسیاری از شکست های فردی و اجتماعی مصلحان در طول تاریخ همین بوده که طرح جایگزین نداشته اند به همین نمونه تاریخ معاصر ایران توجه کنید. حضور روحانیت در مشروطیت و انقلاب اسلامی و این که چرا روحانیت در مشروطیت نتوانست تا پایان حضور داشته باشد اما انقلاب

اسلامی به رهبری امام موفق به براندازی یک نظام شد؟ شاید مهمترین نکته در همین طرح جایگزین بوده است. امام خمینی (ره) طرح جایگزین سلطنت را داشت اما روحانیت در مشروطیت به ابعاد این موضوع آن چنان که بایسته است نیاندیشیده بود و این سرانجام هر حرکت سیاسی و فکری است که فقط طرح براندازی داشته باشد و نه طرح جایگزین!

امام جعفر صادق (ع) در مسیر تکاملی حرکت شیعه گام دوم را برداشته بودند. یعنی پس از آنکه مردم بر اثر مجاهدت های امامان پیشین به ناصحیح بودن مذهب رسمی و دیگر اندیشه های منبعث از آن و نیز حرکت های سیاسی مبتنی بر آن در سالهای گذشته پی بردند آماده بودند تا طرح جایگزین مکتب اهل بیت را دریافت کنند و امام صادق (ع) همان بزرگواری است که با توجه به یک موقعیت استثنایی تاریخی طرح جایگزین شیعه را به هنگام ارائه کرد و امامان دیگر به شرح و بسط بعضی از ابعاد آن پرداختند.

دوره امامت حضرت که از سال ۱۱۴ هجری آغاز شده تا سال ۱۴۸ هجری ادامه یافت. (۱) یکی از شرایط بحرانی تاریخی در اسلام بود زیرا که بنیان حکومتی یکصدساله فروریخته بود و بنیان حکومت پانصدساله ای پی ریزی می شد و همت اصلی سران حکومت تازه، کوبیدن مخالفان بود. مثلا توجه کنید که از سال ۱۳۲ که رسماً حکومت عباسیان آغاز شد تا سال ۱۳۷ هجری سردمداران آن از هیبت و عظمت یکی از بزرگترین سرداران خود یعنی ابومسلم خراسانی هراس داشتند و تا او را با حيله و فریب نکشتند (۲) احساس آرامش نکردند و امام صادق (ع) با توجه به این فضا، پایه های فکری نظام تشیع یا طرح جایگزین را بنانهاد.

سالها پیش از امامت حضرت صادق (ع) تقریباً یکصد و سیزده سال پیش، جدایشان پیامبر اکرم (ص) در روزی گرم و سوزان و به هنگام بازگشت از آخرین حج خود در غدیر خم جانشینی خویش را به فرمان خدای به امام علی (ع) واگذار کرد و بر اساس منابع شیعی و بعضی از منابع اهل سنت از مردم در این باره بیعت گرفت. (۳) اما صلاح‌دید پیامبر اکرم (ص) به دلایلی مورد پذیرش بعضی از صحابه قرار نگرفت و با رحلت حضرت، خلافت در سقیفه بنی ساعده مسیری تازه یافت. چندان از صحابیان مهاجر در برابر انصار که خود دچار دو دستگی شده بودند با استناد به حق خویشاوندی با پیامبر (ص) خلافت را حق خود دانستند (۴) نه حق انصار. و با آن که امام

علی(ع) خویشاوندی روشنتری با پیامبر(ص) داشت به این بهانه که عرب نمی تواند امتیازات بیش از اندازه ای را برای بنی هاشم بپذیرد و قبلا نبوت به بنی هاشم رسیده بود و اینک خلافت باید به دیگر تیره های قریش برسد خود را شایسته خلافت دیدند. (۵)

از پس این تدبیر، مسیر قدرت سیاسی درامت اسلامی دگرگون شد و به تدریج هرچه بر سالها افزوده می شد این دگرگونی نیز بیشتر خودرا نشان می داد به گونه ای که در سال ۳۵ قمری که اندکی از انحرافات خود را نشان داده بود و امت اسلامی به چشم خویش بعضی از آن را می دید شورشی رخ داد که خلیفه سوم در طی آن کشته شد. (۶)

به گواهی جنگهای سه گانه ای که امام علی(ع) با ناکتین، قاسطین و مارقین انجام داد (۷) ، می توان پذیرفت که جامعه اسلامی دچار بحرانی عمیق شده بود؛ بحرانی که در تبدیل خلافت به ملوکیت خودرا نشان داد و خاندان بنی امیه که بیش از این در میان مسلمانان جایگاهی نداشتند و طلقای (آزادشدگان) پیامبر(ص) در فتح مکه بودند، (۸) با موقعیت سنجی سیاسی به اقتدار رسیدند و حکومتی ۹۰ساله را بنیان نهادند. سیاست عرب گرایی امویان موجب شد تا مخالفت هایی با آنان در جهان اسلام رخ دهد و تحلیل گران یکی از علل سقوط این سلسله را همین سیاست می دانند. (۹)

امویان با توجه به سابقه ناشایست خود در میان امت اسلامی جدی ترین رقیب خویش را بنی هاشم و علویان می دانستند و برای بی مقدار نشان دادن رقیب به هر حربه ای متوسل می شدند. از جمله به ساختن احادیث و روایاتی دست یازیدند تا حسن سابقه بنی هاشم و علویان را که بویژه در سایه فداکاری های حضرت علی(ع) به اعتباری فوق تصور دست یافته بودند بیالایند.

جاعلان حدیث نخست به جعل روایاتی در مذمت حضرت علی(ع) پرداختند. (۱۰) و در مرحله دوم از اختلاف میان خلفا و امام علی(ع) هر آنچه نیکی و سجایای اخلاقی بود به رقیبان آن حضرت نسبت دادند و در برابر هر فضیلتی که برای امام وجود داشت احادیثی را درباره فضیلتی مشابه برای رقیبان نیز جعل کردند (۱۱) تا آنچه امام علی(ع) بدان ها ممتاز بود عادی جلوه کند و در نهایت همانند یکی از اصحاب پیامبر(ع) تلقی شود نه بالاتر و در مقام خلافت هم خلیفه ای چونان دیگران معرفی شود که حتی به سیاست های زیرکانه روزگار نیز که عبارت از حيله و مکر و فریب باشد آگاه نیست. (۱۲)

امویان به این نیز اکتفا نکردند و فرمان سب امام علی (ع) را برمنابر و در خطبه ها و پس از هر نماز اعلام کردند (۱۳) که تا پایان حکومت آنها به جز مقطع کوتاه خلافت عمر بن عبدالعزیز (۱۴) (۹۹ تا ۱۰۱ هجری) باقی بود.

شایان توجه است که پرداختن به موضوعاتی چون ایمان ابوطالب، پدر حضرت علی (ع) در هنگام مرگ که همواره یکی از نقاط اختلاف میان شیعه و سنی بوده است و طرفین در این باره کتابهایی نوشته اند. (۱۵) باتوجه به کفر ابوسفیان که تا حمله مسلمانان به مکه و ایمان اجباری او، حمله به ابوطالب و طرح ایمان او باهمین انگیزه بود و به گفته یکی از محققان، اگر ابوطالب، پدر حضرت علی (ع) نبود هرگز مورد تهاجم قرار نمی گرفت. (۱۶) علاوه براین در عرصه اجتماعی بسیاری از صلح اجباری امام حسن (ع) (۱۸) علویان را ظاهراً از صحنه سیاسی جامعه حذف کرد. هرچند امام بازرگی موادی را در صلحنامه گنجانده بود که فقط از آن طریق می شد ماهیت بسیار متظاهر معاویه را به جامعه نشان دهد. موادی چون عدم اذیت و آزار شیعیان علی و عدم تعیین جانشین از سوی معاویه دوماده مهم این قطعنامه بودند که با زیرپا گذاشته شدن از سوی معاویه چهره واقعی او را نشان دادند.

هنگامی که حجر بن عدی یکی از شیعیان امام علی (ع) توسط ماموران معاویه به شهادت رسید موجی از مخالفت با سیاست های معاویه به وجود آمد که از آن میان می توان پاسخ تند امام حسین (ع) به نامه معاویه اشاره کرد. (۱۹) همچنین انتصاب یزید به جانشینی نیز پیامدهای جدی به همراه داشت و معاویه فقط با زور و شمشیر و تهدید وانست بیعت برای یزید بگیرد. (۲۰) باوجود شخصیت های مطرحی چون امام حسین (ع) در میان امت اسلامی معاویه پسرش یزید را به مدارا با ایشان ترغیب کرد. (۲۱)

تا این زمان که سال ۶۰ هجری بود به نظر می رسید اندیشه امامت شیعی در محاق قرار گرفته بود اینک امام حسین (ع) در شرایطی متفاوت قرار داشت که از یک سو همراه پیروزی های مسلمانان در خارج از شبه جزیره عربستان و آوازه داخلی آن بود (۲۲) و از سوی دیگر یزید بن معاویه خلیفه تازه، شخصیت اجتماعی مورد قبولی نداشت و بسیاری از مسلمانان و صحابه و تابعین او را به دیانت نمی پذیرفتند. کسی چون ابویوب انصاری که خود را موظف به شرکت در همه نبردهای مسلمانان با کفار می دانست یکبار با شنیدن امارت و فرماندهی یزید از شرکت در نبرد سرباز زده بود. (۲۳)

امام حسین(ع) با درک صحیح این موقعیت در شرایطی که به نظرمی رسید خلافت در دست امویان به سلطنت تبدیل شده و آنان از هروسيله ای از جمله دین برای نشان دادن مشروعیت خود سودی بردند امام با مشروعیت ذاتی خود به عنوان نواده بنیان گذار دین اسلام می توانست رویاروی مشروعیت خود ساخته امویان بایستد و با سخن ونهضت خود به اصلاح امت بپردازد. همان که هدف امام(ع) بود. (۲۴)

ایشان می توانست نسب خویش به پیامبر(ص) را به مردم یادآور سازد و بدان استناد جوید چنان که در هنگام رخواست بیعت یزید فرمود:

«مثلی لایبایع مثله» همچو منی (با این شرافت نسبی) با چون اویی بیعت نخواهد کرد. (۲۵)

مهمترین بازتاب قیام و شهادت امام حسین(ع) از بین بردن باقی مانده آبروی اجتماعی و جایگاه دینی امویان در میان مردم بود.

امام نشان داد که امویان چگونه پسر دختر پیامبر(ص) را که آن همه حدیث از رسول خدا(ص) در فضیلت او رسیده بود به قتل رسانند. (۲۶)

امام نه ی بزرگ را گفت و ماهیت نفاق بنیاد امویان را برملا کرد که چگونه به تنها چیزی که نمی اندیشند دین الهی است. و حاضرند احکام مسلم اسلامی را به خاطر حفظ قدرت زیر پا بگذارند. شرح رفتاری که سپاهیان اموی با خاندان امام حسین(ع) کردند این مهم را به نمایش گذاشت. (۲۷)

و این چهره پنهان شده در سرکوب خونین وهتک حرمت از مردم فضاحت با تخریب خانه خدا تکمیل گردید. (۲۹) تاثیر قیام امام حسین(ع) بدون تردید آن قدر سریع بود که با مرگ زودهنگام یزید در سال ۶۴ هجری پسرش معاویه دوم تنها چهل روز حکومت کرد و در خطبه ای اعلام نمود که پدر و جد او غاصب خلافت بودند و خود استعفا کرد. (۳۰) اما این تازه آغاز کار بود. جامعه اسلامی به تدریج متوجه ظلم و ستم بنی امیه می شد و شورش ها دوباره به راه افتادند. شورش های توابعین در سال ۶۶۵ هجری به خونخواهی امام حسین(ع) (۳۱)، مختار ثقفی در ۶۷ هجری و پیروزی او و قصاص قاتلان امام حسین(ع) و یارانش (۳۲) و نیز شورش های دوباند خوارج در نقاط گوناگون جهان اسلام معادله (۳۳) را به نفع بنی هاشم تغییر داد.

درواپسین سال نخستین سده اسلامی خلیفه نجیب اموی عمر بن عبدالعزیز برای نخستین بار دستور داد تا سب امام علی(ع) بر منابر و در خطبه ها حذف شود و فدک دوباره به بنی هاشم و علویان بازگردانده شود. (۳۴)

اما به نظر می رسید نهالی که امام حسین (ع) با خون خود آبیاری کرده بود اینک به ثمر نشست و زمان بهره برداری از آن فرامی رسید. اینک به اختصار وضعیت بنی هاشم را پس از شهادت امام حسین (ع) پی می گیریم:

نخستین جرقه های اختلاف در میان بنی هاشم احتمالا پس از شهادت امام حسین (ع) رخ داد. آن هنگام که گروهی مشهور به کیسانیه معتقد به امامت محمد حنفیه شدند که از نظر سنی از امام سجاد (ع) بزرگتر بود و به عنوان عالمی علوی مورد احترام مردم (۳۵) مختار در شورش خود معتقد بود که به اجازه او قیام کرده است. محمد (۳۶) حنفیه در سال ۸۱ هجری درگذشت. (۳۷) و گروهی به سراغ پسرش ابوهاشم رفتند و امامت او را معتقد شدند که تا سال ۹۹ هجری زنده بود و در این سال به هنگام مرگ بنا بر روایت جعلی بعدی توسط بنی عباس ابوهاشم که فرزندی نداشت امامت را به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس واگذار کرد. (۳۸) و امامت این گونه از علویان به عباسیان منتقل شد.

همزمان با گسترش دعوت عباسیان که شعار خود را «الرضاء من آل محمد» قرار داده و به دستور ابراهیم امام از افشای نام واقعی امام و رهبر پرهیز می کردند. (۳۹) واژه آل محمد که عنوان ویژه تیره علوی بود به کار عباسیان آمد. تقسیم بندی ابراهیم امام از وضعیت شهرها نشان از آمادگی ایرانیان برای قیام دارد و نیز علاقه آنان به اهل بیت علیهم السلام (۴۰) یک حرکت موازی از سوی بنی عباس مردم را فریفته بود چنان که بعضی از بزرگان همراه این نهضت مانند ابوسلمه خلال که به این فریب پی برده بود به جرم هواداری از خلافت علویان اعلام شد. (۴۱)

شاید یکی از علل واقعی مخالفت امام صادق (ع) با قیام زید بن علی بن الحسین (ع) براساس روایاتی که مخالفت حضرت را نشان می دهد، (۴۲) پیش از هر چیزی فضای نامناسب آن بود که اتفاقا بسیار مورد سوء استفاده عباسیان قرار گرفت، به گونه ای که مزار پسرش یحیی در خراسان که قبلا از سوی ابراهیم امام به عنوان منطقه نفوذ تبلیغاتی مطرح شده بود و احتمالا تشویق او به قیام و خونخواهی پدر از سوی داعیان عباسی احتمالی است که نمی توان به سادگی از آن گذشت.

زیرا شهادت یحیی در خراسان به سال ۱۲۶ هجری در شورش عباسیان و سقوط امویان در خراسان مهم ارزیابی شده است. (۴۳)

روی کار آمدن عباسیان امت اسلامی را در تحولی تازه قرار داد و بنیان حکومتی ۹۰ ساله را فرو ریخت و حکومتی پانصد ساله را به قدرت رساند. اما آنچه مهم است نقش موازی عباسیان بود که در شرایط ویژه تاریخی بایک سوء استفاده بزرگ به قدرت رسیدند.

بسیار طبیعی بود که منتظر یک حرکت نسنجیده در عرصه سیاسی ازسوی نماینده مهم و بزرگ علویان باشند.

چنان که در ماجرای قیام محمد نفس زکیه در سال ۱۴۵ رخ داد و منصور بهره برداری بزرگ از آن به نفع عباسیان انجام داد. (۴۴)

امام صادق (ع) که به دقت همه این تحولات اجتماعی را زیر نظر داشت فضای سیاست را هرگز آماده یک قیام علنی سیاسی ندید.

آنچه که جامعه اسلامی از آن رنج می برد زیر ساخت فکری بود و الا ایشان به هیچ وجه کمتر از شخصیتی چون ابومسلم نبود این را از نامه تاریخی ابومسلم به امام که ایشان بدون خواندن آن را به آتش سپرده بودند. می توان فهمید. پرسش بزرگ مطرح این بود: چه باید کرد؟

جد او امام حسین (ع) با قیام خونین خود دل‌های بسیاری از مسلمانان را درگوشه و کنار جهان اسلام متوجه اهل بیت پیامبر (ص) کرده بود و در زمان امام صادق (ع) حکومتی روی کار آمده بود که از شعار «الرضا من آل محمد (ص) استفاده و سپس آل محمد واقعی را کنار زده بود و مردم نیز پذیرفته بودند. این همه دگرگونی و تلون در جامعه اسلامی معلول چه عواملی می توانست باشد؟

در این فضای تیره که مذاهب اهل سنت در حال شکل گیری بودند چه چیزی می توانست شیعه را پایدار سازد؟ آنچه که به درون فرهنگ مردم راه یابد و تفسیر آنها را از رابطه خود با خدا و جامعه اسلامی دگرگون سازد.

پس در حقیقت گام دوم در بنیانگذاری یک مکتب را حضرت صادق (ع) برداشت. گویا مردمی که از پس قیام امام حسین (ع) دل‌داده این خاندان شده بودند به سراغ آنها آمده و می پرسیدند که اگر نه امویان و نه عباسیان شما چه می گوئید؟ و چه تفسیری از اسلام دارید؟ و به عبارت روشن تر طرح جایگزین شما چیست؟

نشان دادن یک تفسیر جامع از خدا، رابطه مردم با او و انسان مورد نظر اسلام در آن زمان مهمترین دغدغه های حضرت امام جعفر صادق (ع) بوده است اعتقادات عقلانی، اخلاق بایسته و دستورالعمل های فردی و اجتماعی

فقه) مهمترین حوزه هایی بود که امام صادق (ع) در آن هابه طرح و اندیشه دینی پرداختند و چون چنین شد، تشیع دارای شناسنامه رسمی گردید و مذهب ما به نام ایشان مزین شد. در ادامه نمونه ای از دیدگاه های امام صادق (ع) که نشان دهنده اسلام ناب محمدی (ص)، است ارائه می گردد.

پی نوشت

- ۱- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۶.
- ۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۲۳؛ منشورات مکتبه اورمیة.
- ۳- الغدير، امینی، ج ۱، ص ۱۵۲ تا ۱۵۸، چاپ دارالکتب العربی لبنان.
- ۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۵.
- ۵- تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۳۰.
- ۶- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۹.
- ۷- همان، ج ۳، ص.
- ۸- همان، ج ۲، ص ۵۲۰؛ ج ۳، ص ۱ تا ۱۰.
- ۹- تاریخ تحلیلی اسلام، شهیدی، چاپ نشر دانشگاهی سال ۱۳۷۴، ص ۲۰۰.
- ۱۰- تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ص ۹۰ و ۸۹.
- ۱۱- همان، ص ۹۲ و ۹۱.
- ۱۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸.
- ۱۳- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۵.
- ۱۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶.
- ۱۵- مانند کتاب ایمان ابوطالب شیخ مفید که علامه امینی در مقدمه الغدير، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۴ در این باره سخنانی دارد.
- ۱۶- همان، ج ۱ تا ۱۰ در صفحه ۴۸ فهرست موضوعی الغدير، آدرس مفصل همه موارد آمده است.
- ۱۷- الاغانی، اصفهانی، ج ۱۶، ص ۲۶۶۷.
- ۱۸- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰، حوادث سال ۴۰ هجری؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۱۷۰.
- ۱۹- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۷۴۴، حدیث ۳۰۳.
- ۲۰- الامامة والسياسة، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۷۵؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۴، ص ۲۲۶۲۲۵.
- ۲۱- تاریخ سیاسی اسلام، ص ۱۲۷.
- ۲۲- تاریخ طبری، ج ۴، حوادث سالهای ۵۰ تا ۶۰ هجری.
- ۲۳- طبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۴۸۵، چاپ دارصادر بیروت.
- ۲۴- حماسه حسینی، شهید مطهری، ج ۳، ص ۳۸۰، انتشارات صدرا.
- ۲۵- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۶- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۷۲۰۱.

- ۲۷- همان، ص ۳۶۸۷۰.
- ۲۸- همان، ص ۳۸۳.
- ۲۹- همان، ص ۴۲۶.
- ۳۰- همان، ص ۴۸۷.
- ۳۱- همان، ص ۵۷۹.
- ۳۲- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.
- ۳۳- تاریخ سیاسی اسلام، ص ۲۶۰.
- ۳۴- الفتوح، ج ۶، ص ۹۵؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲۱.
- ۳۵- تاریخ سیاسی اسلام، ص ۲۶۶۲۶۵.
- ۳۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸۲۵۰؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۸.
- ۳۷- تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، التون، ل، دنیل، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۲۸.
- ۳۸- همان، ص ۴۶.
- ۳۹- همان، ص ۱۱۵ و ۱۱۴.
- ۴۰- شخصیت و قیام زید بن علی، رضوی اردکانی، ص ۴۸۹۵۰۴؛ انتشارات علمی فرهنگی.
- ۴۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ص ۳۸.
- ۴۲- تاریخ طبری، ج ۴، حوادث سال ۱۴۵.
- ۴۳- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۰۰.
- ۴۴- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۵۶۶۰.



تایخ

عام الفیل سال تولد پیامبر ﷺ

مشهور در میان اهل تاریخ آن است که ولادت رسول خدا در عام الفیل بوده، و عام الفیل همان سالی است که اصحاب فیل بسرکردگی ابرهه بمکه حمله بردند و بوسیله پرنده های ابابیل نابود شدند.

و اینکه آیا این داستان در چه سالی از سالهای میلادی بوده اختلاف است که سال ۵۷۰ و ۵۷۳ ذکر شده، ولی با توجه به اینکه مسیحیان قبل از اسلام تاریخ مدون و مضبوطی نداشته اند نمی توان در این باره نظر صحیح و دقیقی ارائه کرد، و از این رو از تحقیق بیشتر در اینباره خودداری می کنیم، و به داستان اصحاب فیل که از معجزات قرآن کریم بشمار می رود می پردازیم، و البته داستان اصحاب فیل با اجمال و تفصیل و با اختلاف زیادی نقل شده، و ما مجموعه ای از آنها را در زندگانی رسول خدا «ص» تدوین کرده و برشته تحریر در آورده ایم که ذیلا برای شما نقل می کنیم، و سپس پاره ای توضیحات را ذکر خواهیم کرد:

داستان اصحاب فیل

کشور یمن که در جنوب غربی عربستان واقع است منطقه حاصلخیزی بود و

قبائل مختلفی در آنجا حکومت کردند و از آنجمله قبیله بنی حمیر بود که سالها در آنجا حکومت داشتند.

ذونواس یکی از پادشاهان این قبیله است که سالها بر یمن سلطنت می کرد، وی در یکی از سفرهای خود به شهر «یثرب» تحت تاثیر تبلیغات یهودیانی که بدانجا مهاجرت کرده بودند قرار گرفت، و از بت پرستی دست کشیده بدین یهود درآمد. طولی نکشید که این دین تازه بشدت در دل ذونواس اثر گذارد و از یهودیان متعصب گردید و به نشر آن در سرتاسر جزیره العرب و شهرهاییکه در تحت حکومتش بودند کمر بست، تا آنجا که پیروان ادیان دیگر را بسختی شکنجه می کرد تا بدین یهود درآیند، و همین سبب شد تا در مدت کمی عربهای زیادی بدین یهود درآیند.

مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن چندی بود که دین مسیح را پذیرفته و در اعماق جانشان اثر کرده بود و بسختی از آن دین دفاع می کردند و بهمین جهت از پذیرفتن آئین یهود سر پیچی کرده و از اطاعت «ذونواس» سر باز زدند.

ذونواس بر آنها خشم کرد و تصمیم گرفت آنها را بسخت ترین وضع شکنجه کند و بهمین جهت دستور داد خندقی حفر کردند و آتش زیادی در آن افروخته و مخالفین دین یهود را در آن بیفکنند، و بدین ترتیب بیشتر مسیحیان نجران را در آن خندق سوزاند و گروهی را نیز طعمه شمشیر کرده و پا و گوش و بینی آنها را برید، و جمع کشته شدگان آنروز را بیست هزار نفر نوشته اند و بعقیده گروه زیادی از مفسران قرآن کریم «داستان اصحاب اخدود» که در قرآن کریم (در سوره بروج) ذکر شده است اشاره بهمین ماجرا است.

یکی از مسیحیان نجران که از معرکه جان بدر برده بود از شهر گریخت، و با اینکه ماموران ذونواس او را تعقیب کردند توانست از چنگ آنها فرار کرده و خود را بدربار امپراطور - در قسطنطنیه - برساند، و خبر این کشتار فجیع را به امپراطور روم که بکیش نصاری بود رسانید و برای انتقام از ذونواس از وی کمک خواست. امپراطور روم که از شنیدن آن خبر متاثر گردیده بود در پاسخ وی اظهار داشت: کشور شما بمن دور است ولی من نامه ای به «نجاشی» پادشاه حبشه می نویسم تا وی شما را یاری کند، و بدنبال آن نامه ای در آن باره به نجاشی نوشت.

نجاشی لشکری انبوه مرکب از هفتاد هزار نفر مرد جنگی به یمن فرستاد، و بقولی فرماندهی آن لشکر را به «ابرهه» فرزند «صباح» که کنیه اش ابو

یکسوم بود سپرد، و بنا به قول دیگری شخصی را بنام «اریاط» بر آن لشکر امیر ساخت و «ابرهه» را که یکی از جنگجویان و سرلشکران بود همراه او کرد.

«اریاط» از حبشه تا کنار دریای احمر بیامد و در آنجا بکشتیها سوار شده این سوی دریا در ساحل کشور یمن پیاده شدند، ذونواس که از جریان مطلع شد لشکری مرکب از قبائل یمن با خود برداشته بچنگ حبشیان آمد و هنگامی که جنگ شروع شد لشکریان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند و ذونواس که تاب تحمل این شکست را نداشت خود را بدریا زد و در امواج دریا غرق شد.

مردم حبشه وارد سرزمین یمن شده و سالها در آنجا حکومت کردند، و «ابرهه» پس از چندی «اریاط» را کشت و خود بجای او نشست و مردم یمن را مطیع خویش ساخت و نجاشی را نیز که از شوریدن او به «اریاط» خشمگین شده بود بهر ترتیبی بود از خود راضی کرد.

در این مدتی که ابرهه در یمن بود متوجه شد که اعراب آن نواحی چه بت پرستان و چه دیگران توجه خاصی بمکه و خانه کعبه دارند، و کعبه در نظر آنان احترام خاصی دارد و هر ساله جمع زیادی به زیارت آن خانه می روند و قربانیها می کنند، و کم کم بفکر افتاد که این نفوذ معنوی و اقتصادی مکه و ارتباطی که زیارت کعبه بین قبائل مختلف عرب ایجاد کرده ممکن است روزی موجب گرفتاری تازه ای برای او و حبشیان دیگری که در جزیره العرب و کشور یمن سکونت کرده بودند بشود، و آنها را بفکر بیرون راندن ایشان بیاندازد، و برای رفع این نگرانی تصمیم گرفت معبدی با شکوه در یمن بنا کند و تا جائی که ممکن است در زیبایی و تزئینات ظاهری آن نیز بکوشد و سپس اعراب آن ناحیه را بهر وسیله ای که هست بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن زیارت کعبه باز دارد.

معبدی که ابرهه بدین منظور در یمن بنا کرد «قلیس» نام نهاد و در تجلیل و احترام و شکوه و زینت آن حد اعلائی کوشش را کرد ولی کوچکترین نتیجه ای از زحمات چند ساله خود نگرفت و مشاهده کرد که اعراب هم چنان با خلوص و شور و هیجان خاصی هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج بمکه می روند، و هیچگونه توجهی بمعبد با شکوه او ندارند. و بلکه روزی بوی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانه» بمعبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس بسوی شهر و دیار خود گریخته است.

این جریانات، خشم ابرهه را بسختی تحریک کرد و با خود عهد نمود بسوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و به یمن باز گردد و سپس لشکر حبشه را

با خود برداشته و با فیلهای چندی و با فیل مخصوصی که در جنگها همراه می بردند بقصد ویران کردن کعبه و شهر مکه حرکت کرد.

اعراب که از ماجرا مطلع شدند در صدد دفع ابرهه و جنگ با او برآمدند و از جمله یکی از اشراف یمن بنام «ذونفر» قوم خود را بدفاع از خانه کعبه فرا خواند و دیگر قبایل عرب را نیز تحریک کرده حمیت و غیرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدا برانگیخت و جمعی را با خود همراه کرده بجنگ ابرهه آمد ولی در برابر سپاه بیکران ابرهه نتوانست مقاومت کند و لشکریانش شکست خورده خود نیز به اسارت سپاهیان ابرهه در آمد و چون او را پیش ابرهه آوردند دستور داد او را بقتل برسانند و «ذونفر» که چنان دید و گفت: مرا بقتل نرسان شاید زنده ماندن من برای تو سودمند باشد.

پس از اسارت «ذونفر» و شکست او، مرد دیگری از رؤسای قبائل عرب بنام «نفیل بن حبیب خثعمی» با گروه زیادی از قبائل خثعم و دیگران بجنگ ابرهه آمد ولی او نیز بسرنوشت «ذونفر» دچار شد و بدست سپاهیان ابرهه اسیر گردید. شکست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشکریان ابرهه سبب شد که قبائل دیگری که سر راه ابرهه بودند فکر جنگ با او را از سر بیرون کنند و در برابر او تسلیم و فرمانبردار شوند، و از آنجمله قبیله ثقیف بودند که در طائف سکونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمین رسید، زبان به تملق و چاپلوسی باز کرده و گفتند: ما مطیع توایم و برای رسیدن بمکه و وصول بمقصدی که در پیش داری راهنما و دلیلی نیز همراه تو خواهیم کرد و بدنبال این گفتار مردی را بنام «ابورغال» همراه او کردند، و ابو رغال لشکریان ابرهه را تا «مغمس» که جایی در چهار کیلومتری مکه است راهنمایی کرد و چون بدانجا رسیدند «ابورغال» بیمار شد و مرگش فرا رسید و او را در همانجا دفن کردند، و چنانچه ابن هشام می نویسد: اکنون مردم که بدانجا می رسند بقبر ابو رغال سنگ می زنند.

همینکه ابرهه در سرزمین «مغمس» فرود آمد یکی از سرداران خود را بنام «اسود بن مقصود» مامور کرد تا اموال و مواشی مردم آن ناحیه را غارت کرده و بنزد او ببرند.

«اسود» با سپاهی فراوان بآن نواحی رفت و هر جا مال و یا شتری دیدند همه را تصرف کرده بنزد ابرهه بردند.

در میان این اموال دویست شتر متعلق به عبدالمطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و سپاهیان «اسود» آنها را به یغما گرفته و بنزد ابرهه بردند، و بزرگان قریش که از ماجرا مطلع شدند نخست خواستند بجنگ

ابرهه رفته و اموال خود را باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت سپاهیان با خبر شدند از این فکر منصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند.

در این میان ابرهه شخصی را بنام «حناطه» حمیری بمکه فرستاد و بدو گفت: بشهر مکه برو و از بزرگ ایشان جويا شو و چون او را شناختی باو بگو: من برای جنگ با شما نیامده ام و منظور من تنها ویران کردن خانه کعبه است، و اگر شما مانع مقصد من نشوید مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم.

و چون حناطه خواست بدنبال این ماموریت برود بدو گفت:

اگر دیدی بزرگ مردم مکه قصد جنگ ما را ندارد او را پیش من بیاور.

حناطه بشهر مکه آمد و چون سراغ بزرگ مردم را گرفت او را بسوی عبد المطلب راهنمایی کردند، و او نزد عبد المطلب آمد و پیغام ابرهه را رسانید، عبد المطلب در جواب گفت: بخدا سوگند ما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز در ما نیست، و اینجا خانه خدا است پس اگر خدای تعالی اراده فرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد، وگرنه بخدا قسم ما قادر بدفع ابرهه نیستیم.

«حناطه» گفت: اکنون که سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا بنزد او برویم. عبد المطلب با برخی از فرزندان خود حرکت کرده تا بلشگرگاه ابرهه رسید، و پیش از اینکه او را پیش ابرهه ببرند «ذونفر» که از جریان مطلع شده بود کسی را نزد ابرهه فرستاد و از شخصیت بزرگ عبد المطلب او را آگاه ساخت و بدو گفته شد: که این مرد پیشوای قریش و بزرگ این سرزمین است، و او کسی است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می کند.

عبد المطلب - که صرفنظر از شخصیت اجتماعی - مردی خوش سیما و با وقار بود همینکه وارد خیمه ابرهه شد و چشم ابرهه بدو افتاد و آن وقار و هیبت را از او مشاهده کرد بسیار از او احترام کرد و او را در کنار خود نشانید و شروع بسخن با او کرده پرسید:

حاجتت چیست؟

عبد المطلب گفت: حاجت من آنست که دستور دهی دو بیست شتر مرا که بغارت برده اند بمن باز دهند! برهه گفت:

تماشای سیمای نیکو و هیبت و وقار تو در نخستین دیدار مرا مجذوب خود کرد ولی خواهش کوچک و مختصری که کردی از آن هیبت و وقار کاست! آیا در چنین موقعیت حساس و خطرناکی که معبد تو و نیاکانت در خطر ویرانی

و انهدام است، و عزت و شرف خود و پدران و قوم و قبیله ات در معرض
هتک و زوال قرار گرفته در باره چند شتر سخن می گوئی؟!
عبدالمطلب در پاسخ او گفت: «انا رب الابل و للبيت رب»!
من صاحب این شترانم و کعبه نیز صاحبی دارد که از آن نگاهداری خواهد
کرد!

ابرهه گفت: هیچ قدرتی امروز نمی تواند جلوی مرا از انهدام کعبه بگیرد!
عبدالمطلب بدو گفت: این تو و این کعبه!
بدنبال این گفتگو، ابرهه دستور داد شتران عبدالمطلب را باو باز دهند و عبد
المطلب نیز شتران خود را گرفته و بمکه آمد و چون وارد شهر شد بمردم شهر و
قریش دستور داد از شهر خارج شوند و بکوهها و دره های اطراف مکه پناهنده
شوند تا جان خود را از خطر سپاهیان ابرهه محفوظ دارند.
آنگاه خود با چند تن از بزرگان قریش بکنار خانه کعبه آمد و حلقه در خانه را
بگرفت و با اشک ریزان و قلبی سوزان بتضرع و زاری پرداخت و از خدای تعالی
نابودی ابرهه و لشگریانش را درخواست کرد و از جمله سخنانی که بصورت نظم
گفته این دویبت است:

یا رب لا ارجو لهم سواک یا رب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من عاداکا
امنهم ان یخربوا قراکا

-پروردگارا در برابر ایشان جز تو امیدی ندارم پروردگارا حمایت و لطف خویش
را از ایشان بازدار که دشمن خانه همان کسی است که با تو دشمنی دارد و تو نیز
آنانرا از ویرانی خانه ات بازدار.

آنگاه خود و همراهان نیز بدنبال مردم مکه بیکی از کوههای اطراف رفتند و
در انتظار ماندند تا ببینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد.

از آنسو چون روز دیگر شد ابرهه به سپاه مجهز خویش فرمان داد تا بشهر
حمله کنند و کعبه را ویران سازند.

نخستین نشانه شکست ایشان در همان ساعات اول ظاهر شد و چنانچه
مورخین نوشته اند، فیل مخصوص را مشاهده کردند که از حرکت ایستاد و به
پیش نمی رود و هر چه خواستند او را به پیش برانند نتوانستند، و در این خلال
مشاهده کردند که دسته های بیشماری از پرندگان که شبیه پرستو و چلچله
بودند از جانب دریا پیش می آیند.

پرندگان مزبور را خدای تعالی مامور کرده بود تا بوسیله سنگریزه هائی که
در منقار و چنگال داشتند- و هر کدامیک از آن سنگریزه ها باندازه نخود و یا

کوچکتر از آن بود- ابرهه و لشگریانش را نابود کنند.

ماموران الهی بالای سر سپاهیان ابرهه رسیدند و سنگریزه هارا رها کردند و بهر یک از آنان که اصابت کرد هلاک شد و گوشت بدنش فرو ریخت، همه در لشگریان ابرهه افتاد و از اطراف شروع بفرار کرده و رو به هزیمت نهادند، و در این گیر و دار بیشترشان بخاک هلاک افتاده و یا در گودالهای سر راه، وزیر دست و پای سپاهیان خود نابود گشتند.

خود ابرهه نیز از این عذاب وحشتناک و خشم الهی در امان نماند و یکی از سنگریزه ها بسرش اصابت کرد، و چون وضع را چنان دید به افراد اندکی که سالم مانده بودند دستور داد او را بسوی یمن باز گردانند، و پس از تلاش و رنج بسیاری که بیمن رسید گوشت تنش بریخت و از شدت ضعف و بیحالی در نهایت بدبختی جان سپرد.

عبدالمطلب که آن منظره عجیب را می نگریست و دانست که خدای تعالی بمنظور حفظ خانه کعبه، آن پرندگان را فرستاده و نابودی ابرهه و سپاهیاناش فرا رسیده است فریاد برآورد و مزده نابودی دشمنان کعبه را بمردم داد و بآنها گفت:

بشهر و دیار خود باز گردید و غنیمت و اموالی که از اینان بجای مانده برگزید، و مردم با خوشحالی و شوق بشهر باز گشتند. و گویند: در آنروز غنائم بسیاری نصیب اهل مکه شد، و قبیله خثعم که از قبائل دیگر در چپاول گری حریص تر بودند بیش از دیگران غنیمت بردند، و زو و سیم و اسب و شتر فراوانی بچنگ آوردند.

و این بود آنچه از رویهمرفته روایات و تفاسیر اسلامی استفاده می شود. و اینک چند تذکر:

۱- برخی خواسته اند داستان اصحاب فیل را بر آنچه در کتب تاریخی اروپائیان و ساسانیان و لشکرکشی انوشیروان به یمن و نابود شدن لشکر ابرهه در سر زمین حجاز بوسیله آبله و امثال آن منطبق ساخته و با تصرفاتی که در کلمات و تاویلاتی که در عبارات کرده اند بنظر خود جمع بین قرآن کریم و تواریخ نموده اند که نمونه هائی از آنها در ذیل می خوانید:

فرید وجدی در دائرة المعارف خود در ماده «عرب» داستان اصحاب فیل و حمله آنها را بکعبه ذکر کرده و سپس می گوید:

«فاصابت جيش ابرهه مصيبة اضطرته للرجوع عن عزمه» پس لشکر ابرهه به مصیبتی دچار شد که ناچار شد از تصمیمی که در ویران کردن کعبه و مکه

داشت باز گردد... و سپس سوره مبارکه فیل را ذکر کرده و آنگاه گوید:
 «مفسران در تفسیر پرنده های ابابیل گفته اند: آنها پرنده گانی بودند که
 از دریا بیرون آمده و لشکر ابرهه را با سنگهایی که در منقار داشتند بزدند و آنها
 نابود شدند...»

وی سپس گوید:

«ولی صحیح است که کلام خدا را بر خلاف ظاهر آن حمل کرد بخاطر کثرت
 استعارات و مجازات در زبان عرب، و قرآن به زبان لغت ایشان نازل شده و صحیح
 است که گفته شود آن اتفاق مهمی که بی مقدمه برای لشکر ابرهه پیش آمد
 بصورت پرنده گانی تصویر شد که از آسمان آمده و آنها را بوسیله سنگهای خود
 سنگ باران کرده اند.» (۱)

و در ماده «ابل» و ابابیل پس از تفسیر لغوی و معنای لفظ ابابیل گوید:
 «اما روایات در باره شکل های این پرنده گان بسیار است و همین کثرت اقوال
 دلیل آنست که از رسول خدا «ص» در این باره نص صحیح و صریحی یافت نمی
 شود...»

«و ابن زید گفته: که آنها پرنده گانی بودند که از دریا آمدند، و در رنگ آنها
 اختلاف کرده اند، برخی گفته اند سفید بودند، و برخی گویند: سیاه بوده، و قول
 دیگر آنکه سبز بودند و منقارهایی همچون منقار پرنده گان و دستهایی همچون
 دست سگان داشتند، و برخی گفته اند: سرهاشان همچون سران درندگان
 بوده...»

«و در باره «سجیل» گفته اند: گل متحجر بوده، و قول دیگر آنکه گل بوده، و
 قول سوم آنکه: سجیل، همان «سنگ و گل» است، و قول دیگر آنکه سنگی بوده
 که چون به سواری خورد بدنش را سوراخ کرده و هلاکش می کرد، و عکرمه
 گفته: پرنده گان سنگهایی را که همراه داشتند می زدند و چون به یکی از آنها
 اصابت می کرد بدنش آبله در می آورد، و عمرو بن حارث بن یعقوب از پدرش
 روایت کرده که پرنده گان مزبور سنگ ها را بدهان خود گرفته بودند، و چون می
 انداختند پوست بدن در اثر اصابت آن تاول می زد و آبله در می آورد...»

مؤلف دائرة المعارف پس از نقل این سخنان گوید:

«و برخی از دانشمندان معاصر عقیده دارند که این پرنده گان عبارت بودند
 از میکروبهائی که حامل طاعون بودند، و یا پشه مالاریا بودند، و یا میکروب آبله
 بوده اند، و در آیه شریفه هم کلامی که منافات با این نظریه و معنی باشد وجود
 ندارد، و بدین ترتیب منقول با معقول با هم متحد و موافق خواهد شد...»

وی سپس گوید: «و ما هم این نظریه را پسندیده و تایید می کنیم، بخصوص که هیچ مانعی نه لغوی و نه علمی برای رد این نظریه وجود ندارد که مانع تفسیر پرنده به میکروب گردد، و بسیار اتفاق افتاده که طاعون در لشگرها سرایت کرده و آنها را به هزیمت و نابودی کشانده.»

و سپس داستان لشکر کشی ناپلئون را به عکا نقل کرده که پس از چند ماه محاصره لشکرش به طاعون مبتلا شده و بناچار جان خود و لشکریانش را برداشته و بمصر بازگشت... (۲)

پیش از این نیز گفتار مؤلف «اعلام قرآن» را برای شما نقل کردیم (۳) که اظهار عقیده کرده بود که «ابابیل» جمع آبله است، و «طیر» هم بمعنای سریع است، و اشکال آنرا هم ذکر کرده ایم، و نویسنده «اعلام قرآن» یک اظهار نظر دیگری هم کرده که جالب تر از نظر قبلی است و احتمالاً جنگ ابابیل و نابودی ابرهه را به خود یمن کشانده و اظهار عقیده کرده که منظور از «حجارة من سجیل» سنگهایی باشد که برای ویران کردن صنعا و شکست ابرهه در منجیق گذارده بودند، و در این باره چنین گوید:

«بعقیده بعضی سجیل لغتی از سجین است، و سجین که در قرآن نیز نام آن ذکر شده در که ای است از جهنم یا طبقه هفتم زمین است. اگر تصویر اخیر را برای سجیل قبول کنیم و از قسمت استعارات ادبی بهره ور شویم با عقیده ای که سبت به ابابیل در فوق ذکر گردید منافات و مابینتی بوجود نمی آید.

لکن اگر سجیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقد شویم که آبه ناظر به لشکر کشی ایران به یمن در سال ۵۷۰ و یا ۵۷۶ است و مغلوبیت ایشان بوسیله لشکر انوشیروان حمله و جسارت ایشان بکعبه بوده است، و خداوند بوسیله انوشیروان پیروان جسور ابرهه و فرزندان او را کیفر داده است. در صورتی که سومین آیه از سوره فیل اشاره به لشکر کشی ایرانیان باشد دور نیست که «طیر» با «تیار» یا تیاره که بر لشکر ساسانیان اطلاق می شده رابطه ای داشته باشد، و در این صورت آیه چهارم «ترمیمهم بحجارة من سجیل» با نوع جنگ ایرانی آنزمان تناسب دارد، زیرا مسلماً ایرانیان از قلل جبال یمن استفاده کرده و با منجیق آنان را سنگ باران کرده اند و یا با منجیق و سنگ، حصارهای ایشان را بتصرف در آورده اند...» (۴)

و نظیر این گونه تاویلات عجیب و غریب را در برخی کتابهای دیگر روز نیز می توانید مشاهده کنید که ما برای نمونه بهمین دو قسمت اکتفا می کنیم و وقت خود و شما را بیش از این نمی گیریم...

و ما قبل از هر گونه پاسخی به این سخنان و تاویلات می خواهیم از این آقایان بیرسیم چه اصراری دارید که آیات کریمه قرآن را با تاریخی تطبیق دهید و میان آنها را جمع کنید که صحت و سقم آن معلوم نیست و دستهای مرموز و غیر مرموز و تاریخ نویسان جیره خوار و درباری ساسانیان و دیگران هر یک بفتح خود و اربابانشان و برای کوبیدن حریفان، تاریخ را تحریف کرده اند تا جائیکه گفته اند: «تاریخ» «تاریک» است و واژه تاریخ از همان واژه تاریک گرفته شده...!

و برآستی ما نفهمیدیم منظور از این گفتار فرید وجدی که می گوید: «... با این ترتیب معقول و منقول با هم موافق خواهند شد» معقول کدام و منقول کدام است، آیا قرآن معقول است یا منقول، و ما نمی دانیم چرا یک معتقد به قرآن کریم و وحی الهی باید اینگونه قضاوت کند و چنین رایبی را مورد تایید قرار داده و به پسندد! و یا این گفتار مؤلف اعلام قرآن خیلی عجیب است که می گوید:

«... اگر سجیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقد شویم که آیه ناظر به لشکر کشی ایران به یمن در سال ۵۷۰ یا ۵۷۶ است...»

و این چه ملازمه ای است که میان این دو مطلب برقرار کرده و چه «باید»ی است که خود را ملزم به اعتقاد آن کرده، و چه اصراری به این انطباق ها دارید؟ و اساسا ما در برابر قرآن و تاریخ چه وظیفه ای داریم؟ آیا وظیفه داریم قرآن را با تاریخ منطبق سازیم یا تاریخ را با قرآن، آن هم تاریخ آن چنانی که گفتیم؟ و بهتر است در اینجا برای دقت و داوری بهتر اصل این سوره مبارکه را با ترجمه اش برای شما نقل و آنگاه پاسخ جامعی به اینگونه تاویلات داده شود بسم الله الرحمن الرحیم «الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل، الم یجعل کیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجارة من سجیل، فجعلهم کعصف ما کول».

ترجمه:

آیا ندیدی که پروردگارتو با اصحاب فیل چه کرد؟ مگر نیرنگشان را در تباهی نگردانید و بر آنان پرنده ای گروه گروه نفرستاد و آنها را بسنگی از «سجیل» میزد، و آنانرا مانند گاهی خورد شده گردانید.

اکنون با توجه و دقت در آیات کریمه این سوره، بخوبی روشن می شود که سیاق این آیات و لسان آن، صورت معجزه و خرق عادت دارد، و یک مطلب تاریخی را نمی خواهد بیان فرماید، مانند سایر داستانهای که در قرآن کریم

با جمله «الم تر...» آغاز شده مانند این آیه:

«الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذرالموت...» (۵)

که مربوط است بداستان گروهی که از ترس مردن از شهرهای خود بیرون رفتند و به امر خدای تعالی مردند و سپس زنده شدند... بشرحی که در تفاسیر و تواریخ آمده که همه اش صورت معجزه دارد...

و چند آیه پس از آن نیز که داستان طالوت و جالوت در آن ذکر شده و آن نیز بصورت اعجاز نقل شده که فرماید:

«الم ترالی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی...» (۶)

و هم چنین چند آیه پس از آن که در مورد نمرود و پس از آن داستان یکی دیگر از پیغمبران الهی که معروف است «عزیر» پیغمبر بوده و چنین می فرماید: «الم ترالی الذی حاج ابراهیم فی ربه...» (۷) و پس از آن بدون فاصله می فرماید:

«او کالذی مرعلی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله...» (۸) و بخصوص در آیاتی که به دنبال این جمله «الم تر کیف» نیز آمده مانند:

«الم تر کیف فعل ربک بعد...» (۸) که خدای تعالی می خواهد قدرت کامله خود را در کیفیت نابودی ستمکاران و یاغیان و طغیان گران زمان های گذشته باتمام امکانات و نیروهائی را که در اختیار داشتند گوشزد دیگر طاغیان تاریخ نموده تا عبرتی برای اینان باشد.

و هم چنین آیات دیگری که لفظ «کیف» در آنهاست، و منظور بیان کیفیت خلقت موجودات و یا کیفیت ذلت و خواری ملتها و نابودی آنها بصورت.

اعجاز، و خارج از این جریانات طبیعی می باشد مانند این آیات:

«وامطرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان عاقبة المجرمین» (۱۰) و «اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرین» (۱۱) «فانظر کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین» (۱۲) و بخصوص آیه اخیر که در باره کیفیت نابودی قوم ثمود نازل شده و از نظر مضمون با داستان اصحاب فیل شبیه است با این تفاوت که در آنجا لفظ «کید» آمده و در اینجا لفظ «مکر» باری این آقایان گویا با این تاویلات و توجیهات خواسته اند جنبه اعجاز را از این معجزه بزرگ الهی بگیرند و آنرا قابل خوراک برای اروپائیان و غربیان و دیگر کسانی که عقیده ای به معجزه و کارهای خارق عادت نداشته اند بنمایند، در صورتی که تمام اهمیت این داستان بهمین اعجاز آن است، و این داستان بگفته اهل تفسیر از معجزاتی بوده که جنبه ارهاص (۱۳) داشته، و بمنظور

آماده ساختن زمینه برای ظهور رسول خدا صادر شده، و ملا جلال الدین رومی بصورت زیبایی آنرا بنظم آورده و بیان داشته است که گوید:

چشم بر اسباب از چه دوختیم
 گرز خوش چشمان کرشم آموختیم
 هست بر اسباب اسبابی دگر
 در سبب منگر در آن افکن نظر
 انبیاء در قطع اسباب آمدند
 معجزات خویش بر کیوان زدند
 بی سبب مریحرا بشکافتند
 بی زراعت جاش گندم کاشتند
 ریگها هم آرد شد از سعیشان
 پشم بر ابریشم آمد کشکشان
 جمله قرآنست در قطع سبب
 عز درویش و هلاک بولهب
 مرغ با بیلی دو سه سنگ افکند
 لشکر زفت حبش را بشکند
 پیل را سوراخ سوراخ افکند
 سنگ مرغی کو بیالا پرزند
 دم گاو کشته بر مقتول زن
 تا شود زنده هماندم در کفن
 حلق ببریده جهد از جای خویش
 خون خود جوید ز خون پالای خویش
 هم چنین ز آغاز زقرآن تا تمام
 رفض اسباب است و علت و السلام

۲- ما در آنچه گفتیم جمودی هم به لفظ نداریم و اگر بتوان معنای صحیحی کرد که با اعجاز این آیات و معنای ظاهری آن منافات نداشته باشد برای آنها پیدا کرد که با سایر نقلها و تواریخ انطباق پیدا کند آنرا می پذیریم، و خیال نشود که ما نظر خاصی روی نقلی یا تاریخی از تواریخ اسلامی و یا غیر اسلامی داریم که نمی خواهیم آنها را بپذیریم بلکه ما تابع واقعیاتی هستیم که قابل پذیرش باشد، مثلاً در پاره ای از نقلها و تفاسیر مانند تفسیر فیض کاشانی «ره» آمده که این سنگها بهر کس می رسید بدنش آبله می آورد، و پیش از آن هرگز آبله در آنجا

دیده نشد. و فخر رازی از عکرمه از ابن عباس و سعید بن جبیر نقل کرده که گفته‌اند:

«لما ارسل الله الحجاره علی اصحاب الفیل لم یقع حجر علی احد منهم الا نطف جلدته و ثار به الجدری» (۱۴)

یعنی آن هنگامی که خداوند سنگ را بر اصحاب فیل فرستاد هیچ یک از آن سنگها بر احدی از آنها نخورد جز آنکه وست بدنش زخم شده و آبله بر آورد. و یا نقل دیگری که از ابن عباس شده که گفته است چون آن سنگها به لشکریان ابرهه خورد...

«فما بقی احد منهم الا اخذته الحکة، فکان لا یحک انسان منهم جلدته الا تساقط لحمه (۱۵) هیچ یک از آن لشکریان نماند جز آنکه مبتلا به خارش بدن گردید، و چون پوست بدن خود را می خارید گواشتش می ریخت ...

چنانکه پاره ای از این تعبیرات در روایات ما نیز از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده مانند روایتی شده که در روضه کافی و علل الشرایع از امام باقر علیه السلام روایت شده که پس از ذکر وصف آن پرنده ها که سرها و ناخنهای همچون سرها و ناخنهای درندگان داشتند و هر کدام سه عدد از آن سنگها بهمراه داشتند یعنی دو عدد به پاها و یکی به منقار.

آنگاه فرمود:

«فجعلت ترمیهم بها حتی جدرت اجسادهم فقتلهم بها و ما کان قبل ذلک رؤی شیء من الجدری، و لا رؤا ذلک من الطیر قبل ذلک الیوم و لا بعده...» (۱۶)

یعنی مرغهای مزبور همان سنگها را به ایشان زدند تا اینکه بدنهایشان آبله در آورد و بدنهایشانرا کشت، و پیش از این واقعه چنین آبله ای دیده نشده بود، و نه آنگونه پرنده هائی دیده بودند نه پیش از آنروز و نه بعد از آنروز.

اکنون اگر بگوئیم منظور مورخین هم همین است که این سنگها که بوسیله آن پرندگان به بدن لشکریان ابرهه خورد موجب زخم شدن بدنشان و تاول زدن و زخم شدن و سپس مرگ آنها گردید، و همانگونه که قرآن کریم فرمود بدنشان همچون کاه جویده و خورد شده گردید ما از پذیرش آن امتناعی نداریم، اما اگر بخواهید «سنگ» را بر ذرات گرد و غبار و «طیر» را بر میکروبهای حامل آن ذرات و ابابیل بر خود آبله ها و «عصف ما کول» را بر چرک و خون بدنهای آنها، و یا امثال اینها حمل کنید نمی توانیم بپذیریم، چون مخالف صریح آیات و کلمات قرآنی است.

این داستان از ارهاصات بوده

۳- همانگونه که گفته شد داستان اصحاب فیل جنبه اعجاز داشته، و اگر کسی سؤال کند مگر در معجزه شرط نیست که بدست پیغمبر انجام شود؟ در پاسخ می گوئیم: برخی از معجزات بوده که جنبه ارهاصی داشته و از ارهاصات بوده، و آنها به اتفاقات خارق العاده و معجزاتی اطلاق می شود که معمولاً مقارن با ظهور و یولادت پیغمبری اتفاق می افتد مانند اتفاقات شگفت انگیز و خارق العاده دیگری که در شب ولادت رسول خدا «ص» در جهان واقع شده و در روایات زیادی از روایات ما آمده مانند آنکه در آن شب دریاچه ساوه خشک شد، و آتشکده فارس خاموش گشت و چهارده کنگره در ایوان کسری فرو ریخت... و امثال آن که شاید در بحثهای آینده بدان اشاره شود، که اینها زمینه ساز ظهور پیغمبری بزرگ بوده است.

و ارهاص در لغت عرب بمعنای آماده باش و آزر خطر و آماده کردن مردم برای یک اتفاق مهم می باشد که معمولاً مقارن با ولادت پیغمبران بزرگ دیگر نیز چنین اتفاقاتی بوقوع می پیوسته، چنانچه در ولادت موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام نیز وجود داشته است.

پی نوشت

- ۱- دائرة المعارف ج ۶ ص ۲۵۴-۲۵۳.
- ۲- دائرة المعارف ج ۱ ص ۳۴-۳۳.
- ۳- به قسمت (ب) از صفحه ۹ تا ۱۱ همین کتاب مراجعه نمایند.
- ۴- اعلام قرآن خزائلی ص ۱۵۹-۱۶۰.
- ۵- سوره بقره آیه ۲۴۳.
- ۶- آیه ۲۴۶.
- ۷- آیه ۲۵۸.
- ۸- آیه ۲۵۹.
- ۹- سوره فجر آیه ۶.
- ۱۰- سوره اعراف آیه ۸۴.
- ۱۱- سوره یونس آیه ۷۳.
- ۱۲- سوره نمل آیه ۵۱.
- ۱۳- معنای ارهاص را در صفحات آینده انشاء الله تعالی می خوانید.
- ۱۴- تفسیر مفاتیح الغیب ج ۳۲ ص ۱۰۰.
- ۱۵- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۳۸.
- ۱۶- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۴۲ و ۱۵۹.

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام



«معتمد» خلیفه عباسی همواره از محبوبیت و پایگاه اجتماعی امام ابو محمد عسکری (ع) نگران بود [۱] و هنگامی که دانست با وجود همه محدودیتهایی که نسبت به آن حضرت روا داشته بود، نه تنها از پایگاه مردمی و نفوذ معنوی آن حضرت کاسته نشده، بلکه بیش از پیش محبوب دل‌های مردم گردیده، بر نگرانی و وحشتش افزوده شد و سرانجام در صدد قتل آن حضرت برآمد و به شکل مرموزانه و مخفیانه، حضرت را مسموم نمود، [۲] و شیعیان را از بهره مندی انوار هدایت آن امام همام محروم ساخت.

این گونه به شهادت رساندن در گذشته نیز وجود داشت و در موارد

متعددی خلفای اموی و عباسی این سیاست را به اجرا درآورده بودند و امامان شیعه (ع) نیز کوشیده بودند تا نقشه های شوم آنها را به شکل‌های گوناگون برای مردم آشکار نمایند تا چهره واقعی آنان برای آیندگان روشن شود. امام عسکری (ع) با دانش ویژه ای که داشت، پیش بینی کرد که در آینده ای نه چندان دور زندگی دنیا را ترک خواهد کرد و راهی پیشگاه خداوند خواهد شد. آن امام همام، شهادت خود را در آینده نزدیک به مادر بزرگوارش خبر داد و گفت: در سال (۲۶۰ ق.ه) حادثه ای اتفاق می افتد و آن شهادت امام توسط عمال حکومت عباسی خواهد بود.

قلب مادر از این خبر هولناک به درد آمد و آثار غم و اندوه در او پدیدار گردید و گریست. امام (ع) مادرش را تسلی داد و گفت:

مادر! امر خدا حتمی است، بی تابی مکن!

در سال (۲۶۰ ق.ه) آن مصیبت اتفاق افتاد و همان گونه که آن حضرت خبر داده بود در آن سال، امام عسکری (ع) به شهادت رسید. [۳]

چند روز قبل از شهادت، آن حضرت را نزد طاغوت زمان «معتمد» عباسی بردند، در حالی که «معتمد» سخت ناراحت بود، چون می دید و می شنید که مردم همگی، امام ابومحمد (ع) را تعظیم و احترام می کنند و او را در فضیلت، بر همه علویان و عباسیان، مقدم می دارند. از این جهت در پی قتل آن حضرت برآمد و زهر کشنده ای را به وی خوراند. [۴]

امام (ع) همین که آن زهر را خورد، تمام بدن شریفش مسموم شد و در بستر بیماری افتاد و به درد شدیدی دچار گردید.

«معتمد» به پنج نفر از خواص و درباریان از آن جمله به «نحریر» دستور داد که مواظب خانه امام (ع) باشند و تمام امور و جریانها را زیر نظر بگیرند، همچنین به پزشکان دستور داد که هر صبح و شام از حال امام (ع) باخبر باشند، همین که روز دوم فرا رسید به «معتمد» خبر دادند که بیماری حضرت وخیم شده است. «معتمد» به پزشکان فرمان داد که حق ندارند از منزل امام بیرون روند. و به دلیل این که حال امام عسکری (ع) رو به وخامت نهاده بود، گفت: از کنار بستر او جدا نشوند. «معتمد»، «حسین بن ابی شوارب»، قاضی القضاة را به همراه ۱۰ نفر به منزل امام فرستاد و به آنان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و جریانها را زیر نظر بگیرند و بعد شهادت دهند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. با این وجود به جز پزشکان مأمور خلیفه، ۱۵ نفر دیگر از سوی «معتمد» خلیفه عباسی در خانه حضرت بودند.

امام عسکری (ع) در شب رحلت در یک اتاق، به دوراز چشم مأموران حکومت نامه های بسیاری به نقاط مختلف شیعه نشین نوشت و آن را به وسیله پیکی ارسال نمود. [۵] حال امام بدتر شد، پزشکان از او ناامید شدند و هر لحظه به مرگ نزدیک ترمی شد. در لحظات آخر زندگی، همواره زیانش به ذکر خدا مشغول بود و او راستایش می کرد و لبهای مبارکش از تلاوت قرآن مجید باز نمی ایستاد. سرانجام امام (ع) رو به سمت قبله کرد و روح پاکش به پیشگاه خدا پرواز نمود. این حادثه جانگداز، روز جمعه هشتم ربیع الاول سال (۲۶۰ ق.) بعد از نماز صبح اتفاق افتاد.

ارتحال نابهنگام آن امام بزرگوار ضایعه بزرگی بود که در آن روزگار بر مسلمانان وارد شد و آنان رهبر و پیشوای محبوب و مصلح بزرگ خود را از دست دادند؛ کسی که همواره غمخوار ضعیفان و یتیمان و مستمندان بود.

ناله و شیون از خانه امام (ع) بلند شد و کم کم صدای ضجه و ناله زنان و مردان و کودکان آل علی در سراسر «سامرا» به گوش رسید.

خبر شهادت امام (ع) در سراسر شهر «سامرا» پیچید. این خبر همچون صاعقه ای هولناک بود که تمام مسلمانان را به سرعت به منزل امام (ع) رسانید. همگی مشغول گریه کردن و نوحه سرایی بودند. تمام ادارات دولتی شهر تعطیل شد. مردم به احترام امام (ع) بازارها را بستند و در شهر عزاداری کردند. گویی شهر «سامرا» به صحرای قیامت تبدیل شده بود. [۶]

«سامرا» در تمام طول تاریخ خود چنان تشییعی را نادیده بود که امواج خروشان از انسانها از طبقات مختلف با گرایشها و عقاید گوناگون همه را گرد هم آورد و همگی سخن از فضایل، ویژگیها و صفات امام بزرگوار، امام حسن عسکری (ع) می گفتند و درباره خسارت و زیان جبران ناپذیری که به مسلمانان وارد شده بود، بحث می کردند. [۷]

«عثمان بن سعید عمری» متصدی امر غسل، کفن و دفن حضرت شد. [۸] این سخن با اعتقاد شیعه به این که امام را باید امام بعدی غسل دهد، کفن کند و نماز بخواند، منافاتی ندارد، چون که اولاً: این امر مربوط به حالت عادی است، نه در شرایط سخت و مورد تقیه، ثانیاً: «عثمان بن سعید عمری» به نیابت از حضرت مهدی (ع) عهده دار تجهیز بیکر مطهر امام عسکری (ع) بود.

و ثالثاً: ممکن است در همین شرایط به صورت مخفی حضرت مهدی (ع) به این امر مبادرت نموده بود، لیکن به جهت شرایط خفقان و تقیه به ظاهر «عثمان بن سعید عمری» تصدی این امر را برعهده گرفته باشد. در هر حال، «عبیدالله

بن خاقان» می گوید:

وقتی جنازه امام (ع) آماده دفن شد، خلیفه برادر خود «ابوعیسی بن متوکل» را فرستاد تا بر جنازه آن حضرت نماز بگذارد. هنگامی که جنازه را برای نماز بر روی زمین گذاشتند «ابوعیسی» نزدیک شد و صورت آن حضرت را باز کرد و آن را به علویان، عباسیان، قاضیان، نویسندگان و دیگر شاهدان، نشان داد و گفت: این «ابو محمد عسکری» است که به مرگ طبیعی درگذشته است و فلان و فلان از قضات و پزشکان و خدمتگزاران خلیفه نیز شهادت می دهند! بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند و فرمان داد که جنازه را برای دفن ببرند. این شیوه تجربه شده حکام عباسی در مورد امامان شیعه (ع) بود و مردم به ویژه شیعیان نیز کم و بیش با این شیوه آشنایی داشتند.

بنا به نقل «شیخ صدوق» قبل از اقامه این نماز، نمازی دیگر بر بدن آن حضرت در لحظاتی قبل در درون خانه اقامه شد. «عقید خادم» از منزل خارج شد و به «جعفر» که بر درخانه ایستاده بود و شیعیان به او تعزیت می گفتند، گفت:

سرورم برادرت را کفن کردند. پس بر او نماز بخوان.

ناگهان امام مهدی (ع) جلو آمد و گفت:

عمو عقب بایست من سزاوارترم که بر جنازه پدرم نماز بخوانم. [۹]

طبق نقل مشهور، امام عسکری (ع) در اول ماه ربیع الاول (۲۶۰ ق.هـ) با زهری که «معتمد» برای آن حضرت تدارک دیده بود بیمار شد و در هشتم همان ماه رحلت نمود. بنابراین، امامت امام مهدی (ع) از همین تاریخ آغاز شد و آن حضرت تا به امروز در پس پرده غیب قرار دارد. به امید روزی که آن حضرت ظهور و جهان را پر از عدل و قسط کند.

پی نوشت

[۱]. پایگاه حوزه مجله موعود شماره ۴۳، نگاهی به عصر غیبت صغرا.

[۲]. سیرة الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف الحسینی، ج ۲، ص ۴۹۲.

[۳]. نهج الدعوات و منهج العبادات، علی بن موسی بن محمد بن طاووس، ص ۲۷۵، (به نقل از: حیاة الامام العسکری (ع)، باقر شریف القرشی). [۴]. الارشاد، مفید، ص ۳۸۳ (به نقل از: حیاة الامام العسکری (ع)).

[۵]. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۲، ص ۴۷۳-۴۷۴؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۵۰، ص ۳۲۷-۳۲۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۰۵.

[۶]. الارشاد، مفید، ص ۳۶۲ (به نقل از حیاة الامام العسکری (ع)).

[۷]. حیاة الامام العسکری (ع).

[۸]. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

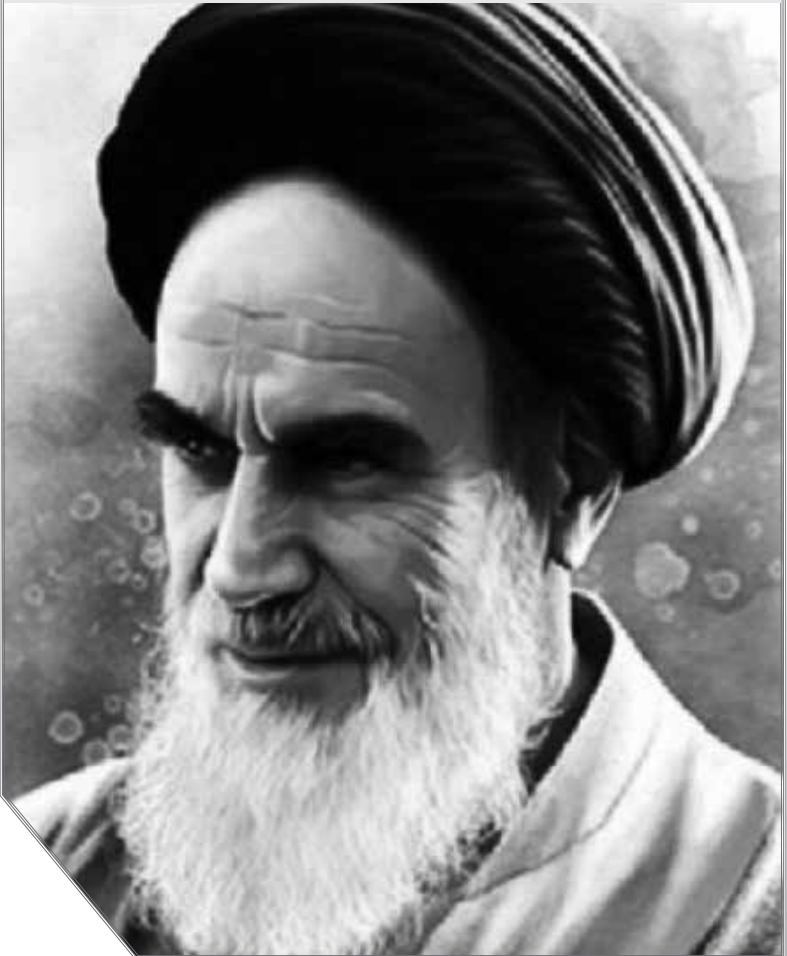
[۹]. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۲، ص ۴۷۵.

سیدان سیدان سیدان سیدان سیدان
سیدان سیدان سیدان سیدان سیدان

آزادی آزادی آزادی آزادی آزادی
آزادی آزادی آزادی آزادی آزادی
آزادی آزادی آزادی آزادی آزادی

اسلامی اسلامی اسلامی اسلامی اسلامی
جمہوری جمہوری جمہوری جمہوری جمہوری
اسلامی اسلامی اسلامی اسلامی اسلامی
جمہوری جمہوری جمہوری جمہوری جمہوری

فرمان امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ
مبنی بر تشکیل بسیج



حضرت امام خمینی(س) طی سخنانی در جمع افراد سپاه پاسداران در روز چهارم آذر ماه سال ۱۳۵۸ در موضوع اهمیت شناخت موقعیت و شرایط زمان برای طرح مسائل، بر رویارویی قدرتمندترین زورگوی جهان و ضرورت مواجهه همه قوا بر علیه آمریکا تأکید ورزیدند و به اجتناب از تشنج در راه هدف اصلی و پرهیز از اختلاف افکنی توجه دادند و ضمن بیان نصایح و اندرزهایی به پاسداران، سنگ بنای یکی از مردمی‌ترین نیروها و تشکل‌های مردمی یعنی ارتش بیست میلیونی یا همان «بسیج مستضعفین» را بنیان گذاردند که حضور با برکت این نهاد مردمی در صحنه‌های مختلف اجتماعی و به‌ویژه دوران دفاع مقدس بر اهمیت نظر و صائب بودن اندیشه آن بزرگوار در این امر صحنه گذاشت.

متن سخنان امام در ادامه آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

رویاریویی ایران، با قدرتمندترین زورگوی جهان

بعضی وقتها هست که یک حرفی یک مسئله ای بسیار خوب است، لکن طرحش در یک موقعی خوب نیست. مثلاً فرض کنید نماز که از همه عبادتها افضل است، و مسائلش هم واجب است که انسان یاد بگیرد، یک وقت اتفاق می افتد که زلزله آمده است و یک عده از برادرهایمان زیر خاک هستند، و آن وقت ما جمع بشویم، بنشینیم راجع به مسئله نماز صحبت کنیم. مسأله خوب است، وقتش خوب نیست. قضیه مطالبی که در این روزها می ما می بینیم پیش می آید و موجب یک مثلاً، تشنجی، موجب یک ناراحتی می شود. در یک همچو موقعی که کشور شما در سرراه یک خطر بزرگ واقع شده است، شما غافلید که با چی مقابله کنید. با امریکا که مجهز به همه جهازهای درجه اول دنیا است.

یعنی یک قوه ای است که مقابل ندارد در دنیا. لکن ما مجهزیم به یک قدرت بالاتر از آن، و آن توجه به خدا و اسلام است. از این جهت ما الآن مواجهیم با یک همچو قدرت بزرگ، که علاوه بر قدرت تسلیحاتی، قدرتهای بزرگ شیطانی هم دارد. الآن هم در همه دنیا دارد فعالیت می کند، و تبلیغات می کند، و وادار می کند همه ممالک دیگر را، تا آن قدری که بتواند تمام آن دستجات خودش را تجهیز کند در مقابل ملت ما و شماها و هم از نظر تبلیغات، آن طور

تبلیغات وسیع را شروع کردند و دارند می کنند، و در مطبوعات خارجی و در رسانه های آنجا دارد بر ضد انقلاب ما تجهیزات می کنند. و هم ما را از دخالت نظامی می ترسانند. در یک همچو موقعی که وضعمان این طور است، مسأله هر چه هم مسأله مهمی باشد، نباید تشنج ایجاد کنیم. باید مسأله را به طور سالم و عاقلانه و بی هیاهو طرح بکنیم.

اجتناب از تشنج در راه هدف اصلی

شما بدانید این راکه از هراجماعی که امروز بشود، واجتماعی باشد که تپیش یک تشنجی باشد حتی برای یک مطلب حقی، باید دست برداریم و برویم سراغ آن مسأله اصلی. اگر این طور نکنیم این به نفع آنهاست. آنها ازش استفاده می کنند. شیاطین اند آنها.

از این جهت من آن چیزی را که به صلاح ملت است، به صلاح اسلام است، به صلاح شماست باید عرض کنم. و آن اینکه مسأله صحیح است، حق است، اما تشنج صحیح نیست. قوای شما باید الآن همه مجتمع در یک راه باشد. قوای فکریتان و قوای غیر فکریتان همه باید در یک راه بروند. امروز که ما مواجه شدیم با این مسأله، اگر منحرف بشویم، ولو به یک مطلب بسیار خوبی که فرض کنید که یکی از مسائل بزرگ اسلام است، اما الآن مسئله درجه اول حفظ اسلام است. شما می خواهید برای اسلام خدمت بکنید.

اختلافات داخلی

الآن در رأس همه مسائل اسلام این قضیه مواجهه با امریکا است. اگر بخواهید قدرتها را جدا کنیم از هم، بخواهیم از هم جدا کنیم، قوا از هم منفصل بشود، کشیده بشود از این طرف و از آن طرف، اینها همه اش به نفع امریکا تمام می شود. و دستهایی در اینجا هست برای ایجاد یک همچو مسائل. این مسائل را ایجاد می کنند. و گاهی هم استفاده از روح پاک جوانان می کنند. این جهت خیلی باید مورد نظر همه آقایان باشد، که نبادا یک وقتی ما از آن مسیری که داریم، که امروز فقط یک مطلب است، و آن اینکه الآن دشمن ما امریکا است. و باید تمام تجهیزات ما طرف این دشمن باشد. نبادا یک وقتی یک تبلیغات سوئی بشود. و یک چیزهایی بشود که اسباب این بشود که نظرهای ما تشتت پیدا کند.

افکارمان مختلف بشود. ما یک افکاری داشته باشیم، شما یک افکاری

داشته باشید، دستجات دیگر افکاری دیگر داشته باشند. همه افکار الآن باید یک [سمت] باشد.

چطور در آن وقتی که ما مواجه با این قدرت شیطانی داخلی بودیم، هیچ تشستی توی کار نبود. همه با هم یک فکر داشتیم. همه «الله اکبر» می گفتید، و مقابله با یک همچو قدرتی می کردید. شما الآن می دانید که مقابل ما قدرتی است که صدها مقابل زیادتر از آن قدرت است. هزارها مقابل آن قدرت است. شما امروز یک همچو حالی دارید.

مملکتان یک همچو حالی دارد. مملکت شما الآن یک حالی دارد که اگر دیر بجنبیم از بین رفتیم تا آخر. همه باید یکصدا باشیم. برای مسائلی که برای خودمان طرح است، هر چه هم مسأله بزرگ باشد، مسائلی که برای دوستانمان طرح است، هر چه هم بزرگ باشد، امروز نباید ما تشنج ایجاد کنیم برای آن. مسأله داریم، فرض کنید که یک مسئله مهمی داریم، این مسأله باید مثلاً با من گفته بشود. دو سه نفر تعیین بکنند بیایند با من صحبت بکنند. مسأله فرض کنید به کسی دیگر مرتبط است، باز همان طور بکنند که یک حل بدون سر و صدا باشد. سر و صدای امروز قضیه ای است که مقابله با امریکاست. امروز هر سر و صدایی بلند بکنید که غیر از این مسیر باشد بدانید که بردش را آنها دارند.

و بسیار احتمال بدهید که یک محرکی، بدون اینکه آدم بفهمد، گاهی وقتها آدم را وادار می کنند به یک کاری که خودش هم ملتفت نیست دارد چه می کند. این خیلی مورد اهمیت است. و مورد توجه آقایان باید باشد.

پند و اندرز به پاسداران

شما این را بدانید که من به شماها علاقه دارم؛ به پاسدارها. پاسدارها بودند که مملکت ما را در یک زمانی که هیچ کس نمی توانست حفظ بکند، اینها حفظ کردند. الآن هم دارند حفظ می کنند. این یک علاقه الهی است که ما به شما داریم. و این را بدانید که یک مطلبی که برخلاف صلاح شما باشد، این برخلاف صلاح اسلام است، و ما نخواهیم زد.

لکن اگر یک مطلبی را من الآن گفتم به شما، که باید راه را چطوری رفت، بدانید که این هم صلاح شماست، و هم صلاح مملکتان است، و هم صلاح اسلام است که من عرض می کنم. در عین حالی که شما می دانید که من با ایشان محبت دارم، ارادت دارم، دوست دارم او را. ایشان هم به من

نوشتند که من مریضم و مرض قلبی دارم و من را عفووم کنید از این کار. منم باز تا حالا جوابی به ایشان ندادم، لکن خوب یک مریض را نمی شود الزامش کنیم که شما باید مزاج خودت را از بین ببری. قلبت خدای نخواستہ یک وقت از بین برود برای اینکه ما علاقه به تو داریم. علاقه این است که اگر واقعاً یک همچہ کسالتی دارند ایشان، بروند خارج و معالجه کنند. و شما هم همراهی کنید با اینکه ایشان بروند خارج معالجه کنند. و اگر اشکالات دیگری دارند خود ایشان بیایند با من اشکالاتشان را بگویند. یا یک کسی را بفرستند با من اشکالاتشان را بگویند. من از این وضعی که هیاهو بشود و در غیر آن مسیر و آن مطلبی که مطلب اصیل امروز ماست، این را صلاح نمی دانم. چنانچه هر دسته ای که الآن، فرض کنید که، یک اعتصابی بکنند در کارخانه ها، یک اعتصابی بشود در وزارتخانه ها، در ادارات دولتی، یک اعتصابی بشود، این همه اش به نفع آنهاست، و بر ضرر ما. این نظیر همان معناست که عرض کردم، که مطلب خیلی خوب است، وقتش خوب نیست. مطلب، مطلب صحیح است، لکن مطلب صحیح در یک وقت صحیح باید باشد. یک وقت اینکه باید ما همه قوایمان را مجتمع کنیم برای نجات دادن یک کشوری. باید اگر مسائلی برایمان پیش بیاید، هر چه هم سخت باشد، تحمل کنیم. و اگر راه حل دارد راه حل بدون یک همچہ اجتماعی حل عقلایی، که یک نفر، دو نفر بیایند مسائلشان را بگویند و خوب، البته ما هم عرض کردم که علاقه داریم به شما و به ایشان.

در هر صورت من این مطلب را لازم بود تذکر بدهم. و ایشان هم اگر کسالت دارند شما نباید اصرار بکنید که یک نفر آدمی که قلبش در خطر است و باید برود در خارج معالجه بکند، شما اصرار کنید که نه، باید تو باشی و غیر از تو هم نمی شود. این برای حفظ او. باید خوب. شما بعدها ایشان را لازم دارید. از این جهت من تا حالا جواب ایشان را ندادم. ایشان هم نیامده اند تا حالا پیش من که ببینم که مسأله همان مسئله کسالت است یا مسائل دیگری هست. و ممکن است که ایشان بیایند پیش من و با ایشان صحبت بکنیم ببینیم چیست قصه.

ارتش ۲۰ میلیونی

اگر یک ملت که همه جوانهایش مجهز باشند به همین جهازی علاوه بر جهاز دینی و ایمانی که دارند، مجهز به جهازهای مادی هم باشند، سلاحی

هم باشند و یاد گرفته باشند، همچی نباشند که یک تفنگی دستشان آمدند ندانند با آن چه بکنندش. باید یاد بگیرید و یاد بدهید رفقایان را. جوانها را یادشان بدهید. و همه جا باید این طور بشود که یک مملکت بعد از یک چند سالی بشود یک کشوری با ۲۰ میلیون جوان که دارد بیست میلیون تفنگدار داشته باشد. بیست میلیون ارتش داشته باشد. و این یک همچه مملکتی آسیب بردار نیست. و الآن هم الحمد لله آسیب بردار نیست. الآن هم ما پشتیبانمان خداست. و ما برای او نهضت کردیم. برای پیاده کردن دین او نهضت کردیم. و خدا با ماست.

و من امیدوارم که شکست برای شما نباشد ان شاء الله. خداوند همه تان را حفظ کند. و این معنایی را که عرض کردم توجه بهش داشته باشید. به رفقای بی دارید، به دستجاتی که هستند آنجا، هر جا که هستند، توجه بدهید، که امروز روزی است که همه با هم یک مطلب باید بگوییم. و آن اینکه الآن شعار مردم شده همه. الآن محرم است، و همه دستجات بیرون می آیند. و دستجات باید عزاداری بکنند. عزاداری مهم است. در ضمن عزاداری همان شعارهایی هم که می دهند بدهند. ولی عزاداریشان هم باید باشد. خداوند همه شما را ان شاء الله حفظ کند. من دعاگوی همه شما هستم. من دیگر حالم مقتضی نیست. (صحیفه امام، ج ۱۱، ص: ۱۱۷-۱۲۲)

سخنان امام مبنی بر لزوم آموزش نظامی همگانی و تشکیل ارتش ۲۰ میلیون خیلی زود با استقبال طیف‌های مختلف گروه‌های سیاسی و مردم قرار گرفت. چند روز بعد یعنی در روز ۱۲ آذر همان سال بود که قانون اساسی جمهوری اسلامی در یک همه‌پرسی به تایید مردم رسید. در اصل ۱۵۱ این قانون تصریح شده بود که: «به حکم آیه کریمه «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم» دولت موظف است برای همه افراد کشور برنامه و امکانات آموزش نظامی را بر طبق موازین اسلامی فراهم نماید، به طوری که همه افراد همواره توانایی دفاع مسلحانه از کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته باشند، ولی داشتن اسلحه باید با اجازه مقامات رسمی باشد.» اینچنین بود که مقدمات تشکیل بسیج با نام اولیه سازمان بسیج ملی فراهم شد. چند ماه پس از سخنان امام درباره ارتش ۲۰ میلیونی،

شورای انقلاب در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ لایحه قانونی تشکیل سازمان بسیج ملی را تصویب و برای اجرا به وزارت کشور ارسال کرد.

متن کامل لایحه قانونی تشکیل سازمان بسیج ملی بدین شرح بود:

ماده ۱: در اجرای فرمان رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران مبنی بر ایجاد، آموزش و بسیج ارتش بیست میلیون جهت پیشگیری و مقابله با هرگونه تهدید و تجاوز نظامی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سوانح طبیعی، سازمانی به نام سازمان بسیج ملی زیر نظر فرمانده کل قوا و وابسته به وزارت کشور تشکیل می‌گردد.

ماده ۲: شرح وظایف و تشکیلات و پست‌های سازمانی سازمان بسیج ملی با تأیید سازمان امور اداری و استخدامی کشور تهیه خواهد شد.

ماده ۳: آئین نامه اجرایی این لایحه قانونی بوسیله وزارت کشور و سازمان امور اداری و استخدامی کشور تنظیم و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

در پی شروع جنگ تحمیلی موضوع آموزش نظامی همگانی و تشکیل بسیج بسیاری از مشکلات پیش روی کشور را حل کرد و مردم آموزش دیده فوج فوج به جبهه‌ها اعزام شدند. ۲۸ دی ماه ۱۳۵۹ شهید رجایی، نخست‌وزیر وقت با ارسال نامه‌ای به مجلس شورای اسلامی اعلام کرد: «قانون راجع به ادغام سازمان بسیج ملی (مستضعفین) در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در جلسه مورخ بیست و هشتم دی ماه ۱۳۵۹ مجلس شورای اسلامی تصویب شده و به تأیید شورای نگهبان رسیده و طی نامه شماره ۱۶/ق/م مورخ ۲۱/۱۱/۵۹ ریاست جمهوری به نخست‌وزیر واصل گردیده است، برای اجراء به پیوست ابلاغ می‌گردد.»

بدین ترتیب سازمان بسیج ملی که حالا نام بسیج مستضعفین را بر پیشانی داشت به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ملحق شد و در طول هشت سال جنگ تحمیلی نیروهای رزمی مردمی را برای اعزام به جبهه‌های جنگ سازماندهی کرد. (تاریخ ایرانی)

گزیده‌ای از بیانات مقام معظم رهبری در مورد بسیج



هرکس که در دل برای سرنوشت خود، سرنوشت این ملت و آینده ایران اسلامی ارزش قائل است آن کسی که برای استقلال و هویت ملت خود ارزشی قائل است، آنکسی که از تسلط قدرت‌های بیگانه بیزار است، آن کسی که برایش آینده این کشور و این ملت و آینده دنیای اسلام يك هدف بزرگ محسوب می‌شود، آن کسی که ازرنج‌های ملت فلسطین دلش خون است ...

آن کسی که مایل است بیش از یک میلیارد مسلمان دنیا قدرت عجیبی را تشکیل بدهند که بشریت را به سمت کمال هدایت کنند و خودشان در قله کمال قرار بگیرند، آن کسی که این احساسات و این درکها را دارد و حاضر است در این راه قدمی بردارد او بسیجی است.

از بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع خانواده های مکرم شهدای اراک ۲۴/۸/۷۹

- وجود بسیج باید ما را وادار کند به شکر الهی، نشاط جوانان بسیجی باید ما را وادار کند به شکر الهی...

از بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بسیجیان ۲۹/۷/۷۹

- بسیج یعنی حضور بهترین و بانشاط ترین و باایمان ترین نیروهای عظیم ملت در میدان هایی که برای منافع ملی، برای اهداف بالا، کشورشان به آنها نیاز دارد، همیشه بهترین و خالص ترین و شرافتمندترین و پرافتخارترین انسانها این خصوصیات را دارند.

بسیج در یک کشور، معنایش آن زمره ای است که حاضرند این پرچم افتخار را بر دوش بکشند و برایش سرمایه گذاری کنند.

از بیانات مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان ۲۹/۷/۷۹

- چرا در تبلیغات جهانی و رادیوها به بسیج اهانت می شود؟ بسیج را که در خور تشویق و تعظیم و تحسین است مورد اهانت و بی مهري قرار می دهند؟ چون نقش بسیج را در حفظ استقلال ملی، در حفظ غرور ملی در حفظ افتخارات ملی، در تأمین منافع ملی، و بالاخره از همه در اعلاء پرچم اسلام و نظام جمهوری اسلامی می دانند به جد با بسیج دشمنند، اما دشمنی آنها فایده ای ندارد.

از بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ بسیجیان ۲۹/۷/۷۹

- انکار بسیجی بی احترامی به آن، یا نابردانه است، یا خائنانه است. تا وقتی برای این کشور امنیت لازم است تا وقتی که این کشور و این ملت به امنیت احتیاج دارد.

یعنی همیشه، چون همیشه احتیاج به امنیت هست، به نیروی بسیج به انگیزه بسیجی، به سازماندهی بسیجی و به عشق و ایمان بسیجی احتیاج است.
از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد
۱۰/۶/۷۸

- بسیج یعنی نیروی کارآمد کشور برای همه میدانها.
از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با سپاهیان و بسیجیان ۲/۹/۷۷

- ملت‌هایی که مردم در آن از نظر مسئولان آن کشور نقشی دارند، همه جا چیزی شبیه بسیج هستمنتهی به این درخشندگی، به این فراگیری، به این زیبایی، به این فداکاری، من در جایی سراغ ندارم...
از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با سپاهیان و بسیجیان ۲/۹/۷۷

- علت اینکه در کشور ما بسیج این طور درخشان شد و شکفت چه بود؟
ایمان عاشقانه، ایمان عمیق، ایمان توأم با عواطف که از خصوصیات ملت ایران است، مثل بعضی از ملت‌های دیگر، عواطف در این ملت جوشان است
کلید بسیاری از مشکلات است.
این ایمان با آن عواطف همراه شد و این رودخانه عظیم خودشان را به این دریای پهن‌آور تبدیل کرد و مشکلات را در هر جایی که لازم بود از بین برد.
از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با سپاهیان و بسیجیان ۲/۹/۷۷

- بسیج عبارتست از مجموعه‌ای که در آنها پاك ترین انسانها، فداکارترین و آماده به کارترین جوانان کشور، در راه اهداف عالی این ملت و برای کمال رساندن و به خوشبختی رساندن این کشور جمع شده اند...
مجموعه‌ای که دشمن را بیمناک و دوستان را امیدوار و خاطر جمع می‌کند.
از بیانات مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان به مناسبت هفته بسیج ۵/۹/۷۶

- بسیج یکی از برکات انقلاب و از پدیده های بسیار شگفت آور و مخصوص این انقلاب است. اینهم یکی از آن چیزهایی است که امام بزرگوار ما با دید الهی خود، با حکمتیکه خدای متعال به او ارزانی کرده بود، برای کشور و ملت و انقلاب ما به یادگار گذاشت.

از بیانات مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان ۵/۹/۷۶

- بسیج در حقیقت مظهر يك وحدت مقدس میان افراد ملت است.

از بیانات مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان ۵/۹/۷۶

- بسیج در واقع مظهر عشق و ایمان و آگاهی و مجاهدت و آمادگی کامل، برای سربلند کردن کشور و ملت است.

از بیانات مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان ۵/۹/۷۶

- بسیج يك حرکت بی ریشه و سطحی و صرفاً از روی احساسات نیست، بسیج يك حرکت منطقی و عمیق و اسلامی و منطبق بر نیازهای دنیای اسلام - و به طریق اولی - جامعه اسلامی است. قرآن کریم می فرماید:

[هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین] ای پیامبر، خدای متعال تو را، هم به وسیله نصرت خودش و هم از طریق مؤمنین مؤید قرار داد و کمک کرد.

این خیل عظیم مؤمنینیکه در اینجا مورد اشاره آیه قران قرار گرفته اند، عبارت دیگری است از آنچه که امروز به نام بسیج در جامعه ما قرار دارد.

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان نواحی و پایگاه ها و گردانهای بسیج

سراسر کشور ۸/۹/۷۴

- عظیم ترین و ماندگارترین یادگار [امام عزیز و عظیم القدر ما] همین بسیج مردمی است که در همه جا حضور دارد.

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان و بسیجیان ۲۷/۸/۷۱

- این کار خدا بود که بسیج ملت ایران بتواند در سخت ترین میدانها که

همان میدان جنگ استچنان قدرتی از خود نشان بدهد که دیرباورترین افراد هم قبول کنند که ملت ایران دارای توانایی است.

- بسیج یعنی کل نیروهای مؤمن و حزب اللهی کشور ما این که امام گفتند "بسیج بیست میلیون" یعنی این.

از بیانات مقام معظم رهبری در یادگان امام حسن مجتبی (ع) ۵/۹/۶۹

- اگر نبود آن همه تلاش و جهاد مخلصانه که شما رزمندگان نیروهای مسلح و بسیج مردمی در دوران جنگ هشت ساله نشان دادید و حقیقتاً اسلام را روسفید و امت رسول الله (صلی الله علیه و آله) را سربلند ساختید و اگر نبود خونهای مطهر و معطر که در راه خدا بر زمین ریخته شد؛ یقیناً امروز از نظام اسلامی اثری نبود و پرچم قرآن چنین سربلند نمی شد.

پیام به خانواده های شهدا، مفقودان در آستانه هفته دفاع مقدس ۲۳/۶/۶۸

- محور دفاع از انقلاب، همین آحاد عظیم میلیونی بسیج هستند.

از بیانات مقام معظم رهبری در مراسم بیعت جمع کثیری از بسیجیان نمونه ۶/۴/۶۸

- بسیجی یعنی دل باایمان، مغز متفکر - دارای آمادگی برای همه میدانهایی که وظیفه اینانسان را به آن میدانها فرامی خواند، این معنای بسیجی است.

از بیانات مقام معظم رهبری در جشن بزرگ منتظران ظهور ۳/۹/۷۸

- هر جا وظیفه ای باشد، انسان بسیجی در میدان آن وظیفه، حاضر است.

از بیانات مقام معظم رهبری در جشن بزرگ منتظران ظهور ۳/۹/۷۸

- بسیج به معنی حضور آمادگی در همان نقطه ای است که اسلام و قرآن و امام زمان (ارواحنا فداه) و این انقلاب مقدس به آن نیازمند است. لذا

پیوند میان بسیجیان عزیز و حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) مهدی موعود عزیز، یک پیوند ناگسستنی و همیشگی است.

از بیانات مقام معظم رهبری در جشن بزرگ منتظران ظهور ۳/۹/۷۸

- امروز هم، بسیجی برای کشور دل می سوزاند برای آبادانی کشور تلاش می کند، برای حفظ استقلال ملی، هر چه بتواند کار می کند و از جان خود هم می گذرد، امروز هماگر احساس کند دشمن می خواهد از روزنه‌ای، چه اقتصادی و سیاسی و چه فرهنگی - به داخل کشور نفوذ کند در مقابل او می ایستد و با مشت به صورتش می کوبد.

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان نواحی ... ۸/۹/۷۴

- امام فرمودند "بسیج باید سازماندهی بشود، باید یکدیگر را بشناسند، باید آمادگیه وجود بیاورند و آن را حفظ کنند" امروز هم تکلیف بزرگ شما همین کار است. خیال نکنند که بسیج یک امر احساسی است. بسیج یک امر منطقی و فکری و ریشه‌دار و عمیق است و کسانی که در کار این حقیقت بزرگ شرکت دارند؛ همه آحاد ملتند، هر کسی که بسیجی است باید به بسیجی بودن خود افتخار کند. بسیجی بودن، مایه سرافرازی و سربلندی پیش پروردگار است.

۸/۹/۷۴

- فرهنگ بسیجی، فرهنگ معنویت و شجاعت و غیرت و استقلال و آزادی و اسیر خواسته‌های حقیر، نشدن است.

۸/۹/۷۴

- هفته بسیج در حقیقت فرصت و بهانه‌ای برای زنده نگه داشتن ارزشها و روح بسیجی در آحاد ملت، مخصوصاً جوانان پرشور و مدافعان عاشق صادق است. ... همان طور که امامو پیشوای راحل عظیم الشان ما فرمودند، من هم آرزو می کنم و از خدایم خواهم که با بسیجیان محشور باشم. بسیج یک افتخار و یک

ارزش است. سعی کنید این روحیه بسیجی را برای کشور و انقلاب و اسلام حفظ کنید.

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نیروهای مقاومت بسیج ۷/۹/۶۹

- شما بسیجیها باید به گونه ای رفتار کنید که احترام و محبت مردم جلب شود. شما باید نمونه اخلاق و تواضع و مهربانی و رعایت مقررات باشید. آن کسی بسیجی تراست که مقررات را بیشتر رعایت می کند، به خاطر آنکه این فرد بیشتر از همه برای نظام دل می سوزاند و مقررات، لوازم قطعی اداره درست نظام است.

از بیانات مقام معظم رهبری در مراسم بیعت جمع کثیری از بسیجیان نمونه ۶/۴/۶۸

- سپاس و ستایش و تمجید و تحسین فراوان خود را بر جوانان بسیجی مؤمن در سرتاسر کشور، این دل‌های پاک، این دل‌های تپنده با عشق به خدا، با ایمان به حقیقت، با اخلاق و با صفا، نثار می کنم.

از بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع نیروهای شرکت کننده در مانور عظیم طریق القدس ۳/۲/۷۶

- من به بسیجیان عزیز فعال این کشور علوی و فاطمی، عرض می کنم؛ امیرالمؤمنین علی‌ه‌الصلوة والسلام را الگوی خودتان قرار دهید که بهترین و بزرگترین الگو برای بسیجیان مسلمان در همه عالم، علی ابن ابیطالب علیه السلام است.

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مداحان به مناسبت ولادت حضرت زهرا (س) ۳/۹/۷۳

- روحیه بسیجی و معرفت بسیجی باید فراگیر شود تا این کشور بتواند بار سنگینی را که بردوش دارد که همان بار هدایت الهی و سعادت انسانهاست - به سرمنزل برساند، لذا بسیج تمام شدنی نیست.

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان بسیج ۲۷/۸/۷۱

تاریخچه قانون اساسی در ایران و جهان

یکی از اسنادی که مایه تفاخر کلیه مسلمانان جهان محسوب می شود، قراردادی است که در اولین سال هجرت رسول اکرم (ص) به مدینه، توسط آن بزرگوار تنظیم شده و ضمن آنکه نخستین قانون اساسی مدون جهان به شمار می آید، حکم یک نوع بیمه اجتماعی برای نیازمندان آن شهر را نیز داشته است.

قانون اساسی عالی ترین سند حقوقی یک کشور و راهنمایی برای تنظیم قوانین دیگر است. قانون اساسی تعریف کننده اصول سیاسی، ساختار، سلسله مراتب، جایگاه و حدود قدرت سیاسی دولت یک کشور و تعیین و تضمین کننده حقوق شهروندان کشور است. نکته مهم این است که هیچ قانونی نباید با قانون اساسی کشورها مغایرت داشته باشد.

کلیدواژه: سیاست و حکومت در جمهوری اسلامی ایران، تاریخ قانون اساسی، تاریخ قانون اساسی جهان

پیشینه قانون اساسی در غرب

در سال ۱۸۷۷ «ارنست سارزک» باستان شناس فرانسوی در اکتشافات باستان شناسی خود در میان رودان (بین النهرین) شواهدی را از وجود نوعی قانون باستانی دادگستری در تمدن سومریان (۲۳۰۰ سال پیش از میلاد) به دست آورد. بطور کلی قدیمی ترین قانون مکتوب کشف شده در جهان قانون «اورنامو» است که حدود ۲۰۵۰ تا ۲۱۰۰ سال پیش از میلاد به دستور یکی از پادشاهان شهر اورروی لوح سفالین حک شده است. از جمله قوانین دیگر در منطقه میان رودان که نسخه ای از آن بر روی لوحی سنگی حفظ شده است، قانون «حمورابی» پادشاه بابل می باشد که در حدود ۱۷۶۰ پیش از میلاد مسیح تدوین شده است.

یکی از مجموعه قوانین مشهور باستانی، منشور کوروش پادشاه هخامنشی ایران است که در سال ۵۳۹ پیش از میلاد پس از فتح شهر بابل به دستور وی نگاشته شد. از این منشور به عنوان نخستین منشور حقوق بشر جهان نام برده می شود و نسخه بدل آن در مقر سازمان ملل متحد نگهداری می شود. در سال ۶۲۱ پیش از میلاد، نخستین قانون دولت-شهر آتن توسط دبیری به نام «دراکو» نوشته شد.

این قانون بسیار خشن بود و در آن مجازات مرگ برای تمام جرایم در نظر گرفته شده بود. قانون اساسی آتن در سالهای ۵۹۴ و ۵۰۸ پیش از میلاد، به ترتیب توسط «سولون» حاکم آتن و «کلیستنس» که یک اشراف زاده بود تغییر داده شد. در روم نخستین بار امپراتور «تئودوسیوس» در سال ۴۳۸ مجموعه قوانین مشخصی برای اداره امپراتوری روم تدوین کرد. یک قرن بعد در سال ۵۲۴ میلادی، «ژوستینیان یکم» امپراتور بیزانس (روم شرقی) مجموعه ای از قوانین را تدوین و به اجرا گذاشت که در طول زمان تبدیل به تاثیرگذارترین قانون در اروپای قرون وسطی شد. این مجموعه، از قوانین پیشین امپراتوری روم الهام گرفته بود و به عنوان نطفه قانون مدنی مدرن اروپا شناخته می شود.

در سال ۱۶۳۹ میلادی، مستعمره کنتیکت در آمریکای شمالی قانونی را تهیه و در مرزهای خود به اجرا گذاشت این قانون توسط فرماندار مستعمره کنتیکت برای تایید چارلز دوم پادشاه انگلستان به لندن برده شد و پس از تایید بصورت منشور سلطنتی درآمد و لازم الاجرا شد. در آن زمان،

بریتانیایی ها به این قانون به عنوان ضامن بقای نظم و ترتیب در مستعمره کنتیکت نگاه می کردند، اما بخش هایی از آن بعدها الهام بخش قانون اساسی ایالات متحده آمریکا شد. از این قانون به عنوان یکی از اولین قوانین اساسی منسجم در غرب و نخستین قانون اساسی در آمریکای شمالی یاد می شود و به همین دلیل به ایالت کنتیکت در کشور آمریکا لقب «ایالت قانون اساسی» داده اند.

قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۷۸۸ تهیه شد و رسمیت یافت. این قانون برای اداره نظام چند ایالتی خود از نظام سیاسی اتحاد پادشاهی ها در بریتانیای کبیر الهام گرفته بود. علاوه بر آن، عقاید پلی بیوس فیلسوف یونانی، جان لاک فیلسوف تجربه گرای بریتانیایی، و «شارل دو مونتسکیو» متفکر فرانسوی، تاثیر زیادی بر قانون اساسی ایالات متحده آمریکا داشته است.

در عصر روشنگری اروپا و در طول چهل سال از سال ۱۷۵۰ تا ۱۸۰۰، چندین قانون اساسی مدرن و تاثیرگذار ظهور پیدا کردند. قانون های اساسی جمهوری گرس و کشور سوئد، نخستین نمونه های قانون اساسی مدرن پس از دوران روشنگری هستند.

در سال ۱۷۵۵ جمهوری خودمختار گرس قانون اساسی مدرنی را تدوین و به اجرا گذاشت. این قانون اساسی تحت تاثیر افکار ژان ژاک روسو و توسط پاسکال پائولی و همکارانش به زبان ایتالیایی نگاشته شد. از قانون اساسی کرس به عنوان نخستین قانون اساسی مدرن معاصر نام می برند. این قانون اساسی ۱۴ سال در گرس رسمیت داشت تا اینکه فرانسه این کشور را در سال ۱۷۶۹ ضمیمه خاک خود کرد.

در سال ۱۷۹۱، قانون اساسی لهستان-لیتوانی و قانون اساسی فرانسه تهیه و به اجرا گذاشته شد. پادشاهی بلژیک (۱۸۳۱)، لیبریا (۱۸۴۷)، لوکزامبورگ (۱۸۶۸) و کنفدراسیون سوئیس (۱۸۷۴) از نخستین کشورهای بودند که پس از آن اقدام به تدوین قانون اساسی برای خود نمودند. اولین قانون اساسی در مشرق زمین در سال ۱۸۷۶ م (۱۲۹۳ ق) در عهد سلطان عبدالحمید عثمانی (۱۹۰۹-۱۸۷۶) به نام مشروطه توسط مدحت پاشا و جمعی از متفکرین با هدف تلطیف حکومت مطلقه سلطنتی نوشته شد. قدیمی ترین قانون اساسی ملی که هنوز اجرا می شود در سال ۱۶۰۰ میلادی نوشته شده و متعلق به جمهوری سان مارینو در جنوب اروپا است.

قانون اساسی اسلام

یکی از اسنادی که مایه تفاخر کلیه مسلمانان جهان محسوب می شود، قراردادی است که در اولین سال هجرت رسول اکرم (ص) به مدینه، توسط آن بزرگوار تنظیم شده و ضمن آنکه نخستین قانون اساسی مدون جهان به شمار می آید، حکم یک نوع بیمه اجتماعی برای نیازمندان آن شهر را نیز داشته است. این سند را که توسط یک مورخ آلمانی کشف و شناسایی شده، «پروفیسور محمد حمیدالله» به انگلیسی برگردانده و طی مقاله ای اعتبارش را اثبات کرده است (نشریه گلستان قرآن شماره ۸۳) پروفیسور حمیدالله که در فاصله سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸ ضمن کنفرانسهای متعدد در دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی استانبول کوشیده در حد امکان به ارزیابی سند بپردازد، در پاسخ به کسانی که صحت سند و اعتبار آن را پذیرفته، اما معتقدند با همه اهمیتی که دارد نمیتواند اولین نمونه از نوع خود در جهان باشد، اظهار داشته است: نوشته سولون در شهر آتن را نمیتوان قانونی مدون به شمار آورد، زیرا سولون منصب فرمانروایی یا پادشاهی نداشت. بلکه عضوی از هیأت حاکمه یونان بود که تغییراتی در قانون کشور را مطرح ساخت و پیشنهادش مورد موافقت قرار گرفت. درحالیکه هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند آن تغییرات مکتوب شده است. پروفیسور حمیدالله، به مجموع قوانین بازمانده از دنیای قدیم، یا قوانینی که نام و مشخصات آنها به روزگار ما رسیده، اشاره کرده و نوشته است: از میان آنها نوشته، فقط رساله ارسطو که در روزگار معاصر کشف شده و در سال ۱۸۹۱ به زبانهای مختلف ترجمه و منتشر شد باقیمانده، که آن هم به صورت نصیحتنامه ای برای امرا و شاهزادگان، یا به شکل مباحث تاریخی است و نمیتواند به عنوان قانونی دولتی تلقی شود که توسط هیأت حاکمه ای تنظیم شده است.

در اولین سال هجرت، پیامبر اسلام (ص) طرحی تهیه فرمود که در آن از وظایف، حقوق و تعهدات حاکم و نیز سایر احتیاجات اولیه نیازمندان بحث شده بود. این سند که متن کامل آن در منابع معتبرمانند سیره ابن اسحاق آمده است شامل ۵۲ ماده و نمونه بسیار خوبی از زبان قضایی، حقوقی و شیوه نگارش در زمان تنظیم سند است و به نظر می رسد مسیحیان اروپایی، اهمیت آن را بیشتر از مورخان مسلمان درک کرده اند. زیرا بسیاری از محققان آلمانی، هلندی، ایتالیایی و انگلیسی نظیر ویلموزن، مولر،

گیریم، اشپرنگر، ونسینگ، کیتانی، بوهل و . . . ضمن آثارشان به آن استناد کرده اند.

قانون اساسی در ایران

نخستین قانون اساسی در ایران، قانون اساسی مشروطه بود که در ۸ دی ۱۲۸۵ شمسی (۱۴ ذیقعدہ ۱۳۲۴ قمری) به امضای مظفرالدین شاه رسید. مظفرالدین شاه قاجار در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ شمسی (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری) فرمان مشروطیت را امضا کرد. ریشه انقلاب مشروطه شاید در انعقاد قراردادهای ننگین گلستان و ترکمانچای باشد، اما شروع قطعی ماجرا بعد از به چوب بستن بازرگانان به جرم گران کردن قند و چاپ عکس «مسیو نوز» بلژیکی در لباس روحانیون بود که اعتراض مردم و روحانی ها را در پی داشت.

مظفرالدین شاه بیمار که مجلس اول را در کاخ گلستان گشود، ۱۰ روز پس از امضای قانون اساسی با ۵۱ اصل، درگذشت. این قانون عموماً مربوط به طرز کار مجلس شورای ملی و مجلس سنا می شد، به همین دلیل در آغاز به نظامنامه نیز مشهور بود بعد از مدتی «متمم قانون اساسی» تهیه شد و به تصویب مجلس رسید و محمدعلی شاه نیز آن را در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری امضا کرد پس از آن نیز در چند نوبت با تشکیل مجلس مؤسسان برخی از مواد این قانون تغییر کرد. این قانون و متمم آن تا سال ۱۳۵۷ که حکومت پادشاهی در ایران برافتاد، قانون اساسی ایران بود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و برگزاری اولین انتخابات که منجر به تعیین نوع حکومت و تشکیل جمهوری اسلامی شد، بحث راجع به قانون اساسی نظام گسترش یافت. پیش نویس قانون اساسی که به دستور امام (س) نگارش یافته و توسط شورای انقلاب و دولت موقت مورد بحث و بررسی قرار گرفته

بود، جهت جلب آرا و انظار مردم و اندیشمندان در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۴ در روزنامه های کثیرالانتشار منتشر شد. با تأکید حضرت امام خمینی (س) بر تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی جهت بررسی نهایی قانون اساسی، قانون انتخابات این مجلس تصویب شد و این انتخابات در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ برگزار شد و ۷۵ نفر نماینده این مجلس انتخاب شدند. مجلس خبرگان قانون اساسی در روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ با پیام حضرت امام (ره) افتتاح گردید. این مجلس موفق شد با درایت و مدیریت شهید دکتر بهشتی پس از سه ماه تلاش و فعالیت بی وقفه، کار تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در ۲۴ آبان ۱۳۵۸ در دوازده فصل و ۱۷۵ اصل و یک مقدمه و مؤخره به انجام رساند و در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۱۲ به تصویب نهایی ملت ایران رسید. این قانون در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری قرار گرفت و در ۶ مرداد در همه پرسی قانون اساسی ایران در ۱۳۶۸ به تأیید اکثریت مردم ایران رسید.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی می باشد. حکومت از دیدگاه اسلام، برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکراست که به خود سازمان می دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید. با توجه به ماهیت این نهضت بزرگ، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تضمین گرنفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که برپایه احکام نورانی دین اسلام تدوین شده است یکی از مترقی ترین قوانین جهان و به عنوان میثاق ملی، پیش روی ما قرار دارد.

وحدت حوزه و دانشگاه و چند سوال

به مناسبت ۲۷ آذر

هر ساله در آستانه ۲۷ آذر به مناسبت شهادت دکتر مفتاح و نام‌گذاری این روز به نام وحدت حوزه و دانشگاه مراسم و برنامه‌های خاصی از سوی دستگاه‌هایی متعدد برگزار می‌گردد و سخنرانان محترم هر کدام در وسع روح و علم خویش سخن‌ها می‌رانند.

اما به عنوان یک طلبه که روزگار دانشجویی را نیز گذرانده است و امروز در جامعه فرهنگی و مذهبی مشغول به فعالیت هستم، مورد سوال بسیاری قرار می‌گیرم که بالاخره وحدت حوزه و دانشگاه یعنی چه؟
خلاف مروت هم نیست که بگویم، اساساً خود من هم پاسخ درست و کاملی به این پرسش نیافته‌ام.

اما این عنوان، یعنی وحدت حوزه و دانشگاه را یک سابقه تاریخی، همراهی می‌کند.

در زمان پیش از انقلاب اسلامی و به جهت احساس نیاز جامعه متدین تحصیل کرده در محیط دانشگاهی به بسط و توسعه و شرح مفاهیم دینی در آن محیط و انتقال این نیاز به حوزه علمیه و هشیاری نسلی از طلاب خوش استعداد و صد البته درد آشنای آن روزگار، گروهی از این حضرات

برای حضوری که با تمام وجود زوایای موجود را درک و لمس کنند، وارد محیط دانشگاهی در قامت استاد و دانشجو شدند. مرحوم شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید مفتح، و چند از حضراتی که امروز به نعمت حضور و حیات ایشان در عرصه‌های فکر و فرهنگ مغتنم هستیم، راهی محیط دانشگاه شدند.

اما این واقعیت در بررسی شخصیت این حضرات، نشان دارد که قریب به اتفاق این حضرات از نسل ممتاز موجود در حوزه‌های علمیه بودند. کسانی که در وادی کسب علم حوزوی در نزد برترین اساتید، موفق‌ترین ایام تحصیل را گذرانده بودند.

حضور این بزرگان و امثال ایشان قطعاً برکاتی مثال زدنی داشت که کمتر منکری دارد.

پس از انقلاب اسلامی و تحرک بی‌نظیر حوزویان و دانشگاهیان در ایجاد و رشد این نهال نورس، این نیاز پیرنگ‌تر شد که این دو صنف علم‌آموز در کنار یکدیگر گام به سوی قله‌های معرفت و علم بالاتری گذارند.

این دو، دیگر دو طیف نباشند، جان واحدی باشند که مدارج رشد کشور را با یکدیگر مترقی‌تر و با مبناتر طی نمایند.

از قضا مرحوم شهید مفتح هم در آستانه ورود به دانشگاه به فیض شهادت نائل آمد و ماندگار گردید. و روز شهادتش شد روز وحدت حوزه و دانشگاه. اما دریایی سوال و طرح پیش رو ماند که کمتر پاسخ کامل بدانها داده شد. معدودی از این سوالات، پایان بخش این کوتاه نوشت می‌گردد، امید آنکه روزی در آستانه شهادت دکتر مفتح به آنها پاسخی در خور داده شود.

۱- آیا منظور از این نام‌گذاری یعنی صرف حضور دانش‌آموختگان حوزه علمیه در دانشگاه و یا بالعکس؟

۲- آیا این نام‌گذاری یعنی دانشجویها، طلبه شوند و طلاب دانشجو؟

۳- آیا قصد، ایجاد حوزه علمیه در دانشگاه است و ساخت دانشگاه در حوزه علمیه؟

۴- آیا هدف داشتن مدرک دانشگاهی برای طلاب است و از آن سو کسب سطوح حوزوی برای دانشجویان؟

۵- آیا با هم‌افزایی این دو، مسیر کسب علم برای راهگشایی در جامعه دینی منظور نظر بوده است؟

- ۶- آیا شبیه سازی نظام آموزشی حوزه و دانشگاه به یکدیگر یعنی وحدت؟
- ۷- آیا آرمان مشترک حوزه و دانشگاه یعنی وحدت؟
- ۸- آیا وحدت یعنی وحدت نظام هماهنگ پرداخت و امور اداری و استخدای همانند؟
- ۹- آیا وحدت یعنی فقط برپایی کرسی های نظریه پردازی دانشگاهی در حوزه و بالعکس؟
- ۱۰- آیا وحدت حوزه و دانشگاه یعنی برگزاری سمینارها و هم اندیشی های دانشگاهی با حضور روحانیت و بالعکس؟
- ۱۱- آیا وحدت حوزه و دانشگاه یعنی نزدیک شدن دو طیف علم آموخته به جهت تفاهم بیشتر؟
- ۱۲- آیا وحدت به معنای فلسفی آن مورد دقت است؟
- ۱۳- آیا وحدت حوزه و دانشگاه یعنی طلاب هم درسهای خود را واحد، واحد بخوانند و دانشجویان هم مباحثه کنند؟
- ۱۴- آیا وحدت حوزه و دانشگاه یعنی در قامت علم و علم آموزی، درد جامعه و فرهنگ را درمان نمودن؟
- ۱۵- آیا پاسخی کامل به این پرسش ها موجود است؟



معارف

شیخ مفید

زندگی نامه

محمد بن محمد بن نَعْمَان مشهور به شیخ مُفید، در روز یازدهم ذیقعدہ سال ۳۳۶ یا ۳۳۸ ق. در قریه (سویقه ابن بصری) از توابع (عکبری) در ده فرسنگی شمال بغداد، نزدیک شهر (دجیل) در یک خانواده اصیل و عمیق در مذهب تشیع به دنیا آمد. [۱] از آنجا که پدر او شخصی پارسا و مذهبی بود و به تعلیم و تربیت اشتغال داشت، «ابن المعلم» لقب وی شد. شیخ مفید تحصیل را از سن کودکی آغاز نمود و پیش از دوازده سالگی از برخی محدثان روایت اخذ کرده و از استاد خویش، شیخ صدوق قبل از بیست سالگی حدیث شنیده است.

شیخ مفید از محضر بیش از هفتاد نفر از بزرگان بهره علمی برد. از محضر مظفر بن محمد، ابو یاسر و ابن جنید اسکافی، «کلام و عقاید» آموخت و از درس حسین بن علی بصری و علی بن عیسی رمانی بهره جست. «فقه» را نزد جعفر بن محمد بن قولویه فرا گرفت و از محضر ادیب و مورخ چیره دست محمد بن عمران مرزبانی «علم روایت» آموخت و ابن حمزه طبری، ابن داود قمی، صفوان و شیخ صدوق از دیگر اساتید او بودند جدیت او در تحصیل موجب شد که پس از چندی در علم کلام،

فقه و اصول سرآمد دانشمندان زمانش گردد. سال روز رحلت عالم بزرگ شیعی شیخ مفید (ره)، سایت حوزه تاریخ انتشار: ۱۳۸۶/۹/۷] [۱]
 شیخ مفید در محله کرخ بغداد که مرکز شیعیان بود می زیست و مسجد معروف برائا در آن محله که تاکنون هم باقی است و زیارتگاه شیعیان است محل تدریس او بود. [۲]

سیره

ابو یعلی جعفری که داماد مفید بوده است، می گوید: «مفید شب ها مختصری می خوانید و بقیه شب را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می گذرانید». [۳]

شیخ مفید از نگاه دیگران

شیخ مفید از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی دارای جایگاهی رفیع است که به کلماتی از بزرگان اشاره می کنیم:

۱. نجاشی، شاگرد نامدار و مورد اعتماد شیخ مفید درباره او می گوید: «محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید بن جبیر، شیخ و استاد ما است - که رضوان خدا بر او باد - فضل او در فقه و حدیث و ثقه بودن او مشهورتر از آن است که توصیف شود. او تالیفات متعددی دارد».
۲. شیخ طوسی، شاگرد ارزنده مکتب او درباره استاد در «فهرست» می نویسد: «محمد بن محمد بن نعمان، معروف به ابن المعلم از متکلمان امامیه است. در عصر خویش ریاست و مرجعیت شیعه به او منتهی گردید. در فقه و کلام بر هر کس دیگر مقدم بود. حافظه خوب و ذهنی دقیق داشت و در پاسخ به سؤالات، حاضر جواب بود او بیش از ۲۰۰ جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد». [۴]
۳. ابن حجر عسقلانی نیز درباره او می گوید: «او بسیار عابد و زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت. جماعت بسیاری از محضر

او بهره بردند. او بر تمام شیعیان حق دارد. پدرش در «واسط» زندگی می کرد و به آموزگاری می پرداخت و در «عکبری» کشته شد. گفته می شود که عضدالدوله به ملاقات او می شتافت و هنگام مریضی به عیادت او می رفت». [۵]

۴. عماد حنبلی، یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت درباره او می گوید: «او بزرگی از بزرگان امامیه و رئیس بخش فقه و کلام و مباحثه می باشد. او با پیروان هر عقیده به مباحثه و مناظره می پرداخت. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. او صدقه فراوان می داد. بسیار اهل خشوع و تهجد و اهل نماز و روزه و خوش لباس بود». [۶]

او مورد زیارت و ملاقات عضدالدوله قرار می گرفت. نزدیک ۷۶ سال عمر کرد و بیش از ۲۰۰ جلد تالیف دارد. تشییع جنازه او شهرت دارد. در تشییع او بیش از ۸۰ هزار نفر از شیعیان شرکت جستند و درگذشت او در ماه رمضان بود. رحمت خدا بر او باد...».

اساتید شیخ مفید

از جمله اساتید اویند:

۱. ابن قولویه قمی
۲. شیخ صدوق
۳. ابن ولید قمی
۴. ابوغالب زراری
۵. ابن جنید اسکافی
۶. ابوعلی صولی بصری
۷. ابو عبدالله صفوانی

شاگردان شیخ مفید

۱. سید مرتضی علم الهدی

۲. سید رضی
۳. شیخ طوسی
۴. نجاشی
۵. ابوالفتح کراچی
۶. ابو یعلی جعفر بن سالار

تالیفات

بنابر نقل شیخ طوسی، شاگرد برجسته شیخ مفید وی بالغ بر ۲۰۰ عنوان کتاب تألیف نموده است. نجاشی ۱۷۱ جلد کتاب از تالیفات شیخ را ذکر کرده است که اسامی برخی از آنها به این ترتیب است:

۱. در فقه: المقنعه، الفرائض الشرعیه و احکام النسا.
 ۲. در علوم قرآنی: الکلام فی دلائل القرآن، وجوه اعجاز القرآن، النصره فی فضل القرآن، البیان فی تالیف القرآن او یکی از پرکارترین افراد این رشته بود. طالبان تفصیل می توانند به کتاب طبقات مفسران شیعه جلد ۲، تالیف مؤلف مراجعه نمایند.
 ۳. در علم کلام و عقائد: اوائل المقالات، نقض فضیله المعتزله، الافصاح، الايضاح، الارکان. [۷]
 ۴. کتاب الارشاد: قدیمی ترین متن تاریخی که پس از طبری گزارش های حادثه عاشورا را بی واسطه از کتاب هشام کلبی نقل کرده است، کتاب «الارشاد» شیخ مفید است.
- شیخ مفید خود در این کتاب تصریح کرده که اخبار مربوط به این واقعه را از روایات کلبی نقل کرده است.
- تالیفات مفید، هم از نظر مقدار و کمیت دارای اهمیت است و هم از نظر کیفیت. آثار وی، در عین عمق و پرباری و اتقان، مختصر است.
- از عبارت پردازی و تکرار واژه ها و جملات به دور است. معانی بلند و عمیق را در عبارتی کوتاه بیان کرده است مگر در مواردی که مطلب پیچیدگی خاصی داشته و احتیاج به توضیح و تفسیر داشته است. [۸]

شیخ مفید از عالمانی است که در زمان غیبت مورد عنایت ائمه علیهم السلام بوده است به نحوی که در ظرف سه سال سه توفیق [۹] از ناحیه امام زمان (ع) به او رسید که امام در خطابه‌هایش به او چنین می‌فرماید:

۱- للاح الاعزا السدید الشیخ المفید: برادر عزیز و استوار شیخ مفید.
۲- سلام علیک ایها العبد الصالح الناصر للحق الداعی الیه. سلام بر تو ای بنده شایسته خدا و ای یاری دهنده حق و دعوت کننده بسوی آن.
و جالب اینجاست که در زمان غیبت کبری هیچ توقیعی از ناحیه مقدسه نرسیده است. مگر برای شیخ مفید و شیخ اسدالله کاظمینی رحمهما الله تعالی.
در یکی از نامه‌ها که در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰ از ناحیه مقدسه برای شیخ مفید ارسال شده امام چنین می‌فرماید:

بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد سلام بر تو ای دوستدار مخلص در دین که در ولایت ما مخصوص به یقین گشته ای ... پس از ستایش و حمد خداوندی که معبودی جز او نیست و درود به سید و مولی و پیغمبر گرامی ما حضرت محمد (ص) خداوند توفیقت را در یاری از حق مستدام فرماید و پاداشت را در نشر علوم برای ما براستی زیاد و فراوان نماید... بدان که ما رخصت یافتیم تا تو را به نامه نگاری مشرف ساخته و دستور دهیم احکام ما را به دوستانمان که نزد تو هستند برسانی، خداوند آنان را به طاعت خود عزیز فرموده و بوسیله رعایت و حراست خود مهم آنان را کفایت فرماید، پس تو بیاری خدا واقف شو بر آن دشمنانی که از دین خدا بیرون رفته اند. بدانچه اکنون برایت بیان می‌دارم و در رساندن آن بسوی آنان که اطمینان داری بر آن وجهی که برای تو می‌نویسم...

ما اگر چه بر طبق آنچه خداوند برای ما و شیعیانمان مصلحت دانسته تا مادامی که دولت دنیا در دست فاسقان است جایمان از جای ستمگران دور است، ولی با اینحال به احوال شما آگاهیم چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نیست و ما از پیش آمد ناگواری که برای شما اتفاق افتاده آگاه هستیم و این پیشامد بدان سبب شد که بسیاری از شما بسوی آنچه پیشینان صالح از آن روگردان بودند متمایل گشته و بدان عهدی که از ایشان گرفته شده بود پشت پا زدند، گویا اینان نمی‌دانند که ما در فکر شما هستیم و از یاد شما بیرون نرفته ایم و گرنه بلای سختی به شما می‌رسید و

دشمنان شما را مستاصل می کردند. پس از خدا بترسید و در بیرون آمدن از فتنه ای که بر سر شما و بر سر آنکه اجلس نزدیک شده سایه افکنده است به ما کمک کنید، و حفظ کنید خود را از آن فتنه کسی که به آرزویش رسیده باشد و آن فتنه نشانه ای است برای حرکت کردن و اظهار نمودن شما امر و نهی ما برای همدیگر. خدا پایان رساند نور خود را اگر چه مشرکان نخواهند...

چون جمادی الاولی این سال در رسد بدانچه در آن اتفاق می افتد پندگیری و برای آنچه پس از آن می آید از خواب غفلت بیدار شوید بزودی از آسمان برای شما نشانه و آیت آشکاری ظاهر گردد و مانند آن نیز از زمین نمودار شود و در مشرق زمین جریان ناگوار و حزن آوری اتفاق افتد و مردمی که از اسلام بیرون هستند بر سر مردم عراق مسلط گردند و به کردار ناپسند آنها روزی بر مردم عراق تنگ گردد و پس از این جریان با نابود شدن مرد سرکش از اشرار اندوه بر طرف گردد و از نابودی او مردمان با تقوا و نیکان خوشنود گردند برای آنان که در اطراف جهان اراده انجام حج را دارند وسائل آماده گردد و ما را نیز در آماده کردن وسائل حج به اختیار و توافق ایشان سهمی است که آن با نظم و ترتیب در کار آشکار گردد. پس هر یک از شما باید کاری کند که او را بدوستی و محبت مانزدیک گرداند و از آنچه موجب سخط و ناراحتی ماست بپرهیزد زیرا کار ما چنین است که بطور ناگهانی در می رسد و هنگامی در آید که توبه او را سود ندهد و پشیمانی از گناه وی را نجات نبخشد. خداوند راه رستگاری را به شما الهام فرماید و در توفیق یابی برحمتش درباره شما لطف نماید. [۱۰]

شهید قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین نقل کرده که پس از وفات شیخ مفید این ابیات بخط حضرت صاحب الامر (عج) بر قبر شریفش یافتند:

لا صوت الناعی بفقده انه یوم علی آل الرسول عظیم ان کنت قد غیبت فی جدث
الثری فالعلم و التوحید فیک مقیم و القائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من
الدروس علوم [۱۱] [۱۲]

وفات

شیخ مفید در سال ۴۱۳ در بغداد، پس از ۷۵ سال تلاش و خدمت ارزنده درگذشت و مورد تجلیل فراوان مردم و قدردانی علما و فضلا قرار گرفت و به تعبیر

شاگرد بزرگوارش شیخ طوسی که خود حاضر در صحنه بوده است، روز وفات او از کثرت دوست و دشمن برای ادای نماز و گریستن بر او، همانند و نظیر نداشته است.

هشتاد هزار تن از شیعیان او را تشییع کردند و سید مرتضی علم الهدی بر او نمازگزارد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام پائین پای آن حضرت و نزدیک قبر استادش ابن قولویه مدفون گردید. [۱۳]

پی‌نوشت

۱. شیخ مفید سند افتخار مکتب تشیع، اسماعیل نساجی زواره، مکتب اسلام، شماره (۱۰) ۱۳۸۱
۲. شیخ مفید (ره)، علی دوانی، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ۱۳۷۱ ش
۳. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، نرم افزار جامع الاحادیث [لوح فشرده]، بخش کتابشناسی.
۴. عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه، صفحه ۵۳.
۵. عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه به نقل از لسان المیزان، ج ۵، ص ۳۶۸.
۶. عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه به نقل از شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۹۹.
۷. رجال نجاشی، ص ۴۰۰ تا ۴۰۳.
۸. نگاهی به تألیفات و آثار مهم شیخ مفید، حوزه بهمن و اسفند ۱۳۷۱، شماره ۵۴
۹. توقیع یعنی نامه ای که به امضای امام زمان (عج) رسیده باشد.
۱۰. احتجاج طبرسی
۱۱. مجالس المومنین ص ۲۰۶
۱۲. شیخ مفید، ماهنامه پاسدار اسلام شماره ۳
۱۳. عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه، صفحه ۵۳.

شہید
آیت اللہ دستغیب



ولادت

در عاشورای ۱۳۳۲ ق. در شیراز کودکی به دنیا آمد که چون آن ایام، روزهای پرسوز شهادت سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام بود نامش را «عبدالحسین» نهادند. خاندان عبدالحسین از سادات حسنی و حسینی بشمار می رفتند که از حدود چهار قرن پیش در شیراز به «دستغیب» معروف شده بودند. سیادت نشان افتخار این خانواده بود و حلقه‌های نورانی پیوند او را (با سی و دو واسطه) به حضرت «زید شهید» فرزند امام سجاد علیه السلام می رساند. [۱]

از این خاندان در طول تاریخ عالمان بزرگ برخاسته اند از جمله امیر فضل الله بن محب حسینی (متوفای ۱۰۴۳)، سید حکیم دستغیب (متوفای ۱۰۷۷)، میرزا ابوالحسن دستغیب (متوفای بعد از ۱۳۰۰ ق) میرزا هدایت الله (متوفی ۱۳۲۰ ق) میرزا ابومحمد دستغیب و آقا سید محمدتقی پدر سید عبدالحسین.

تحصیل

سید عبدالحسین درس را از مکتب خانه شروع کرد و با فراگیری قرآن و نصاب و خواندن چند کتاب منظوم منشور فارسی دوره مکتب را پشت سر گذاشت. پس از آن شروع به تحصیل علوم اسلامی نمود و درس های ابتدایی حوزه علمیه را نزد پدر خواند و از محبت های پدرانه و استادانه اش بهره برد. در سال ۱۳۴۲ ق. در حالی که یازده ساله بود پدر را از دست داد و در نوجوانی روح لطیفش سخت آزرده و از نعمت پدر محروم گشت.

پس از فوت پدر تحصیلات را در مدرسه خان شیراز ادامه داد و از نورانیت و روحانیت مدرسه نیز بهره مند بود. این مدرسه در مدت حیات خود انسان های پاک و والاتباری را در خود جای داده بود و آنان با دعاها و خلوص و معرفت خود فضای آن را عطرآگین کرده بودند. صدرالمتالهین شیرازی و بسیاری از عالمان بزرگ در این مدرسه درس خوانده بودند.

او در حوزه شیراز مدت ها به تحصیل پرداخت و نزد اساتیدی همچون شیخ

اسماعیل، ملا احمد دارابی، و آیت الله ملا علی اکبر ارسنجان‌ی دوره مقدماتی و سطح را به پایان رساند پایان یافتن دروس سطح حوزه او همزمان با غائله کشف حجاب رضاخانی بود و دستغیب جوان در همان سنین (حدود ۲۵ سالگی) به مبارزه با این تهاجم بزرگ پرداخت. اما مأموران او را زیر فشار قرار دادند و او نیز در سال ۱۳۱۴ ش. مجبور به حرکت به سوی نجف شد. [۲] در نجف اشرف تحصیلات خود را ادامه داد و با تلاش پیگیر در طول هفت سال به مقام شامخ اجتهاد نایل آمد.

استادان

آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء عراقی، آقا سید باقر اصطهباناتی، شیخ محمدکاظم شیرازی از معماران علمی او در حوزه نجف بودند.

تهذیب

روح جستجوگر آن شهید بزرگوار، بلند پروازتر از آن بود که به درس و بحث بسنده کند و از علوم مرسوم حوزه نجف سیراب شود. عطش عصیانگرا و پس از سال‌ها درس و تدریس آرام نگرفت و او همچنان در پی یافتن صاحب‌دلی بود که بتواند او را به وادی ایمن رسانده، در معرفت خود و خدای خویش به کمال برساند. در همان ایام این توفیق و موهبت نصیب او شد و به محضر پرفیض استاد اخلاق حوزه نجف، عارف نامور میرزا محمدعلی قاضی تبریزی رضوان الله علیه راه یافت و در مکتب عرفانی او رشد کرد.

پس از گذشت چند سال مرحوم قاضی به سرای باقی شتافت و او به محضر آیت الله آقا شیخ محمدجواد انصاری همدانی را یافت و مدت‌ها تحت نظر وی راه‌های ظریف و لطیف معرفت نفس را طی کرد. ارتباط او با آیت الله انصاری همدانی در ایامی بود که وی در شیراز بسر می‌برد و برای استفاده از استاد به همدان می‌رفت.

سفر به عنایت دوست

سال ۱۳۲۱ ش آیت الله با کوله‌باری از علم و معرفت عزم سفر به سوی شهر خود کرد. در این کوچ مبارک لطایفی نهفته بود که نشان از عنایت خدای سبحان و ولی عصر عجل الله تعالی فرجه شریف به ایشان داشت. او خود در ابتدا اندیشه بازگشت به شیراز را نداشت اما روزی به درس آقا شیخ محمدکاظم شیرازی حاضر شد و استاد به ایشان گفت: آقای دستغیب یکی از علما برای شما خواب خوبی دیده است بهتر است شما به شیراز برگردید. او در حالی که سخت مشغول تحصیل بود و در صورت ماندن، در آسمان فقاقت درخششی شایسته می نمود اما قصد بازگشت کرد.

داستانی که حاج مؤمن شیرازی حکایت کرده نشان از توجه اولیاء الهی به سید عبدالحسین دستغیب دارد و آن چنین است: در جوانی خادم مسجد سردرک بودم. مدت‌ها بود که آرزوی دیدار حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه شریف را داشتم شوق دیدار چنان در جانم شعله می کشید که خورد و خوراک را از من گرفته، از خوردن و آشامیدن غافل می شدم. با این حال عهد کردن تا آقا را نبینم چیزی نخورم.

دو روز گذشت و من هیچ غذا نخورده بودم. تشنگی بر من سخت گرفت به ناچار جرعه‌ای آب نوشیدم و بیهوش شدم. ناگاه صدایی را شنیدم که مرا صدا می زند. حاج مؤمن برخیز مگر نمی دانی کاری که انجام دادی (نخوردن و نیاشامیدن) در دین اسلام حرام است. دیگر از این کارهای نامشروع بپرهیز. از صدایش جانی گرفتم و برخاسته، نشستم که چشمم به صورتی پرجمال افتاد و آقا را بالای سرم دیدم. به من فرمود حاج مؤمن برایت غذا می فرستد، بخور. آقا سید هاشم (امام جماعت مسجد سردرک) نیز به مشهد می روند شما هم با ایشان بروید. چون به قم رسیدید شخصی را ملاقات خواهید کرد، به دستورش رفتار کنید آن گاه به من خرج سفر مشهد را مرحمت کردند و از برابر چشمم ناپدید شدند.

به حال خود که آمدم ثلث از شب گذشته بود و در مسجد هیچ کس نبود شنیدم کسی کوبه در را می کوبد. رفتم در را باز کردم، آقایی پشت در بود، عبایی بر سر کشیده و شناخته نمی شد. ظرف غذایی به من داد و دو مرتبه گفته: این غذا را تنها بخور.

چنان بوی عطری از غذا به مشام رسید که تا به حال هرگز غذایی با آن بو ندیده بودم در خود قدرت عجیبی احساس کردم و مشغول کارهای مسجد شدم. پس از چند روز با آقا سید هاشم به طرف مشهد حرکت کردیم. دو روز در قم ماندیم. در یکی از روزها در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها زیارت می خواندم که مردی قباپوش باعبایی قهوه‌ای بردوش و کلاه پشمی معمول آن زمان بر سر به من گفت: حاج مؤمن، در صحن منتظر شما هستم. پس از زیارت شما را ملاقات می کنم. پس از زیارت به دیدارش شتافتم. باوقار بود و متین و آثار زهد و تقوا در چهره‌اش نمایان. گفت به تهران می روید و پس از ده روز دیگر دروازه تهران شما را ملاقات خواهم کرد.

(او با ما همسفر شد و چون نزدیک مشهد رسیدیم و گنبد حضرت امام رضا علیه السلام درخشش کرد ماشین در جایی ایستاد و آن عارف روشن ضمیر به من گفت: تمام این سفر و برنامه‌ها برای الان بوده است. حاج مؤمن مرگ من نزدیک شده، غسل و کفن و دفن من به عهده شماست. کفنم را همراه آورده‌ام. دوازده تومان پول هم به من داد و گفت این پول هم خرج مراسم خاک سپاری، گفتم حالا تکلیف من چیست؟

گفت: سیدی از اهل شیراز که تحصیلاتش در نجف تمام شده به شیراز برمی‌گردد با او مجالست داشته و همراهش باش که برای تو سودمند است. نشانه این سید آن است که مسجد جامع شیراز را که زیر خاک پوشیده است با کمک مردم احیا می کند. شما قبل از آن سید می‌میرید و آن سید عهده‌دار دفن شما خواهد شد. بدان که آن سید را شهید می‌کنند. آن نیک مرد در همان محل رو به قبله خوابید و جان سپرده و او را به مشهد برده، باشکوه فراوانی به خاک سپردیم سید محمد حسین به مدت شش سال (۱۲۹۰ تا ۱۲۹۶ ش) پس از آموزش قرآن که در روش درسی آن روزها قبل از هر چیز تدریس می‌شد، آثاری چون گلستان، بوستان و ... را فراگرفت. علاوه بر آموختن ادبیات، زیر نظر میرزا علینقی خطاط به یادگیری فنون خوشنویسی پرداخت. سپس وارد مدرسه طالبیه تبریز شد و به فراگیری ادبیات عرب و علوم نقلی و فقه و اصول پرداخت و از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۴ ه.ش مشغول فراگیری دانش‌های مختلف اسلامی گردید.

علامه طباطبایی بعد از تحصیل در مدرسه طالبیه تبریز، همراه برادرش به نجف رفت و در آنجا ده سال (۱۳۰۴ تا ۱۳۱۴) به تحصیل علوم دینی پرداخت. در

۱۳۱۴ ش به تبریز برگشت و تا ۱۳۲۵ که در آنجا ساکن بود، جلسه درسی خاصی نداشت و به تألیف و تحقیق مشغول بود. او در ۱۳۲۵ ش به قم رفت و تا پایان عمر، آنجا ماند و مشغول تدریس، تحقیق و تألیف شد.

آثار علمی آیت الله دستغیب

سید عبدالحسین دستغیب، مظالم، تنظیم و تصحیح و مقدمه: سید محمد هاشم دستغیب، شیراز، کانون تربیت، ۱۳۶۲، چاپ اول، ۱۸۴ صفحه.

سید عبدالحسین دستغیب، حقایق از قرآن، تنظیم و تصحیح و مقدمه: سید محمد هاشم دستغیب، قم، دارالکتاب، ۱۳۵۴، ۳۰۱ صفحه.

سید عبدالحسین دستغیب، قیامت و قرآن، تنظیم و تصحیح و مقدمه: سید محمد هاشم دستغیب، شیراز، کانون تربیت، ۱۳۶۲، ۲۳۰ صفحه.

سید عبدالحسین دستغیب، آدابی از قرآن، مقدمه و تنظیم و تصحیح: سید محمد هاشم دستغیب، شیراز، کتاب خانه مسجد جامع عتیق شیراز، ۱۳۶۲، ۲۱۳ صفحه.

سید عبدالحسین دستغیب، معاد، ۱۳۷۳، چاپ چهارم، ۱۷۶ صفحه.

سید عبدالحسین دستغیب، گناهان کبیره، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۹، چاپ سیزدهم، ج ۱ و ۲، ۸۴۸ صفحه.

سید عبدالحسین دستغیب، صلاة الخاشعین، تهران، انتشارات ارشاد و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، چاپ هفتم، ۱۴۲ صفحه.

تلاش برای جامعه

در سال ۱۳۲۱ ش آیت الله دستغیب برخلاف میل خود و به توصیه استادانش به ایران بازگشت. بنابراین آیت خدایی، عارف سالک شیرازی با گرفتن اجازه اجتهاد از استادانش به شیراز مراجعت کرد. با آمدن به شیراز از ابتدا در مسجد طالبیون

به اقامه جماعت پرداخت و پس از آن چون ماه رمضان نزدیک می شد و جمعیت زیادتر، صلاح دیده شد که طاق منبری مسجد جامع عتیق شیراز را (شبستان وسطی مسجد جامع) نخاله برداری و آماده انجام مراسم ماه رمضان شود. این کار با زحمت فراوان انجام شد و مسجد تا حدودی آماده پذیرایی زائران خانه دوست شد.

پس از ماه رمضان و زمینه سازی ها آقای دستغیب تصمیم گرفتند مسجد را از آن غربت درآورند و آن بنای مقدس و دیرینه را احیا نمایند. بر این اساس کار را شروع کردند. پس از چندین سال تلاش پیگیر سید خوب شیراز و مردم مؤمن آن دیار کار تکمیل بنا پایان یافت. [۳] از آن پس شهید دستغیب در مسجد جامع عتیق کار فرهنگی وسیعی را شروع کرد.

او که از پشتوانه غنی اخلاقی برخوردار بود انسان های زیادی را جذب مسجد کرد. شیوه های تربیت اسلامی را در قالبی لطیف برای نسل های جامعه مطرح کرد و خود عملاً به تربیت جوانان و مستعدان جامعه اسلامی همت گماشت. بسیاری از سوره های قرآن را در آن روزگاران تفسیر کرد (که در بخش تالیفات از آن نام خواهیم برد) و زمینه تربیت عده ای را فراهم نمود.

این برنامه های زندگی ساز تا قبل از سال ۱۳۴۰ به خوبی پیش می رفت و او در این کار پرتوفیق ترین بود. علاوه بر این در شیراز نیز کارهای خدماتی فراوانی را بنیان و تکمیل کرد. از ساختمان مساجد و مدارس و تعمیر آن ها و تأسیس مراکز خدماتی و خیریه گرفته تا ایجاد مشاغل گوناگون برای کارگران و بیکاران و دستگیری مستمندان همه را عهده دار شد و از عهده خدمت و تلاش به نحو شایسته برآمد.

شایستگی های روحی

گر چه آیت الله دستغیب در خدمت به مردم مضایقه نمی کرد و زمان بسیاری به این کار اختصاص می داد، حال و هوای دعا و مناجات را رها نکرد بلکه چون در عرصه اجتماع آسیب پذیری بیشتری وجود دارد باید از سلاح و سپر دعا و یاد حق بیشتر جست. همسر ایشان نقل می کند که در برخی از شب ها ناله های

پرسوز و گداز آقا خواب را از من می‌ربود و نمی‌توانستم بخوابم. به غذایی ساده بسنده می‌کرد و زیاد می‌شد که به نان و پنیری راضی بود. بعضی روزها با نان پیاز سر می‌کرد و هرگز معترض نبود. بعضی از شب‌ها با دوست بزرگوارش حاج مؤمن پیش هم بودند و به مناجات مشغول و شبهای ماه رمضان تا صبح به دعا و نیاز به درگاه دوست قیام می‌کردند.

برخوردهای اجتماعی، خانوادگی تربیتی اش همه از خودسازی های پیوسته در طول عمرش حکایت می‌کرد. با این که هشت فرزند داشت به امور همه با صبر و حوصله می‌پرداخت و خیلی مراقب بود بچه‌ها مادرشان را اذیت نکنند. اساساً او نسبت به همسرش احترام خاص قائل بود. هیچ‌گاه برای بیدار کردن بچه‌ها برای نماز صبح یا کار دیگر سرزده بر آن‌ها وارد نمی‌شد بلکه در می‌زد و آن‌ها را صدا می‌کرد. یکی از دختران آن سالک پرهیزگار می‌گوید: برای نماز صبح در می‌زد و مرا چون خیلی زود بیدار می‌شدم و سحرخیز بودم با این عنوان زیبا صدا می‌زد: خانم بهشتی، خانم بهشتی، وقت نماز است. پاشو!

صبح‌ها به پیاده روی می‌رفت و از نسیم صبحگاه استفاده می‌کرد. در راه بازگشت نان می‌خرید و به خانه می‌آمد. سپس چای و صبحانه را آماده می‌کرد. ما را صدا می‌زد تا با هم صبحانه بخوریم. براستی خداوند در زمین عده‌ای را برمی‌گزیند و فراوان شایستگی‌های انسانی را نصیبشان می‌کند به طوری که هر دوستدار کمالی را به سر و جد می‌آورد.

در سر سفره، بسم الله آغازین را بلند می‌گفت و پس از هر لقمه باز بلند می‌گفت الحمدالله. این طور بچه‌ها نیز یاد می‌گرفتند. در مسائل خانوادگی نه جبارانه برخورد می‌کرد نه بی‌تفاوت بود و نه از دیگران سلب اختیار می‌کرد. یکی از فرزندان ایشان نقل می‌کند: هنگامی که خواهرم می‌خواست ازدواج کند چهارده ساله بود. او را در اتاق بالا صدا زد و با او حرف زد. به او گفته بود. ببین دختر جان، آقای... را من از بچگی می‌شناسم. فرد لایقی است. این آقا از کوچکی نمازش ترك نشده. من نظرم این است که شما در صورت ازدواج با ایشان سعادت‌مند می‌شوید. نظر خودت چیست؟ هر چه شما بگویید آقا جان! و آقا گفته بود: شما می‌خواهیم زندگی کنید، من چی بگم؟!

در شیوه زندگی معتقد بود که: ما باید از همه مردم سطح زندگی مان پایین‌تر باشد تا مردم به روحانیت شیعه بدبین نشوند. روزی یکی از دخترانشان به

ایشان می‌گوید: آقا جان، پول بده برم لباس بخرم! آقا می‌گوید: «وصله لباست کو؟» یعنی چنین نیست که لباس انسان تنها به دلیل این که نو نیست نیازمند تعویض باشد.

پی‌نوشت

۱. این سلسله را شهید دستغیب در پایان کتاب قلب سلیم آورده است.
۲. پیام انقلاب، ش ۹۹، ص ۱۶ و ۵۴، مصاحبه با آیت الله دستغیب.
۳. یادداشت های جناب آقای سودبخش (موجود در نزد مؤلف).

منابع

- تلخیص از مجموعه گلشن ابرار، جلد ۲، زندگی نامه "شهید آیت الله دستغیب" از محمدجواد نورمحمدی
- رقیه چاووشی، شهادت آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب، مجله گلبرگ، آذر ۱۳۸۶، شماره ۹۳، در دسترس در پایگاه اطلاع رسانی حوزه

